

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_190014**

UNIVERSAL  
LIBRARY













کتاب

مستحبہ

ینابیع الاسلام



پنجاب لیجر کے سائٹی

انارکلی۔ لاہور

رفاعہ عام پریس لاہور

۱۸۹۹

وَأَمَّا نُزُيِّنَكَ نَبْضَ الَّذِي نَعِدُّمْ أَوْ نَتُوبُ مِنْكَ فَأَمَّا  
عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (سورة رد آیه ۳۳)

# کتاب مستحب پناہ الاسلام

بنا بیع الاسلام

---

د بیاجه

---

هو الهادی الوحید

---

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الَّذِیْ خَلَقَ خَلْقَهُ النَّاطِقَةَ لَکِنِّ  
تَعْرِفُهُ جَلَّ جَلَالُهُ وَفَرِثَ لَدَائِمَهُ الرَّوْحِیَّةَ وَنَحْصَلَ مَا مَالَهُ  
نَعَالِیْ اَعَدَدْتُ لِعِبَادِی الصَّالِحِیْنَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا اَذُنٌ  
سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ

**اما بعد** — بر ذوی الالیاب و مدققان اسر  
حقان محفی و پوشیده نماناد که چنانکه زینت و زیبائی هر  
انکیز حکمت آمیز کاینات سماویّه و موجودات ارضیّه بسبب  
و بیعلّت از عدم بوجود هرگز نیامده بلکه از دست قدر مسمیّ  
الاسباب واجب الوجود خدای قادر مطلق سبحانه و تعالی شرف  
صدور یافته است بهین طور هر چیز دیگر نیز خواه فعل باشد خواه  
قول خواه خیال سببی خاصّ دارد که بدون آن ممکن نبوده است  
که بوجود بیایند — و چونکه مذاهب متعدّد و مختلفه و ادیان  
متنوعه منفرّقه جهان موجود است همانا هویدا است که هر یک  
از آنها خواه حق باشد خواه باطل اصل و سرچشمه داشتند است  
که از آن پیروی مثل تهری از سرچشمه خود جاری شده است —  
و از آنرو که دین اسلام در آخر الزمان در ممالک کثیره انتشار  
یافته بر قلوب و عقول بسالحوایف و ام مسلط و منولی شده است  
و عدنی پیشمار از بنی نوع بشر معتقدان مذهب کشته آنرا  
بنیاد و اساس امید و آرزوی خویش گردانیده اند پس مصنف  
اقل این اوراق چنان مناسب داشت که بعونه تعالی این مطلب  
پیوسته نماید که ابا اصل و پیروی این مذهب چیست زیرا بهود و  
نصادی از قبول نمیکند چونکه میگویند که ما اولاد و بیانات الهی را

در آن مذهب بدقت جستجو کرده نیامنه ایم و بسیاری از آنانیکه  
 در آیام سلف آن مذهب را بی نقیض و تقصیر از روی تقلید از آباء  
 واجداد خود پذیرفته بودند اکنون چه خفیه چه علانیه ترک کرده  
 ادیان مختلفه دیگر را قبول میکنند زانرو که هنوز کبرادر پادشاه  
 نکرده اند که بتواند دین اسلام را برای ایشان بطور عقلی اثبات  
 نموده حقیقت آنرا هویدا و ثابت گرداند - البته کتابی چند چه در  
 آیام سلف و چه در آیام مامثل میزان الموازن و حسام الشبهه و  
 امثال آنها تألیف گردیده است اما هیچ شخص عاقل و فاضل با آنها اکتفا  
 نمیتواند بکند زیرا هویدا است که آن دلائل که در آنها مندرج است  
 شبهات و شکوک قلب مضطرب دوست حق جو پراشکین نمیدهد  
 چونکه مصنفان کتب مزبوره هر چند که برای اثبات دین خود زبانه  
 دفاع حمله ها مغرضانهش نمائند غیرت داشته و جد و جهد تمام  
 صرف کرده اند اما حجت است که علی که داشتند بر ابر آن غیرت  
 حمیده نبوده است - از اینجهت این اقل (چنانکه ذکر شد) چون  
 اینرا مصلحت دانست که اساس و بنیاد و بنیوع دین اسلام را بمقتضای  
 از سرفروتنش و تقصیر نماید با عاقلان خدای عز و جل بعد از آنکه عقل ناقصش  
 توانسته است هر چیز را از موده و تبلیغ کرده در این کتاب مندرج  
 ساخت و الحال آنرا بملاحظه کنند و کرم تقدیم میکنند - مامول



اینکه بعضی خدای ذوالجلال هر کس که آنرا با التفات و توجّه نام  
مطالعه فرماید بتواند بفهن بداند که دین اسلام از کجاست و  
پسابع این نضر عظیم که بکثرت آب خود مزارع مذهبی ممالک  
وسعه عده را آبیاری نموده کدامها میباشد

## تنبیه

واضع باد که ترجمه آیه های قرآنی که در این کتاب مندرج است  
از مصنف نیست بلکه از ترجمه فارسی معیّی ابران که در  
قرآنهای چاپی رحلی در زیر هر سطر نوشته شده است  
مأخوذ گردیده پس مصنف مسئول به اخلاط فراوانی که  
در آن ترجمه یافت میشود نمیشد مثل آیه ۸۹ از سوره آل  
عمران که ترجمه و ماکان من المشرکین را نوشته است و نبی<sup>ص</sup>  
از مشرکان و در سوره انعام آیه ۱۶۲ ترجمه هین الفاظ را  
که و ماکان من المشرکین باشد درست نوشته است و نبود  
از مشرکان و در سوره توبه آیه ۲۹ ترجمه فالتوا الذین را نوشته  
است بکشید آنانرا که باید چنین باشد جنک کنند با آنها  
اما هر ترجمه دیگر از مصنف می باشد و آن موقع هائبراک افتاب

کرده باز بانهای اصلی پیش آورده است تا هر مطالعه کننده  
 منصف حق جو آنها را بر بانهای اصلی خوانده به بیند که ترجمه  
 صحیح و بی کم و زیاد است و اگر خود نتواند یعنی از آن لغات  
 آگاهی نداشته باشد بمدد اهل هر لغت از معنی آنها اطلاع  
 یافده انجیر پرا که مصنف نوشته است بخوبی بیازماید و بتواند  
 صحت آنرا در یافت نماید و هرگاه کسی چیزی برود مطالب این  
 کتاب داشته باشد یا بمعنی که کتابی با دقت نوشته بطبع بر  
 مصنف با امثالان درخواست میکند که يك نسخه آنرا بجملی  
 که این کتاب چاپ شده است بفرستد تا صاحب آن مطبع  
 نزد مصنف ارسال داشته جوابی که لازم است بر آن کتاب  
 داده شود و بالله التوفیق

# فصل اول

## مثنوی

من کتاب معجز ترا دافم پیش و کم کن راز فرآن دافم  
 در خصوص آنچه بجهت دین و علمای معتبر اسلام در محل این  
 مقام ایتم بهان میکند

مخفی نیست که علمای اسلام بر آنند که تمام دینشان از جانب  
 خدای عز و جل بوسیله حضرت محمد مکشوف گشته است -  
 پس بنیاد و اساس دین اسلام را بر حقیقت رسالت انجنا  
 میگذارند و هر آنکه منکر نبوت و رسالت وی باشد او را کافر  
 میگویند و از روی که میدانند که انکار آن مطلب نیشه بر دین  
 مذهبشان می نهد - و علاوه بر آن میگویند که ارکان اربعه  
 دین حق (۱) اوّل آن فرآن مجید (۲) ثانیاً احادیث (۳) ثالثاً  
 اجماع (۴) و رابعاً فاسی می باشد - و درباره رکن سوم و چهارم  
 لازم نیست که در اینجا چیزی بنویسم چونکه هویدا است که آنها ضد  
 فرآن و احادیث نباید باشد زیرا فی الواقع بنیان دین اسلام  
 فرآن و احادیث است - و اما حیف است که جمیع اهل اسلام  
 درباره آن احادیثی که صحیح می شمارند متفق الرأی نیستند چو  
 آن جماع احادیثی که اهل شیعه می پذیرند با آنها بیکی سنیان  
 و وهابیان قبول کرده اند تفاوتی دارد - معلوم است که بر حسب  
 تعلیم اهل شیعه جمیع احادیث معتبره در این پنج کتاب مندرج است  
 یعنی (۱) دو کافى تألیف ابو جعفر محمد (سنه هجرى ۳۲۹) -  
 (۲) در من لا یخضره الفقیه تألیف شیخ علی (سنه ۳۸۱) -  
 (۳) در مذهب شیخ ابو جعفر محمد (سنه ۴۶۶) - (۴) در

استبصار همان مؤلف و (ه) در نفع البلاغه تألیف سید رضی  
 (سنه ۷۴۰) - و اما اهل سنت بهوض آن صحف مزبوره شش  
 کتاب دیگر را منتخب ساخته اند یعنی - (۱) موطأ تألیف مالک  
 ابن انس (۲) صحیح بخاری - (۳) صحیح مسلم (۴) سنن ابوداود  
 سلیمان (۵) جامع ترمذی - و (۶) کتاب السنن محمد ابن یزید  
 ابن ماجه القزوينی - اما بمرحال علمای اسلام متفق الکلام هستند  
 که قرآن وحی مکتوب و احادیث وحی غیر مکتوبی باشد و این قانون  
 قرار یافته است که هر حدیثی که بخلاف آیه از آیات قرآن باشد باید  
 رد کرده شود زیرا قرآن کلام خداست انکارند - پس حقیقتاً احادیث  
 خصوصاً برای بیان اشکالات و موضعهای غامض قرآن و برای  
 توضیح آیه که از قرآن فهمیده میشود مضید است - مثلاً چون  
 و در سوره اسری (سوره ۱۷ آیه ۱) میبینیم که مکتوب است -  
 سُجَّانَ الَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَوْلَا مِنَّا لَمَنَّا الْحَرَامُ اِلَى السَّجْدِ لَا تَقْصُ  
 الْخ (ترجمه) - دانم پاک بودن آنرا که برد بشت بنده اثر  
 شعی از مسجد الحرام بدوی مسجد اقصی الخ - پس باید با حدیث  
 رجوع نمائیم تا استفسار کنیم که معنی این آیه چیست و از آنجا هر  
 که در بیان و تصریح آن معراج مشهور میان علمای اسلام معلوم  
 میتوان فهمید - و همچنین یکست که بدانند که لقب سوره پنجاهم که سیم

بهائی هست چه معنی دارد جز از آن احادیث که ما را به وجود بودن  
 کوه قاف اعلام و اخباری نماید - لهذا در آنچه نسبت به منابع  
 اسلام در این کتاب تقدیم میکنیم چونکه حاجت ما با اختصاص است  
 اینرا مصمم کرده ایم که هیچ عقیده و هیچ تعلیم اهل اسلام را ذکر نکنیم  
 جز آنهاییکه اصل و بنیاد آنها در خود قرآن یافت میشود و شرح  
 آن نیز در آن احادیث مندرج است که میان جمیع مسلمان خواه  
 شیعه باشند خواه سنی رواج کلی دارد زیرا اراده ما این است  
 که این کتاب برای جمیع اهل اسلام عموماً فایده داشته باشد

معلوم است که طهای اسلام بر آنند که قرآن  
 کلام خدای عز و جل است که وی تعالی از امثال از آفرینش عالم  
 بر لوح محفوظ مرقوم فرمود و اگر چه در ایام خلفه مأمون و بعد  
 از آنها مصاحفات بسیار سخت درباره از لیتش واقع شده است  
 که لازم نیست ما اینجا در این باب چیزی بگوئیم اما درباره اینکه  
 قرآن تصنیف انسانی نیست بلکه تماماً از جانب وی تعالی  
 بواسطه حضرت جبرائیل فرشته بر حضرت محمد نازل شده جمیع  
 اهل اسلام همیشه بر این عقیده متفق الرأی بوده و هستند  
 - و این خلدون در اثبات این ادعا میگوید که قرآن بزبان عربی  
 و عبارتی که موافق آن باشد که اصل عرب برای بیان کردن خیالات

خود مستعملی نمودند از آسمان ارسال فرموده شد ففره  
 بعد از ففره و آیه بعد از آیه بطوریکه لازم بود برای اظهار عقیده  
 وحدانیت خدا و با بجهت اعلان و تصریح آن نکالنی که انسان  
 در اینجهان باید آنها را امتثال باشد مکشوف گشت - پس در حال  
 اول اخبار عفا پدید آمدن و در حالت دوم احکام برای انتظام اعمال  
 مردمان داریم (جلد دوم صفحه ۵۴) - و در موضع دیگر میگوید  
 که از اینهمه ظاهر است که فقط قرآن از میان همه کتب ربانی همانست  
 که متن و الفاظ و ففره های آن با و از مجموع حواله پیمبری کرده  
 شده است - حالت نورا و انجیل و ما بقی کتب ربانی دیگر است  
 زیرا که انبیاء اینهارا با و از انعام در صورت خیالات چون در  
 وجد بودند پذیرفتند و آنها را با الفاظ خودشان و فیه که بحالت  
 عمومی انسانی برگزیده بودند تخریر نمودند - از اینجهت درجهت  
 این صحایف هیچ مجریزه یافت نمی شود (جلد اول صفحه ۹۴ و ۹۵)  
 - و شکی نیست که آنچه علیاس اسلام در میان من جانب الله بود  
 قرآن میگویند بر حسب قول مود فراموش چنانکه در سوره بقره  
 (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱ و ۲۲) مندرج است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ  
 فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (ترجمه) - بلکه او قرآنست بزرگوار در لوح  
 نگاهداشته - و نیز در سوره انعام (یعنی سوره ۷ آیه ۱۹) مَرْفُوعٌ

که خدا باری بفرموده گفت - فَاِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ بِبَيْنِ  
 وَبَيْنِكُمْ وَاَوْحٰى اِلٰى هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا تُذَكِّرُ بِهِ (ترجمه) -  
 بگو خدا که او هست میان من و میان شما و وحی شد بمن این قرآن  
 نایم دم شما را بآن - و از اینچنین آیه ها ثابت میشود که قرآن در  
 باره خود ادعا میکند که نصیف حضرت محمد نیست و از کتبها  
 انسانی تألیف نیافته است بلکه از جانب خدا بوده بر حضرت محمد  
 نازل شده است و از آسمان در شب قدر نازل یافته چنانکه  
 مکتوب است در سوره قدر (یعنی سوره ۹۷ آیه ۱) - اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ  
 فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ (ترجمه) - بدرستی که ما فرو فرستادیم  
 او را در شب قدر - پس اگر این بیان را قبول کنیم باید افراد غایب  
 که پیوسته و جسد قرآن و سرچشمه تمامی دین اسلام خود خدای  
 عز و جل رب العالمین سبحانه و تعالی میباشد و هیچ سرچشمه  
 دیگر نداشته و ندارد - لهذا اگر ممکن باشد که شخص نفیض و نقیض  
 نموده اینرا از هر من الشمس ثابت کند و داند که اکثر اجزای قرآن و جبراً  
 از عقاید اسلام پیشک و شبهه از ادیان دیگر و از کتب که در ایام  
 حضرت محمد موجود بود و حالا نیز هست انتساب شده است پس  
 بنهاد دین اسلام تماماً و کلاً منهدم میگردد - و چونکه بعضی از  
 معترضین حکماً میگویند که اینرا نمیتواند ثابت کنند پس واجب

ولایم است که هر شخص حق جوی و خصوصاً هر که مسلمان حقیقی  
 باشد این اسرار را با دقت تمام از موده بداند که آیا این قول  
 معترضین راست و برحق است یا نه - زیرا اگر بتواند اعراضاً  
 ایشان را رد کرده دشمنان دین خود را مجاب سازد البتّه حقیقت  
 و من جانب الله بودن دین اسلام هویدا و ثابت خواهد گردید  
 و آیهی دافعن راسنی و معرفت حق چه عیب دارد و از آن  
 علم حقیقی چه ضرر بوی خواهد رسید - بنابراین الآن بمقدور  
 خدای علیم حکیم بشنیدن اعتراضات و بازمودن ادعای  
 آنانیکه بر آنستند که بسیاری از تعالیم قرآن و اکثر عقاید دین  
 اسلام از اربابان دیگر و از کتب مذہبی گرفته شده است می پردازیم

## فصل دوم

در بیان و تفسیر ادعای آنانیکه میگویند که بعضی از عقاید و  
 رسوم مسلمانان از اربابان و عادات اهل عرب اّلام جاهلیت  
 پذیرفته شده و همان بدیووع اول دین اسلام است

قول معترضین اینست که حضرت محمد چون معتم  
 بر این شده که اهل عرب را از بت پرستی آزاد ساخته بسوی عبادت



خدا تعالی مایل بگرداند و نیز چون این را داشت که ایشان در آقام  
 حضرت ابراهیم معتمد بر وحدانیت خدای بودند و بسیار می  
 از عادات و رسوم خود را از اجداد متفی خویش از روی اوست نگاه  
 داشته اند فخواست که ایشان را مجبور سازد که جمیع آنها را ترک کنند  
 بلکه کوشید که دین ایشان را اصلاح نماید و هر حادثه دینی را که  
 نیکو و مناسب می پنداشت محفوظ بدارد - از اینجه در سوره  
 نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۲۴) مکتوب است که - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا  
 مِنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ  
 اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از  
 آنکه خالص کند رویش را برای خدا و او بنکوست و پیروی کند دین  
 ابراهیم حق را و گرفت خدا ابراهیم را دوست - و نیز در سوره  
 آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ  
 فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -  
 بگو راست گفت خدا پس پیرو شوید گش ابراهیم حق را و بنا  
 از مشرکان - و همچنین در سوره انعام (یعنی سوره ۶ آیه ۱۶)  
 مندرج است - قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا  
 فِيهِمَا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ترجمه -  
 بگوید راستی که من هدایت کردم خدایم براه راست دینی درست

کیش ابراهیم حق کرای و نبود از مشرکان - لهذا چون حضرت  
 محمد خبال کرد که جمیع عادات و رسوم اهل عرب جز بت پرستی<sup>شک</sup>  
 و مثل دختر افشان و بعضی چیزهای فج دیگر مثل اینها از امام  
 حضرت ابراهیم میان اعراب حفظ کرده شده بود پس بسیار  
 از آن عادات و رسوم دینی و اخلاقی را در دین خود نگاه داشت  
 - و اگر چه بعضی از طوایف و لایقهای جنوبی و شرقی عرب با  
 اولاد حام ابن نوح مخلوط شده بودند اما هم از نورا<sup>ه</sup> و هم از شهاب<sup>ه</sup>  
 ابن هشام و طبری و غیرهم هویدا است که بسیاری از سکنه<sup>ال</sup> البر  
 شمالی و مغربی آن ممالک از نسل حضرت سام ابن نوح تولد<sup>یافته</sup>  
 بودند و بعضی از ایشان از بنفطان (شعوان) و بعضی از فرزندان  
 فطوره<sup>ه</sup> زوجة دوم حضرت ابراهیم و بعضی از حضرت اسمعیل  
 ابن ابراهیم پیدا آمده بودند که میان اینها خود قوم فرشتی از  
 آن سبب مشهور هستند - و البته مذهب اصلی جمیع طوایف  
 اولاد سام عبادت خدای واحد سبحانه و تعالی بود و شرک  
 و بت پرستی را بمرور از منتهی از اقوام مملکت شام و از طوایف  
 دیگر که بجای ایشان بودند آموخته دین اجداد خود را آوده و  
 خراب ساخته بودند - اما و اینکه تقریباً جمیع اقوام و طوایف  
 دیگر جز اهل یهود و حدایت ذات پاک الهی با الکل فراسوش کردند

آنگاه سکنه و لایتهای شمالی و مغرب جزیره عرب آن عقیقه را  
 محکم نگاه داشتند - احتمال کلی دارد که در ایام حضرت ابوب  
 عبادت سنا در کان و خورشید و ماه بار اول میان طوایف آن  
 اطراف بمالک عرب داخل میشد چونکه از کتاب همان نبی (باب  
 ۳۱ آیه ۲۷ الی ۲۸) ظاهر است - و یکی از مورد خین مشهورترین  
 یونان هر دوشن نام که پیشتر از چهار صد سال قبل از تاریخ مسیحی  
 زبیت بمخود ما را مطلع ساخته است که در آن ایام اهل عرب  
 آن اطراف عموماً فقط در معبود داشتند که اسامی آنها را از نال  
 وَاللَّاتُ مینویسند (تاریخ هر دوشن باب ۳ فصل ۱) - و هیچ  
 شکی نیست که اسم آن معبود اول الله تعالی بود که آن سبّاح اجنوبی  
 املا و تلفظ زبان عربی را خوب ندانستند درست ننوشتند است  
 و این کتاب خدای عزّ وجلّ قبل از ایام حضرت محمد میان اهل عرب  
 مشهور و منتشر بود از معلّفات سبعة آن شعرای عرب که قبل  
 از تولد وی و با افلا قبل از بعثت انحضرت زبیت می نمودند و  
 می آید از این رو که ایشان اکثر اوقات اسم الله را ذکر کرده اند - مثلاً  
 در دیوان نابغه ابن ابیات مندرج است - لَمْ يَشْهَدْ لَوْحًا  
 اللَّهُ غَيْرَهُمْ مِنَ الْجُودِ وَالْأَخْلَامِ غَيْرَهُمْ حَوَازِبِ مَعَانِهِمْ ذَاتُ الْإِلَهِ  
 وَدِينُهُمْ قَوْمٌ شَاظَرُوا غَيْرَ الْعَوَاقِبِ وَابْتَضَّ الْمَرْءُ أَنَّ اللَّهَ

اَعْطَاكَ سُورَةً تَرَى كُلَّ مَلَكٍ دُونَهَا يَنْدَبُ بِأَنَّكَ شَمْسٌ  
 وَالْمُلُوكُ كَوَاكِبُ إِذَا طَلَعَتْ لَمْ يَبْدُ مِنْهُمْ كَوَكَبُ ابْنِ وَهْنٍ  
 لَدَيْهِ فَسَلَّ اللَّهُ خُذَهُ بِرُقَّةٍ لَنَا مُلْكًا وَلِلْأَرْضِ عَامِرًا وَمَنْزُ  
 نُنَجِّي الْخَلْدَ أَنْ يَخَازِفِدْحَنَا وَتَرْهَبُ فِدْحَ الْمَوْتِ إِنْ جَاءَ فَاهِرًا  
 - ودر دیوان لیبید نیز این ابیات یافت میشود لَعْنُكَ مَا تَنْدِي  
 الصَّوَارِبُ بِالْحَصَى وَلَا زَايِرَاتِ الطَّيْرِ مَا اللَّهُ صَانِعٌ وَعِلَّاهُ  
 بر اینهمه معلوم است که کعبه از قدیم الایام مسجد اقدس جمیع طوائف  
 عرب بود چونکه مورخ یونانی دیگر مستقی به دیودورس سسیلی  
 که شصت سال قبل از تاریخ مسیحی زنده بود گفته است که در آن زمان  
 هجرت میبود (باب ۳) - و آن مقدس مشهور بلفب بیت الله  
 بود و از آن عمر فرم (آل) اشکار است که عهد و حدانت الهی  
 میان عرب هرگز فراموش نشده بود با وجود اینکه ایشان  
 معبودهای بسیار دیگر نیز داشتند که از آن سبب فرآن ایشان  
 مشرکین می نامد زیرا معابد دیگر را علاوه بر خدای متعال عبادت  
 نموده آنها را شرک احرام و پرستش واجب اومی انگاشتند  
 - اما اینرا می گفتند که ما این معبودهای ثانوی را مثل خدای  
 حقی که الله تعالی است عبادت نمی نمایم بلکه ایشانرا شفیعان  
 خود می شماریم و امید داریم که شفعاخت ایشان خدای واحد

حقیقی و اما بل بگردانیم نادعاهای ما را اجابت بفرماید - و در اثبات  
این عقیده آن بت پرستان کفایت میکند که حکایت ذیل را از  
کتاب **مَوَاهِبُ اللَّذَنَةِ** اقتباس نماییم - قدم نفر من مهاجره  
الحبشه حين فراء عليه السلام والتميم اذا هوى حتى بلغ - **اَفَكُنْتُمْ**  
**الْاِلَٰهَ وَالْعَزَىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْاٰخِرَىٰ** الفی الشیطان فی  
منبته ای فی ثلاثه - تلك الغرائبی العلی وان شفاعنهم  
لشریجی - فلما ختم السورة سجد صلعم وسجد معه المشركون لثوبهم  
انه ذكر اللههم بخبر - وفشى ذلك بالناس واطهره الشیطان  
حتى بلغ ارض الحبشه ومن بهامن المسلمین عثمان ابن مظعون  
واصحابه ونجدوا ان اهل مكة قد اسلموا كلهم وصلوا معه صلعم  
وقد امن المسلمون بمكة فافبلوا سراعا من الحبشه - **ترجمه**  
منی چند از مهاجرین حبش پیش آمدند و فشی که او صلعم سوژ  
بنیم (یعنی سوره ۵۳) را میخواند تا باین آیه رسید - **اِیَّاہِمْ خَبِرْ**  
**وہبذ الذلالت وعزى ومنات توفى دیکر (آیه ۱۹ و ۲۰) خب**  
**انکاه شیطان در منبہ وی** یعنی در خواندنش این الفاظ را اندا  
اینها نازک بدنان سرافرازند و بدرستی که بشفاعت ایشان  
باید امید داشت - و چون آن سوره را با انجام رسانیده بود  
او صلعم سجد نمود و مشرکین همراه وی سجد کردند زیرا که آن

می بردند که او معبودها پشازان خوبی ذکر کرده است - و آن  
 امر میان مردم فاش شد و شیطان آنرا ظاهر نمود بنوعی که خبر  
 آن بملکت حبش و بمساع آن مسلمانان که آنجا بودند یعنی عثمان  
 ابن مظعون و دوستانش رسید و تکلم نموده گفتند که جمیع اهل  
 مکه مسلمان شده با وی صلح مجدد کرده و مسلمانان در مکه  
 ایمن شده اند پس بزودی از حبش باز آمدند - و ابن اسحق و ابن  
 هشام و طبری و مورخان مسلمان بسیار دیگر نیز اینکار را  
 کرده اند و آنچه یحیی و جلال الدین و بیضاوی نوشته اند در تفسیر  
 سورج آنرا ثابت میگرداند - و شهرستانی درباره مذاهب  
 و رسوم عرب قدیم چنین نوشته است - و العرب الجاهلیه  
 اصناف فصیف انکرو الخالق والبعث وقالوا باطبع الحی والدم  
 المنی كما اخبرهم التنزیل وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیاء نموت  
 ونفنا وفوله وما یهلکنا الا الدهر وصنف اعزفوا بالخالق  
 ولا ینکرو البعث وهم الذین اخبر الله عنهم بقوله تعالی اقصینا  
 بالخالق الاول بل هم فی لبس من خلقي جدید وصنف عبد الاصل  
 وکان اصنامهم مختصه بالقبائل فكان وذلک و هو بدونه  
 الجندل وسواع لهدبل وبعوث لمذبح ولفبا بل من الهم وشر  
 الذی الکراع بارض جهیر وبعوث لهدان واللات لتفیف بالطائف

والغزى لفرش وبنى كنانة ومناة للاوس والخزرج وهبل اعظم  
اصنامهم وكان هبل على ظهر الكعبة وكان اساف وهايل على الصفا  
والمروة وكان منهم من يميل الى اليهود ومنهم من يميل الى النصرانية و  
منهم من يميل الى الصابية ويعتقد في انواع المنازل اعتقاد المنجيين  
في السبادات حتى لا يترك الابناء من الانواء ويقول مطرنا نبوء كذا  
وكان منهم من يعبد الملائكة ومنهم من يعبد الجن وكانت علومهم  
علم الانساب والانواء والنوارنج وتغير الرؤيا وكان لابي بكر الصديق  
رضي الله عنه فيها يد طولى وكانت الجاهلية تفعل اشياء جاث  
شريعة الاسلام بها فكانوا لا يتكلمون الا بمئات والبنات وكان  
افبح شئ عندهم الجمع بين الاختين وكانوا يبيعون المنزج بامرأة  
ابيه وبيعونه القهين وكانوا ينجون البيت ويعلمون ويهرمون  
ويطوفون ويحعون ويثفون المواضع كلما يهرمون الحمار وكانوا  
يكسبون في كل ثلث احوام شهرا ويعتسلون من الجبابرة وكانوا يداومون  
على المضضة والاستنشاف وفرف الرأس والسواك والاستنجاء و  
تقليم الاظفار ونسف الأبط وحلق العانة والحنان وكانوا يقطعون  
بدن السارق المعنى - ترجمه - واعراب جاهلية جند بن منم  
بودند - وبعضى خالق وقيامت والتكاد يكرودند وميكفتند كه جميع  
حسات نمش ودر هلاك كنده است چنانچه فرآن در خصوص

ایشان ما را اخبار مینماید - و گفتند - نیست این یحز زندگانی  
 دنیا مهیوم و زنده میشوم - و نیز گفته است - و هلاک نمیشود  
 ما را یحز زمانه (سوره جاثیه یعنی سوره ۵ آیه ۲۳) - و بعضی  
 بخالفی اعتراف مینمودند و قیامت را انکار میکردند و ایشان آنانی  
 هستند که خدا درباره ایشان بقوله تعالی خبر میدهد - آبا  
 نائوان شدیم به آفرینش نخست بلکه ایشان در شکند از آفرینش  
 نازه (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱۴) - و بعضی بت پرست بودند  
 و بنمایان مختص بقیله های ایشان - پس و از آن اهل کتاب  
 جندل و سواع از آن هذیل و یثوث از آن اهل مدیج و بعضی  
 مایل بمن و کثر از آن اهل ذوالکراع که سکنه زمین جهنم بودند  
 و یثوث از آن اهل هذان و لات از آن اهل ثقیف در طایف و عری  
 از آن فریث و بنی کنانه و منات از آن اهل اوس و خزرج بودند -  
 و هبل بزرگترین بنمایان بود - و هبل بر پشت بام کعبه و اسما  
 و نابی بر کوههای صفا و مروه بودند - و بعضی از ایشان بسوء  
 دین یهود و بعضی بسوء مذهب مسیحی و بعضی بسوء ملت صابین  
 میل داشتند و اینها بر طلوع و غروب نجومی که منزلهای ماه  
 خوانده میشود اعتقاد میداشتند مثل اعتقادی که منجمان بر  
 ستاره ها دارند بحدی که حرکت نمیکردند مگر بطالع و غروب و از



آن طلوع و غروبها و میگویند بارانمان در طلوع و غروب فلان  
سناده است - و بعضی از ایشان فرشتگان را و بعضی دیوها را  
عبادت مینمودند - و علومشان علم جنبها و طلوع و غروب نجو  
و نوازیج و تعبیر خوابها بود - و ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)

از این علوم واقفیت کامل داشت - و عربان جاهلیت چیزهایی  
میگردند که شریعت اسلام آنها را جاری ساخت زهرامادران و  
دختران خود را بزنی نمیکرفتند و نزد ایشان نکاح کردن و خواهر  
چیز بسیار فحش شمرده می شد و آن شخص را که با زن پدر خود <sup>د</sup>عرو

کرده باشد دشنام داده و پراختن زنی نامیدند و تجمیع بیت (یعنی  
کعبه) را نموده و عمره بجای آوردند و با حرام ملتبس شده طواف <sup>دند</sup> می نمودند

و ما بین کوههای صفا و مرزیه میدویدند و اعمال هر موفقی را معمول  
میداشتند و سنگهای جمه (در وادی منا) می انداختند و در  
هر سال یکبار داخل می ساختند و بعد از جنابت غسل میکردند  
و بر مضغه و استنشاق و جدا ساختن موهای سر و سواك  
و استنجا و گرفتن ناخن و تراشیدن زهر بغل و ستردن زهار و  
خشنه مایه می نمودند و دست راست و زرد را می بریدند

(الملل والنحل مصنف شهرستان) - و ابن اسفندی و ابن هشام  
موافق این قوا میگویند که از آن حضرت استماع در اقول عباد

خدای واحد بودند و اما آخر الامر در بیت پرستی مبتلا شدند و لکن  
 بعد از آن نیز بسیاری از عادات و رسوم اہام حضرت ابراهیم و انکاء  
 میباشند و اینرا هرگز فراموش نکردند که خدا تعالی از همه معبود  
 دیگر افضل و بر آنها مسلط است - و در سپرت الرسول مرفوم است  
 کہ - خلفت الخلف و نحو ما کانوا علیہ و اسنبدلو ابید بن ابراهیم  
 و اسمعبل غیره فعبدوا الاوثان و صاروا الی ما کان علیہ الامم  
 قبلہم من الضلالت و فہم علی ذلک بفاہام من عہد ابراهیم بہمتگو  
 بہا من نعظیم البیت و الطوائف بہ و الحج و العمرہ و الوقوف علی عرفہ  
 و المزدلفہ و ہدی البدن و الاہلال بالحج و العمرہ مع ادخالہم فیہ  
 ما یس منہ فکان کمانہ و فریش اذا اہلوا قالوا لیسک اللہم لیسک  
 لیسک لا شریک لک الا شریک ہولک فملکک و ما ملک فوحدونہ  
بالتلبیۃ ثم یدخلون معہ اصنامہم و یجعلون ملکما بیدہ -

**ترجمہ** - اولاد ایشان بدشدند و آن مذہبی را کہ داشتند  
 فراموش کرده دین ابراهیم و اسمعبل را بدیگری تبدیل نمودند و  
 پرستش بنہا نموده بآن کراہیہا کہ امہا قبل از ایشان در آنہا  
 مبتلا شدہ بودند برگشتند و با وجود آن بفاہائی چند از عہد  
 ابراهیم میان ایشان مانده است کہ بآنہا متمسک اند مثل نعظیم  
 بیت و طوائف آن و حج و عمرہ و ایستادن بر عرفہ و مزدلفہ و فریاد

بدن و اهلال درج و عمره اگر چه نیز میان آنها چیزی برآک از او نبود  
داخل ساختند - و اهل کثانه و فرشت چون اهلال می نمودند <sup>گفتند</sup> -

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ نِزَاجِ شَرِيكَ نَبَسْتَ جِزْ شَرِيكَ هَوْلُو  
اورا و هر آنچه دارد مالک میباشی - پس او را بگفتن لَبَّيْكَ بوحداً  
اسم می بردند و بعد از آن بنهای خود را با وی داخل می ساختند  
و اخبار آنها را در دست وی می نهادند - و نیز در قرآن مکتوب است  
- إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ  
اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ  
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (سوره بقره یعنی سوره  
۱۰ آیه ۳) - **ترجمه** - بدو سپید که پروردگار شما خدا است

که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس منولی شد بر عرش  
ند پر میکند کار را نیست هیچ شفیع مگر از بعد ازش اینست خدا  
پروردگار و آنان پس بپرسید او را آیا پس پند نمیگیرد - و از این  
امر ثابت است که اهل عرب در آیام جاهلیت خدا بمنع الرفضاء  
عزیز و صفات و لاث عبادت می نمودند چنانکه الحال مسلمانان  
بشفاعت اولیای او تعالی آمرزش گناهان خود را درخواست  
میکنند و از انبیب قرآن آنها را مشرکین نامیده است پس اهل  
عرب عبادت خدا تعالی را با الهام حضرت محمد نگاه داشته مقرر

و حدانیت ذات اقدس الهی بودند - لهذا قول معترضین اینست  
 که حضرت محمد آن عقیده را از قوم خود و از اجداد خویش آموخته بود  
 زیرا از اسمائی پدرش عبدالله و عمه زاده اش عبدالله که اسم خدا  
 با حرف معرفه (أل که علامت وحدانیتش می باشد) در آنها یافت  
 می شود هویدا است که آن عقیده عده قبل از بعثت حضرت محمد

معروف بوده - و رسوم طوایف و اهللال و پوشیدن احرام و غیر  
 و غیره نیز از دین آن طوایف قدیمه در دین اسلام داخل شده است  
 - و خشنه نیز چنانکه شهر سنان میگوید از آن قبیل است و از بنی  
 قدیمی که مسمی به رساله بنیاس است ثابت میشود که از قدیم کتابا  
 نه فقط عربان بلکه بسیار اقوام دیگر نیز این رسم را قبول کرده بودند  
 چونکه مصنف آن رساله (که نهمیناد و دینت سال بعد از میلاد مسیح  
 شرح یافته است) صریحا میگوید - ... περὶ ἐτέμενεταί ...

πᾶς Σιῦρος καὶ Ἀραβ καὶ πάντες οἱ ἑερ.

εἰς τῶν εἰδωλῶν - ترجمه - هر مردشای و عرب و هیچ

کهنه اصنام مخنون میشوند آئینی - و معلوم است که مصریان  
 قدیم نیز این عادت را داشتند و اگر چه بنهای بسیار در ایام حضرت  
 محمد میان اهل عرب پرستیده میشد بحدیکه در خود کعبه سجد  
 و شصت صنم موجود بود اما ابن اسفقی و ابن هشام بر آنند که عربین

لی و هذیل بن مذکر که فقط پانزده طیفه قبل از آیام حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصنام را از مملکت شام داخل مکه کرده بودند - بهر حال هیچ تغییر حاجت بالهام و وحی نداشت تا ناشایستگی و بطلان آن رسم فبیح را بفهمد - اما عادت بوسیدن حجر الاسود که بت پرستان قدم آنرا بدانطور عبادت میکردند چونکه آنرا یکی از سنگهای بهشت میانشانند آن عادت نزد اهل عرب چنان پسند آمده بود که حضرت محمد توانست ایشانرا از آن رسم ممانعت نماید و از آنجه که حاجیان ناچار آن سنگ را میبوسند

حاصل کلام اینکه بنوع اول دین اسلام آن عادت و رسوم و عقاید مذهبی بوده است که در آیام حضرت محمد میان طوائف عرب و خصوصاً میان قریش معمول و متداول میبود - و در رد اینکلام معترضین نویسنده این اوراق نمیداند که اصل اسلام چه جواب میتواند بدهند جز اینکه بگویند که همه این رسوم و عادات اولاً بالهام ربانی بر حضرت ابراهیم مکشوف شد بود و حضرت محمد مأمور گشت تا بآورد بکر مردمان را حکم کند که آنها را محکم نگاه دارند - ولیکن اگر چه از نوراف تابث میشود که عقیده و خداوندی خدا تعالی و رسم خشنه در دین حضرت ابراهیم بوده است اما در کتاب مقدس مذکور مکه و کعبه و طواف و حجر الاسود و احرام یافت

نمی شود و شکی نیست که آن رسومی که بآن چیزها منعلق است از  
اختراعات بت پرستان است و باین حضرت ابراهیم هیچ علاقه  
نداشته و ندارد

و علاوه بر این همه معترضین میگویند که آیه هائی  
چند از آیات قرآن از آن فیهده هائی که قبل از بعثت حضرت محمد  
میان فرجش منتشر شده بود اقتباس گشته است و در اثبات این  
قول خود بر آنند که بعضی از فقرات این آیات ذیل که از قصه ابراهیم  
الفرس مأخوذ است در قرآن نیز یافت می شود - و همانا در آنها  
اشعار ذیل که از آن شاعر بت پرست می باشد موجود است -

دَنَّتِ السَّاعَةُ وَ أَتَتْهُ الْفَرَّةُ	عَنِ غَزَالٍ صَادَقَ قَلْبِي وَ نَفَرَ
أَحْوَزَ قَدْ حُرْتُ فِي أَوْصَافِهِ	نَاعِمُ الطَّرَفِ بِعَيْنَيْهِ هُوَ رَ
مَرَّ بَوْمُ الْعَيْدِ فِي زِينَتِهِ	فَرَمَانِي مَغْطَا طِي فَغْطَر
بِسَهَامٍ مِنْ لِحَاطِ قَائِلِكِ	فَرَكْنِي كَهَشِيمِ الْمُحْطَر
وَ إِذَا مَا غَابَ عَنِّي سَاعَةٌ	كَانَتْ السَّاعَةُ أَذَى وَ أَمَر
كَتَبَ الْحُسْنُ عَلَى وَجْنَتِهِ	بِصَبِي الْمَيْكِ سَطْرًا مُحْصَر
عَادَهُ الْأَقَارِ بِمِرْيَ فِي الدُّجَى	فَرَأَيْتَ اللَّيْلَ بِمِرْيَ بِالْفَسَر
بِالضُّحَى وَ اللَّيْلِ مِنْ طَرْتِيمِ	فَرَمَهُ ذَا النُّورِ كَمَا شَيْءٌ ذَهَر
لَمْتُ إِذْ شَقَّ الْعِذَاءُ خَدَّهُ	ذَهَبَ السَّاعَةُ وَ أَتَتْهُ الْفَرَّةُ

## وله أيضا

أَمَلَّ وَالْعَاقِبَةُ مِنْ خَلْفِهِ كَأَنَّهُمْ مِنْ حَدِيثٍ يَفْسِلُونَ  
وَجَاءَ يَوْمُ الْعَيْدِ فِي زَيْتِنِهِ بِمِثْلِ ذَا مَلِكٍ الْعَامِلُونَ

و مشهور چنین است که در زیمران قبل در میان فصحا و بلغاء عرب  
رسم بود که هر کس شعری بلیغ و فصیح افشادی نمود بر کعبه می آوردند  
که سبعة معلفه بعضی از آنهاست و این اشعار امرء الفیس از جمله  
می باشد دَنْتَ السَّاعَةَ وَأَفْشَقَ الْفَهْرُ عَنْ عَزَالٍ صَادَ قَلْبِي وَتَفَرَّ  
بعد از چندی آیه اَفْرَبَّتِ السَّاعَةُ وَأَفْشَقَ الْفَهْرُ بیان شد و  
میگویند که فاطمه بنت حضرت محمد روزی این آیه را تلاوت مینمود  
دختر امرء الفیس حاضر بود گفت این منظوم شعر پدر من است که پدر  
نواخذ کرده و میگوید از خدا بر من نازل شده و این حکایت در میان  
عرب و عجم مشهور است بمرحال آن ابیات از اشعار امرء الفیس که  
بر بالای آنها خط کشیده شده است در سوره فم (یعنی سوره  
۵۴) آیه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و در سوره غنچی (یعنی سوره ۱۲)  
آیه اول و در سوره انبیا (یعنی سوره ۲۱) آیه ۹ و در سوره صافا  
(یعنی سوره ۳۷) آیه ۵۹ مندرج است جز اینکه در بعضی الفاظ  
تفاوت کمی در صورت و نیز در معنی دیده میشود مثل اَفْرَبَّتِ بضم  
دَنْتَ - هویدا است که علامه ایست مابین این ابیات امرء الفیس

و آن آیه های قرآن و محال است که شخص مسلمان برای رد کردن این اعتراض بگوید که شاید فدوی از اشعار آن شاعر بپرسش قبل از آفرینش عالم در لوح محفوظ مندرج بوده است - پس نمینم که همان اسلام از این تنگنا چه مفرقی دارند جز اینکه این اثبات کنند که آن آیات از قرآن ما نخورده و در آن فصائد داخل شده است و با اینکه مصنف این آیات مرز بوده امر الفیس نبوده بلکه کسی دیگر بوده است که بعد از نزول قرآن جرأت در زبده آن آیه ها از قرآن اقتباس نموده باشد و اثبات این احوال اشکال کلید دارد - بمرحال هویدا است که رسوم و عادات و عقاید قدیمه اهل عرب یکی از منابع مهم ترین دین اسلام میباشد

## فصل سوم

در ازمایش ادعای آن اینکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایات که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهومه بود اقتباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریق صاحبین اخذ گشته است



و فیکه حضرت محمد ادعای نبوت کرده جد و جهد تمام صرف  
می نمود تا قوم خود را از بت پرستی مبرا ساخته بدین حضرت ابراهیم  
برگرداند اهل عرب هیچ کتاب الهای نداشتند که جمیع طوایف  
بی تفاوت آنرا قبول کرده باین و قانون خود بداند و از آن سبب  
اصلاح نمودن مذهب فاسد شده ایشان بدیهات مشکل بود  
- اما در آن ایام سه طایفه میان ایشان کتابهای مذهبی داشتند  
که بر حسب قول معترضین هر یکی از آنها بر دین اسلام کدر آنوقت  
مثل بجهت نازده آمده در فتنه پیچیده می بود اثری نموده است -  
و آن سه طایفه مذکوره ملت صابین و اسباط یهود و قوم نصاری  
بودند که ذکر هر یکی از آنها در موقع خود کرده خواهد شد - و بنابر  
بصایبین که مذهب ایشان الآن کلیته از میان رفته است، ابو الفدا  
چنین نوشته است (در کتاب مستطی به التواریخ القدیمه و من  
المختصر فی أخبار البشر) - ذکر امة السریان و الصابین من کتاب  
ابی عیسی المزیبی قال امة السریان می اودم الام و کان کلام آدم و  
بنیه بالسریان و ما تمم هم مله الصابین و بدکر و ن اقمه اخذوا  
منهم عن شبت و ادریس و لهم کتاب به ترویه الی شبت و دیمونه  
حصف شبت بدکر فیه محاسن الأخلاق مثل الصدق و الثجاعة و  
العصص الغریب و ما اشبه فک و بامر به و بدکر الرذایل و بامر

با جنابها و الصابین عبادات منها سبع صلوات منها خمس  
 توافق صلوات المسلمین و السادسة صاوة الضعی و السابعة صاوة  
 يكون و منها فی تمام الساعة السادسة من اللیل و صلواتهم کصلوة  
 المسلمین من التبت و ان لا یخلطها المصلی بشئی من غیرها و لهم الصلوة  
 علی البیت بلار کوح و لا یسجد و یصومون ثلاثین یوماً و ان نقص الشهر  
 الهلالی صاموا تسعاً و عشرين یوماً و كانوا یراعون فی صومهم  
 الفطر و الهلال یبحث بكون الفطر و قد دخلت الشمس الجبل و یصومون  
 من ربيع اللیل الا یخبر الی غروب فرح الشمس و لهم اعباد عند نزول  
 الکواکب الخمسة المنفردة بیوت اشرافها و الخمسة المنفردة زحل و المشتري  
 و المريخ و الزهرة و عطارد و یعظونه ببيت مکة - ترجمه -  
 ذکر امت سربان و صابین از کتاب ابوعلی بن مغربی - او میگوید -  
 - امت سربان قدیمترین آنها میباشد و بزرگتر آدم و دیرافش سربان  
 بود و مذهبشان دین صابین و میگویند که دین خود را از شب  
 واد دین گرفته اند و کتابی دارند که آنرا البیت نسبت میدهند و  
 آنرا بصفت شبت تشبیه مینمایند - و در آن کتاب ذکر اخلاق  
 حسنه مانند راست کناری و دلبری و حاکم نمودن عریب و  
 امثال آنها را میکند و برای معول داشتن آنها امر میفرماید و عباد  
 نبیه را ذکر کرده برای اجتناب نمودن از آنها حکم میدهد و اهل

باین را اقسام عبادت هست و از آنجمله هفت نماز میباشد که  
 پنج نماز از آنها با نمازهای مسلمانان موافقت دارد و نماز ششم  
 نماز صبحی است و وقت نماز هفتمین در آخر ساعت ششم از شب  
 میباشد - و نماز ایشان مثل نماز مسلمانان بابت است و بیدار  
 نیک نماز میخواند آنرا هیچ چیز دیگر نمیآورد - و ایشان نمازی بر  
 پشت بدون رکوع و سجود دارند و مدت سی روز روزه میگیرند  
 و اگر ماه هلالی ناقص بوده باشد بیست و نه روز صوم میدارند  
 و در روزه خود فطر و هلال را دعا میکنند بنوعی که فطر واقع شود  
 و فیکه خود رشید داخل حل میکرد و روزه میدارند از ریح آخری  
 شب تا بغروب فرمین خورشید - و ایشان از عیدها است در وقت  
 نزول پنج ستاره و ستاره بخانه‌های شرفشان و آن پنج ستاره زحل  
 و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است - و بیست (کعبه) مکه و انبیا  
 میباشد - پس از این بیان ظاهر و هویداست که روزه و پنج نماز  
 و بعضی از فرایض دیگر بر اهل اسلام معمول میدارند از صاحبین  
 قدیم گرفته اند

امام و باره اهل بیهود البته هر شخص ترتیب یافته  
 میداند که ایشان در ایام حضرت محمد و خصوصاً قبل از هجرت نهایت  
 مدد و امتداد دارد و مملکت عرب میداشتند و کثیر بن بودند

و میان طوائف نوین بن یهود بنی فریضه و بنی منو قاع و بنی نظیر <sup>ع</sup>  
 اقوامی بودند و از اینجه چون آخر الامر ظاهر گردید که ایشان  
 مصمم بر این میباشند که بنیوت و رسالت حضرت محمد اعتراف  
 ننمایند جدالی چند مابین ایشان و مسلمانان واقع شد و  
 مؤمنین با اشکال تمام قادر بر این گشتند که ایشانرا مغلوب <sup>کنند</sup>  
 بدم شمشیر بکشند و با از مملکت عرب برانند - و اگر چه آن  
 یهودیان بعلم مشهور نبودند اما الله کتب انبیای خود مثل ثور  
 حضرت موسی و زبور حضرت داود و غیره را بادقت تمام محفوظ  
 میداشتند و از آن سبب ایشان (و نیز نصاری) در فرمان بلف  
 اهل کتاب مذکور گشته اند - و هر چند که اکثر ایشان نتوانسته  
 زبان عبرانی را بخوبی بفهمند اما مثل یهود سکنه ایران در این ایام  
 بسیاری از قصه ها و حکایتهای <sup>نور</sup> و اکثر افسانه های باطل  
 دیگر را از اجداد خود شنیده و بتوانند پذیرفته بودند و اکثر اوقات  
 چون ثوراه موسی و سایر کتب دینی را ادراک نمیکردند پس آن  
 روایتهای بی بنیاد را بعوض تعلیمات الهائی آن صحف  
 سماویة بر زبان خود جاری میساختند - و در آن ایام عرب  
 جاهلیت اهل یهود را حرمت میداشتند زیرا میدانستند که  
 بیشک اودنسل ابراهیم خلیل الله میباشند و کلام خدا را نکه

میدانند - لهذا بر حسب قول معترضین و فتنه حضرت محمد  
 تمهید که بت پرستی هیچ مناسبتی ندارد بلکه نزد خدا بمحال و احد  
 مکروه است و چون در دل خود تصمیم داد که قوم خوشتر از بوی  
 دین ابراهیم خلیل برگردانند پس بقاء بت احوال میرفت که بطرف  
 اهل یهود مایل گردیده استفسار کند که آیا دین حضرت ابراهیم  
 مشتمل بر کدام عقاید و فرائض و رسوم مذهبی میباشد - و از  
 این سبب میتوان گفت که اگر آن نعالیم و اخبار پراکند در قرآن و  
 در احادیث مندرج است یا نعالیمات و حکایات مندا و له میان  
 یهود آن آیات منافیله تمام پیدا خواهد آمد که آنها با یکدیگر  
 علامه اشکار و مشابیه عجیب دارد - و این میاس نفوس میاید  
 از این مقدمه که قرآن در اکثر موضع صریحاً میگوید که دین ابراهیم  
 راست و برحق بوده است و نیز بر حقیقت مذهب یهود و بر صحت  
 و من جانب الله بودن کتب الهامیه ایشان شهادت میدهد -  
 چنانکه در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹) آیه ۲۵ مرفوم است  
 - وَلَا تَجِدُوا أُمَّلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْبَيِّنَاتِ هِيَ الْحَقُّ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا  
 مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْحَقُّ  
 إِلَيْنَا وَاجِدُوا مَنَاسِلَهُمْ - ترجمه - و مجادله نکنید با  
 اهل کتاب مگر با آنچه آن بجهت ایشان بخبر اتانکه سخن کردند از ایشان

و بگویند ایمان آوردیم بآنکه فرمود فرستاده بما و فرود فرستاده شد  
بما و خدای ما و خدای شما یکی است و ما هم مراوراء منقادان -

و نیز در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۳۱) مندرج است - قُولُوا  
اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلَىٰ اٰبِرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَاٰیْمُو  
وَعِيسٰى وَآلِ اِسْحٰقَ وَمَا اُوْحِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى وَمَا اُوْحِيَ النَّبِيُّ  
مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نَفَرْتُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحٰنُ لَهُ مُسٰلَمٌ - ترجمه

- بگویند که ویدیم جدا و آنچه فرستاده شد بجوی ما و آنچه فرستاده  
شد بجوی ابراهیم و اسحاق و عیسی و عیسی و اسحاق و آنچه داده  
شد بموسی و عیسی و آنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان  
جدائی نیست ازیم میان یکی از ایشان و ما هم مراوراء کردن خندکان  
- و بوخی این اسر بود که حضرت محمد در اوّل بیت المقدس را قبله مسلمانان  
گردانید زیرا که آن شهر قبله یهود بوده وی باشد

بعضی در رد اینقبال میگویند که حضرت

محمد در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۱۵۶) بنی افری خوانده  
شده است از اینجه که سواد نداشت و هویدا است که او نتوانست  
کتابهای یهود را بخواند پس بجه طور ممکن بود که تعلیمات خود را  
از آنها مأخوذ کند - و لکن میتوان گفت که سبب آن لقب این  
بوده است که او نه از یهود بلکه از ائمها (که غیر یهودی باشند)

رباشد چنانکه اهل عرب نه فقط اهل ایران بلکه همه غیر عرب را هم  
 می نامیدند (که معنی آن غیر فصیح میباشد) اما اگر در کتاب عربی  
 می بینیم که نوشته شده است که حافظ شیرازی شخص عجمی است بنا  
 حکماً بگوئیم که او عجمی است یا فصاحت بوده است لکن معلوم میشود  
 که از اهل عرب نبوده و بی - همچنین از این آیه ثابت نمیشود که حضرت  
 محمد بالکلیبی مواد بوده است هر چند لور اتی یعنی از اشها هم  
 خوانده باشند - و لکن فرضاً که هیچ علی نداشته باشد آیا ممکن نباشد  
 که از دیگران استفسار نموده تعالیم و عقاید و زعمهای اهل یهود  
 پیاموزد البته میتوانست خصوصاً از اینجه که بعضی از اصحابش  
 مثل عیسی الله ابن سلام و حبیب ابن ملک و در دقه با خود از اهل  
 یهود بودند یا دین ایشانرا قبول کرده بعد از مدتی بحضرت محمد  
 گرویدند - و شکی نیست که این اشخاص اگر چه از تعلیمات حبشه  
 عهد یهنو و افیت کلی نداشتند اما افلا چیز از روایات و قصص  
 باطله که در آن ایام میان اهل یهود انتشار داشته بود میدادند  
 - و هر آینه اگر قرآن را با آن قصص هائیکه در تورات و در کتابهای  
 دیگر پراوهای که هنوز در میان یهود منداول است مقابل بکنیم  
 هویدا خواهد شد که با وجودیکه قرآن نسبت بحقیقت سیرت  
 حضرت ابراهیم و اشخاص دیگری که در تورات مندرج است اکثر

لوقا ما را بیشتر اطلاع میدهد اما عثمائی آن از افسانه‌های  
باطل یهود مأخوذ است - و معترضین و در اثبات این قول خود این  
نقشه‌های ذیل را پیش می‌آورند

(۱) قصه هابیل و قابیل - قرآن اسامی این دو  
پسر حضرت آدم را صریحاً بیان نمیکند اما احکامات ایشان در سوره  
ماعه (یعنی سوره ۵ آیه ۳۵ الی ۳۵) مندرج است - وَاتْلُ طَبَقِ  
نَبَأِ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَهُ يُقْبَلُ  
مِنْ الْآخَرِ قَالَ لِمَقْتُلَكَ قَالَ إِنَّمَا اسْبَغْتُ اللَّهَ مِنَ التَّغْيِينِ لَنْ  
يَبْطُلَ إِلَيْكَ بِذَلِكَ لِيَقتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِدِي إِلَيْكَ لِمَقْتُلَكَ  
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِغْيِي وَإِعْمَلْكَ  
فَنَكُونُ مِنَ الْمُتَابِعِينَ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ طَوَّعْتَ لَهُ  
نَفْسَهُ مِثْلَ أُخْيَرٍ فَمَلَأَهُ فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا  
يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيَرْبِهَ كَيْفَ بُوَادِيَ سُوْدَةٍ أُخْيَرٍ قَالَ يَا وَلِيَّيْ  
الْجَنَّةِ أَتَأْكُلُونَ مِمَّا هَذَا الْغُرَابُ فَأُوَادِيَ سُوْدَةٍ أَمْ يَاصْبَحُ  
مِنَ النَّارِ يَذِيرُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ  
نَفْسًا يَغْتَرِبْ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ  
أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - ترجمه - و چون این دو پسر



شد از یکی از آن دو و پند پرفته شد از دیگری - گفت - هر آینه  
 کُتِبَتْ لَبَنَه - گفت - جز این نیست که قبول میکند خدا از پروردگار  
 هر آینه در از کفی بمن دست واکه بکشی مرا بنم من و دازکت و صم  
 بسوی نونا بکُتِبَتْ بدوشی که من می ترسم خدا پروردگار جهانها  
 بدرسینکه من مېولم که باز کردی به بزه من و بزه خود پس باشو  
 از باران آتش و اینست مزد ستمکاران - پس آسان کرد لودائن او  
 کشتن برادرش پس کشت لودا پس صباح کرد از زبان کاران -  
 پس برانکت خدا کلامی را نابکار و دوزخین تا به پند لودا بگریه  
 پوشد تن برادرش را - گفت - وای مرا عاجز شدم که باشم مانند  
 این کلاغ - پس واپوشانم عورت برادرم را - پس صباح کرد از  
 پشیمانان - از برای این نوشنیم بر دیران یعقوب که هر که کُتِبَتْ  
 بغیر ننی پانهای صدمین پس کویا که کُتِبَتْ مردم واهمه و آنکه زند  
 کرد از آن پس کویا زنده کرد مردم راهه

واضح باد که دو ایهت همود با انواع مختلف

این گفتگوی دومی را که ما بین مائین و هابیل شده باشد بیان می کند  
 و هم در ترجمه مائین این عبارت و هم در ترجمه هابیل مکتوب است  
 که مائین (که در کتابهای عربی بغابیل مستی است) گفت که هیچ سزا  
 گناه و هیچ امر نیک نیست و هابیل مفسر سزا و جزا بود پس مائین

اورا بسکی زده کشت - و اما در کتاب مستی به پرتی رقی الیغدر  
 باب ۲۱ سرچشمه آنکه که در فرآن در باره دفن کردن نعش هاییل  
 مرقوم است در پانف میشود و هیچ تفاوت نیست جز اینکه آن کلاغ  
 که در فرآن مذکور است نه به فاین بلکه بآدم تعلیم داد زیرا در کتاب  
 مزبور چنین مکتوب است - **הָיָה אָדָם וְיֶזְרָאֵל יְשָׁבִים  
 וְבוֹכִים וְסֹתֵי פָלִים עָלָיו וְלֹא הָיָה יָדָעִים  
 מִה לַעֲשׂוֹת לְהַכֵּל עֲלָיו הָיָה נְהוֹגִים בְּקִבְיָה  
 בַּאֲזוֹרָב אֶחָד שָׂפָת אֶחָד סַחֲבָרָיו לָקַח  
 אֹתוֹ וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְכָהּ לַעֲיִיָּהֶם . אָמַר  
 אָדָם כָּעֲזוֹרָב אֲנִי עֹשֶׂה סִיד לָקַח בְּבִלְתָּ  
 נָשֶׁל הַכֵּל וְחָפַר בְּאֶרֶץ וַיִּסְמְכָה :**

- **ترجمہ** - آدم و زوجه اش خشنه بروی (یعنی بر هاییل)  
 کریمه و زاری مینمودند و نمیدانستند هاییل را چه کنند زیرا که از  
 دفن کردن واقف نبودند - کلاغی که یکی از آشنا پاش مرده بود  
 آمده آنرا گرفت و در زمین کاغذ آنرا پیش چشم ایشان مدفون  
 ساخت - آدم گفت - من مثل کلاغ کار میکنم - فی الفور نعش  
 هاییل را گرفته در زمین کاغذ او را دفن کرد و آهسته در

سوره مزبوره آیه ۳۵ مندرج است با آنکه در آیه های قبل ذکر شده هیچ علاقه ندارد اما اگر بجوی مشتاق ستمدین باب ۴۰ آیه ۵ رجوع نمایم آنجا تمام این مطلب را که در قرآن ناکامل است یاد میکنیم و آن علاقه که آن آیه مذکوره با حکایت مثل هابیل دارد هویدا و کرد و زانو که مفسر یهودی در تفسیر این الفاظ نورا که خدا آنها بفرمان گفت - چه کرده خون برادرش از زمین نزد من فریاد بر میآورد (کتاب پیدایش باب ۴۰ آیه ۱۰) جاییکه آن لفظ خون در عبرانی در

صفت جمع ی باشد چنین نوشته است - קַלְכֶּם בְּדָמֵי  
 שְׁהָרַגְתָּ אֶת-אָחִיו קַלְכֶּם בְּדָמֵי אָחִיךָ  
 וְעַתָּה אֵמַר דָּם אָחִיךָ אֵלַי דָּמִי  
 אֶחָדָה' דָּמִי וְדָם זָרְעִיזְתָּ לְפִיכֹךְ נִבְרָא  
 אָדָם יְהִי לְלֶמֶדךָ שְׂפִל-חֲמֵא בִד נֶפֶשׁ  
 מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו חֲפָתוֹב כְּאֵלֹ  
 אֲבֹד מוֹלָם קָלָא וְכָל-הַפְּסִיִּים נֶפֶשׁ אֶחָת  
 מִיִּשְׂרָאֵל מַעֲלָה עָלָיו חֲפָתוֹב כְּאֵלֹאֲכִים  
 מוֹלָם קָלָא:

- ترجمه - نسبت بنفای

که برادر خود را کشت با آنکه ایم که در راه وی کشته شد - او از خود

برادرت فریاد بری آورد - بپکود خون برادرت بلکه خونهای  
 برادرت یعنی خون وی و خون اولادش - بنا بر این انسان بدنام  
 اغریه شد برای آزمودن نوک هر که هلاک کرد بکفنی از اسرا ببلدا  
 کتاب بروی حسابش را ببلد که کوپاه عالم را هلاک کرده باشد  
 و هر که بکفنی از اسرا ببلد ازنده کرد کتاب بروی حسابش را ببلد  
 که کوپاه عالم را ازنده کرده باشد انتهی - واضح بامده آیه ۳۵ سوره  
 مائده نمیشاءت اللفظ از این تفسیر مدعی بهبود ترجمه شده است  
 اما چونکه در قرآن ظلم نصف آن موضع اقباسی گشته است پس بر  
 تفسیرش لازم بود که آن بنوع این آیه قرآن رجوع نمایم چنانکه  
 الآن کردیم و مطلب را واضح ساختیم

(۲) مَعْنَى نِجَاتٍ بِأَتَمِّ حَضَرِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- اِتِّصَالِ دَرِ قُرْآنِ ثَمَّ اَمَّا دَرِ کَافِیَّتِی شُودَ یَلِکَ جَزْءُ جَزْءٍ  
 سوره یوسف (یعنی سوره ۲) آیه ۲۶ و در سوره انعام (یعنی سوره ۶)  
 آیه ۷۴ الی ۸۴ و در سوره انبیاء (یعنی سوره ۳۱) آیه ۵۳ الی ۷۲  
 و در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹) آیه ۲۴ الی ۵ و در سوره شعراء  
 (یعنی سوره ۲۶) آیه ۶۹ الی ۷۹ و در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۱۰)  
 (۲۹) آیه ۵۱ و در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷) آیه ۸۱ الی ۹۵  
 و در سوره زخرف (یعنی سوره ۳۰) آیه ۲۵ الی ۲۷ و در سوره

نفسه (یعنی سوره جو) آیه ۴ و غیره پراکنده است - اما هر که  
 در کتاب فصل الانبیا یا کتاب عرائس المجالس را کثوده قصه  
 ابراهیم را در آن کتاب بخواند و با درامثال آنها مطالعه نماید خواهد  
 داشت که مختصراً تمام آن حکایت خواه در قرآن باشد خواه در  
 احادیث از کتاب از کتب قدیمی به خود مستقیماً میزد و از رتبه مأخوذ  
 - و لکن بجهت اینکه این اذعان ثابت کرده لازم است که اولاً آنرا از  
 روی قرآن و عرائس المجالس و غیره در اینجا نقل کنیم و من بعد همان  
 حکایت را از روی آن کتاب به خود پیش آورده بام مقابله نمایم -  
 و در کتاب ابو القاسم که به التواریخ المقدمه من التفسیر فی اخبار البشر  
 مستقیماً نوشته شده - کان آزر ابوا برهیم بصنع الاصنام و  
 يعطونها ابراهيم ليبيعهما فكان ابراهيم يقول من بشرى ما بضره ولا  
 ينفعه ثم لما امر الله تعالى ابراهيم ان يدعو قومه الى التوحيد دعا  
 اياه فلم يجبه و دعا قومه فلما انت الحرة وانحل بهم و دابن كوش  
 وهو ملك لئك البلاد ... فاخذ نمرود ابراهيم الخليل و مرماه  
 في نار عظيمة فكانت النار عليه برداً و سائلاً و خرج ابراهيم من النار  
 بعد ايام ثم آمن به رجال من قومه - **ترجمه** - از دیدن  
 ابراهیم بنهایی ساخت و با ابراهیم پیسر دانا آنها را بفرمود و  
 ابراهیم می گفت - کیست بخرد چیزی که و بر اضر و مهرساند و

هیچ فایده نمیدهد - آنگاه چون خدا بنعالی ابراهیم را امر فرمود  
 تا قوم خود را بنوحید دعوت نماید او پدر خود را دعوت کرد و  
 و بر اهل بیت خود - و قوم خویش را دعوت کرد - پس چون امرش  
 فاش گردید و کوشش زد غمزدین کوش که پادشاه آن ملک بود شد  
 ..... پس فرمود ابراهیم خلیل را گرفته و برادر آشتی عظیم انداخت  
 - پس آتش بروی سرد و سلام کردید و ابراهیم بعد از روزی چند  
 از آتش بیرون آمد - آنگاه نذری چند از قومش بوی کر و پدند -  
 و در عرائس المجالس مندرج است که چون ابراهیم قبل از آن در وقت  
 شب در آخر ماه از مغاره بیرون آمد سنار کاثر قبل از آن  
 نموده گفت - این پروردگار من است - فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى  
 كَوْكَبًا مَّا لَهُ هَذَارِي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ  
 بَازِعًا مَّا لَهُ هَذَارِي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَجِدْ رَبِّي لَا كُونَنَّ مِنَ  
 الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً مَّا لَهُ هَذَارِي هَذَا أَكْبَرُ  
 لَأَنْتَ رَأَى ضَوْأَهَا اعْظِمْ فَلَمَّا أَفَلَكَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا  
 تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي ظَنَرْتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا  
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَالْوَاوُكَانِ أَبُوهُ بَصَعَ الْأَصْنَامَ فَلَمَّا خَتَمَ اِبْرَاهِيمُ  
 إِلَى نَفْسِهِ جَعَلَ يَصْنَعُ الْأَصْنَامَ وَيُعْطِيهَا اِبْرَاهِيمَ لِيُبَيِّنَ مَا يَذْهَبُ  
 بِهَا اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَادَى مِنْ بَشَرِي مَا يَصْنَعُ وَلَا يَتَّقِي فَلَمَّا تَبَيَّنَ

احد منه فاذا بارث عليه ذهب بها الى نمر فغضب رؤسها وقال  
 لما اشرب كسدت اسنمراء بنوم وبماهم عليه من الضلالة و  
 الجهالة حتى فشا عيبه اباها واسنمراؤه بها في قومهم واهل قريته  
 فحاجه قومهم في دينه فقال لهم انا جئوني في الله وقد هذات  
 الايات الى قوله عز وجل وَلَيْكَ جَنَّتَانِ اِنْتَاهَا اِبْرَاهِيمُ عَلَى قَوْمِهِ  
 تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ حَلِيمٌ حتى خصمهم وظلمهم  
 بالحق ثم ان ابراهيم عليه السلام دعا اباها ازر الى دينه فقال يا  
 ابيت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يقضي عنك شيئا الى آخر  
 القصه فابى ابوه الاجابة الى ما دعاه اليه ثم ان ابراهيم عليه السلام  
 جاهر قومه بالبرائة مما كانوا يعبدون واظهر دينه فقال اقراهم  
 ما كنتم تعبدون انتم واباؤكم الاقدمون فانهم عدوا اليه لا رب  
 العالمين فالوا من تعبد انت قال رب العالمين قالوا نبي نمرود  
 فقال لا الذي خلقني فهو يهدين الى آخر القصه ففشا ذلك في الناس  
 حتى بلغ نمرود الجياد فدعاه فقال له يا ابراهيم ارايت الملك الذي  
 بعثك وتدعو الى عبادة وتذكر من قدرته التي نعظم بها على عبده  
 ما هو قال ابراهيم عليه السلام نعم الذي يبعثي ويميت قال نمرود  
 انا احيي واميت قال ابراهيم كيف يبعثي ويميت قال اخذ رجلين قد  
 اسنوجهما الهند في حكي فاقبل احدهما فاكون قد امته ثم اعفو

عن الآخر فان تركه فاكون فداحيثه فقال له ابراهيم ع عند ذلك  
 إِنَّ اللَّهَ تَابَ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَبَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ عِنْدَ  
 ذَلِكَ نَمُودُ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ شَيْئًا - **ترجمه** - پس چون نار شد  
 بر او شب دید سازه را گفت اینست پروردگارم پس چون غایب  
 شد گفت دوست ندارم غایب شوندگان را پس چون دید ماه را  
 طالع گفت اینست پروردگارم پس چون غایب شد گفت هر آینه  
 اگر هدایت نمیکرد مرا پروردگارم هر آینه بودم از گروه کراهان  
 پس چون دید خورشید را طالع گفت اینست پروردگارم اینست  
 بزرگتر پس چون غایب شد گفت اینم بدرستی که من پیروم از  
 آنچه شرکی آورید بدرستی که من متوجه گردانیدم و جهم را برای  
 آنکه بدید کرد آسمانها و زمین را حق کرامی و بنیسم من از مشرکان  
 (سوره انعام یعنی سوره ۷۷ آیه ۷۷ الی ۷۹) - گفته اند که پدر  
 وی بنهای ساخت پس چون ابراهیم را نزد خود برد بنای ساختن  
 بآنها نموده آنها را با ابراهیم می سپرد تا بفرود شد - پس ابراهیم ع  
 آنها را داشته ندانید کرد کیست بخرد چیزی که و بر او مهر می رساند و  
 هیچ فایده نمیدهد - پس هیچ کس از وی نمیخرد - پس چون فرو  
 نشد آنها را برود خانه برده سر آنها را زد و بآنها گفت - بیایید  
 ای کسادهای من و اینرا گفت برای استغناء نمودن قوم خود و



برای اینکه ایشان در کراهی وجهالش بودند بنوعیکه آنچه بضد آنها  
و باسنهزای آنها می گفت در میان قومش و اهل طریقه فاش کردند -  
پس قومش نسبت بمذهب وی براوجت گرفتند - پس بدیشان  
گفت - ایا مجادله میکنید در خدا و پیغمبری مهابت کرد مرا و نمی ترسم  
آنچه داشتم آوردید بآن مگر آنکه بخواهد پروردگارم چیزی پراکشاده  
کرده است پروردگارم هر چیزی را از راه دافش ایا پس پند نمی گیرید  
الآیات (سوره انفام - یعنی سوره ۸۰) تا بقول خدای عزوجل  
- و آن بود دلیل ما که دادم انرا ابراهیم را بر قومش بلند میکنم <sup>بر</sup> <sup>شما</sup>  
انرا که بخواهم بدرستی که پروردگار نمود درست کرد و داناست  
(سوره انفام آیه ۸۳) تا آنکه ایشانرا شکست داده غلبه یافت -  
انگاه ابراهیم علیه السلام پدر خود از سر ابدین خویش دعوت نمود پس گفت  
- ای پدر من چرا می ترسی آنچه را که نمی شنود و نمی بیند و کفایت  
نمیکند از تو چیزی را (سوره مريم یعنی سوره ۱۹ آیه ۴۳) تا با آخر حکایت  
- پس پدرش انرا ایا نمود که آنچه را که او و پرا بدین دعوت کرد  
اجابت نماید - انگاه همانا ابراهیم علیه السلام با او از بلند قوم خود را گفت  
که من برئی هستم از آنچه می پرسید و دین خود را ظاهر کرد - چو  
گفت - ایا پس دیده اید آنچه هستند که می پرسید شما و پدرانشان  
که بودند پیشینان پس بدرسنه که آنها دشمنند مرا را بجز پروردگار

جهانبان (سوره شعرا یعنی سوره ۲۷ آیه ۷۵ الی ۷۷) - گفتند  
 - پس تو کرامت مبینی - گفت پروردگار جهانپانرا -  
 گفتند منواهی بگوئ مژدوا - گفت خبر بیکه اودا که مارا افزیده<sup>است</sup>  
 پس لومرا هدایت مینماید تا با آخر حکایت - پس آن امر میان مرد  
 فاش گردید تا بنمرد جبار رسید - پس او و پسر اطلبیده بوی گفت  
 - ای ابراهیم آیا تو خدای خود را که ترا فرستاده است و تو مرد مرا  
 بعبادتش دعوت مینمائی و مددش و برادگر میکنی و او را بسبب آن  
 بر دیگران تعظیم میدهی دیده - او چیست - ابراهیم ع گفت -  
 پروردگار من آنکه زنده میکند و میمیراند (سوره بقره یعنی سوره  
 ۲ آیه ۳۶) مژد گفت - من زنده میکنم و میمیرانم - ابراهیم گفت  
 - نویجه طور زنده میکنی و میمیران - گفت دو مرد را که منووجب  
 مثل گردیده اند بجا که خود بیکرم پس یکی از ایشان را بقتل میرسانم  
 پس او را میمیرانم نگاه آن دیگر را میبخشم پس او را رها میکنم پس ویرا  
 زنده کرده ام - بنا بر این ابراهیم ع بوی گفت - بدیدستی که خدا  
 می آورد آتش را از مشرق پس بیاریان از مغرب (سوره بقره آیه ۲۶)  
 - پس بنا بر این مژد مبعوث گشته در جوابش هیچ نگفت (و بعد  
 از آن چون عهد سلانه قومش آمد که جمیع ایشان از شهر بیرون  
 شدند ابراهیم ع به بجهان شهر برگشته همه اصنام را شکست چنانکه

در ذیل مرقوم است) اذاهم مذجعلوا الطعام فوضعوه بين يدي  
 الالهة وقالوا اذا كان حين رجوعنا فرجعنا و قد بارك الالهة في  
 طعامنا اكلنا فلما نظر ابراهيم عليه السلام الى الاصنام والى ما بين  
 ايديهم من الطعام قال لهم طريق الاستهزاء اَلَا تَأْكُلُونَ فَلَمَّا لَمْ  
 يَجِبْهُ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَنطِفُونَ فَرَأَوْهُمْ خُزْبًا بِالْهَيْمِ وَجَعَلَ يَكْهِنُ  
 بِفَاسٍ فِي يَدِهِ حَتَّى لَمْ يَبْقِ إِلَّا الصُّنَمُ الْأَكْبَرُ فَعَلَّقَ الْفَاسَ فِي عُنُقِهِ ثُمَّ  
 خَرَجَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلَهُمْ جُذَاءً إِلَّا الْكَبِيرَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَهُ  
 يَرْجِعُونَ فَلَمَّا جَاءَ الْقَوْمُ مِنْ عِبَادِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْهَيْمِ وَرَأَوْهَا  
 بِتِلْكَ الْحَالَةِ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا  
 سَمِعْنَا قَتْلَ بَنِي كُرْمٍ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ هُوَ الَّذِي نَظَنَّهُ صَنَعَ هَذَا فَبَلَغَ  
 ذَلِكَ نَمْرُودَ الْمَجِيدَ وَاشْرَافَ قَوْمَهُ فَقَالُوا قَاتِلُوهُمْ عَلَى أَحَبِّ النَّاسِ  
 لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُدُونَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ الَّذِي فَعَلَ ذَلِكَ وَكَرِهُوا أَنْ يَأْخُذُوا بِهِ  
 بغيره بَنِيهِ قَالَ مُشَادَةُ وَالتَّسْدِي قَالَ الضَّحَّاكُ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُدُونَ بِمَا  
 صَنَعَ لَهُ وَرَغَابَهُ فَلَمَّا احْضَرُوهُ قَالُوا لَهُ أَتَنْتَ هَذَا بِإِلهِنَا  
 يَا اِبْرَاهِيمَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ بَلْ فَعَلْتُهُ كَيْسَرُهُمْ هَذَا غَضِبَ مِنْ أَنْ يُعْبَدُوا  
 مَعَهُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ الصَّغَارُ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهَا فَكَسَرَهُمْ فَأَسْأَلُ لَوْمْ إِنْ  
 كَانُوا يَنْطِفُونَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكْذِبْ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ إِلَّا مَلَأَتْ كَذِبَاتُ كُلِّهَا فِي اللَّهِ تَعَالَى قَوْلُهُ إِنَّ سَعْيَكُمْ فُتُو

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا وَقَوْلُ الْمَلِكِ الَّذِي عَمِرَ سَادَهُ هِيَ اخِي  
 فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ اِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ وَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَمَا لَوَالِيكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ  
 هَذَا الرَّجُلُ فِي سَوَاءِ الْكَمِ إِيَّاهُ وَهَذِهِ الْهَيْكَلُ الَّتِي فَعَلَ بِهَا مَا فَعَلَ حَاضِرُ  
 فَاسْأَلُوا هَؤُلَاءِ ذَلِكَ فَقَالَ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَانَسَا لَوْ هُمْ إِنْ كَانُوا  
 يَنْطَفِقُونَ فَمَا لَوْ قَوْمُهُ مَا نَرَاهُ إِلَّا كَمَا قَالَ وَقَبِلَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ  
 بَعْدَ ذَلِكَ الْأَوْتَانِ الصَّغَارِ مَعَ هَذَا الْكَبِيرِ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ مُتَعَبِّرِينَ  
 فِي أَمْرِهِ وَعَلِمُوا أَنَّهَا لَا تَنْطَفِقُ وَلَا تَبْطِشُ فَمَا لَوَالِيكُمْ لَعَلَّتْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطَفِقُونَ  
 فَلَمَّا اتَّجَمَعَتِ الْجُمُوعُ عَلَيْهِمْ لِأِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُمْ أَتَعْبُدُونَ  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ عِلْمٌ وَلِمَا تَعْبُدُونَ  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ فَلَمَّا انْزَعَلُوا مِنْ الْجَبَّةِ وَجَزَّوْا عَنْ الْجَوَابِ  
 قَالُوا احْرَقُوهُ وَانصُرُوا الْهَيْكَلَ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَاعِلِينَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ  
 الَّذِي أَشَارَ عَلَيْهِمْ بِهَرَمِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانْتِزَاعِهِ مِنْ الْأَكْدَامِ  
 قَالَ تَعَبَّبَ الْجَبَائِثُ اسْمَهُ ضَمِنُونَ فَخَسَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْأَرْضَ فَهُوَ  
 يَطْلُبُ إِلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَلَمَّا اجْمَعَ نَمْرُودُ وَقَوْمُهُ عَلَى الْأَحْرَافِ  
 اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبَسُوهُ فِي بَيْتٍ وَبَنُوا لَهُ بَنَانًا كَالْحَصْرِ فَذَلِكَ  
 نَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا الْبَنَانُ الْبَنَانُ فَالْقَوَّةُ فِي الْحَجْمِ ثُمَّ جَعَلُوا لَهُ  
 الْحَطَبَ وَأَصْنَافَ الْخَشَبِ - **ترجمہ** - اے نیک انسان غذا  
 درست کردہ و پیش آن معبودها بخادہ کشتن - چون وقت

مراجعت ما آید پس بر مگردیم و معبودها غذای ما را برکت خوا  
داد و میخوریم - پس چون ابراهیم ۴ بر آن بنها و بر آن طعنا میگفت پیشتر  
اتفا بود نکر بیت از روی اسنمرا و بدانها گفت - ایا چرا نمیخورد  
(سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۹) - پس چون و بر اجواب  
ندانند گفت - چپت مر شما را که سخن نمیکوئید - پس رفت بر  
ایشان زدنی بغوث (سوره صافات آیه ۹۰ و ۹۱) و بنامود  
بشکن آنها بانیری که در دستش بود تا باینکه جزیت بزد کزین  
هیچ باقی نماند - پس بر او برگردن وی آویخت آنگاه پیروفتند و  
آفت فول او عز وجل - پس گردانید آنها را پاره پاره بجز بزرگ  
اتفا را شاید آنها بسوی او رجوع کنند (سوره انبیا یعنی ۲۱ آیه  
۵۹) پس چون قوم از عیدشان بختا معبودهای خود آمدند آفتا  
در این حالت دیدند گفتند - که کرد این کار را بخدا پان ما بدرستیک  
او هرینه از ظالمان است - گفتند - شنیدیم ما که جوانی یاد کرد  
ایشان را که گفته میشود مرا و ابراهیم (سوره انبیا آیه ۶۰ و ۶۱) -  
اوست که ما خیال میکنیم که اینرا کرده است - پس آن امر گوشزد  
نمود جبار و بزرگان قومش شده گفتند - پس میاورید او را بر  
چشمهای مردم آن شاید آنها گواهی دهند (سوره انبیا آیه ۶۲)  
یعنی بروی شهادت دهند که او است آنکه آنرا کرده است -

وگراحت داشتند از اینکه ویرایدون دلیل بگیرند (اینرا فاشده وسته گفته اند) - وحقاً گفته است شاید آنها گواهی دهند بآنچه ما را بابد بدو بکنیم واورا عفویت نمائیم) - پس چون اورا حاضر کردند بوی گفتند - آيا تو کردی اینرا با خدا بان ما ای ابراهیم (سوره انبیا آیه ۶۳) - ابراهیم گفت - نه بلکه کرد آنرا بزرگ آنها اینرا (آیه ۶۴) زیرا غصبتان شده بود از اینکه این بنهای کوچک را باوی می پرسید و او از آنها بزرگتر است پس آنها را شکست - پس به پرسید ایشانرا اگر هستند که سخن گویند (آیه ۶۵) - بنی صام گفته است - ابراهیم عم دروغ نگفت جز سه دروغ که همه آنها برافندی تعالی بود یعنی بر این قول که - من بیمارم (سوره صافات یعنی سوره ۳۷ آیه ۸۷) - و اینکه گفتند نه بلکه کرد آنرا بزرگ آنها اینرا - و اینکه پیادشاهی که بساره بر خود گفت او خواهرم است - پس چون ابراهیم آنرا بدیشان گفت - رجوع کردند بچودهاشان پس گفتند - بدرستی که شما شهادتید ستمکاران (سوره انبیا آیه ۶۵) نسبت باین مرد از اینکه از وی پرسیده اید و این معبودها بنان که او با آنها آنچه کرد کرد حاضرند پس از آنها پرسید - و آن بود قول ابراهیم عم پس پرسید ایشانرا اگر هستند که سخن گویند (آیه ۶۴) - پس فومش گفتند - صا چه برای بنیم جز چنانکه او گفته است - و گفته شد - بدرستی که

شما شما بشد ستمکاران از اینکه بنهای کوچک را با این بزرگ  
 می پرسید - نگاه از امرش متعبر گشته - نگویند کرده شدند بر  
 سرهاشان و دانستند که آنها حرف نمی زنند و بزرور نمی گیرند -  
 پس گفتند هر اینه میدانی تو که نباشند آنها که سخن گویند (آیه ۶۰)  
 - پس چون تحقیق که حضرت ابراهیم عم برایشان کرده بود ایشان را  
 عاجز ساخت بدیشان گفت - ایا پس پرسید از غیر خدا چیزی را  
 که سود ندارد شما را چیزی و زبان نتواند برساند شما را افت مرثما  
 و هر آنچه رای پرسید از غیر خدا ایا پس در نیاید بعقل (آیه ۶۷)  
 - پس چون این محبت ایشانرا ملزم ساخت و از جواب دادن عاجز  
 ماندند - گفتند بیوزانید او را و باری کنید خدا با شما را اگر هستید  
 کنندگان (آیه ۶۸) - و بعد اینه ابن عمر گفته است که انگس که  
 ایشانرا اشاره کردند ابراهیم عم را با آتش بیوزانند مردی از کردان  
 بود - شعب جباری گفته است که اسمش ضکنون بود و خدای  
 تعالی برای وی زمین را شکافت پس او در آن غرق شد و از وی  
 دستخیز - گفت - پس چون نمرود و قومش برای سوزاندن ابراهیم  
 جمع شدند او را در خانه مجوس ساخته برای وی بنائی مانند  
 خطبه بنا نمودند و اینست قول او عز وجل - گفتند بنا کنید برای  
 او بنائی پس پسند از پدش دو آتش شعبله و ز (سوره صافات یعنی

سوره ۳۷ آیه ۹۵) - آنگاه برای او قدری از صفت نوبین هیزم و انواع چوب و غیره جمع کردند - (ومن بعد نوشته شده است که ابراهیم ۴ بنیض خدا از حرارت آتش محفوظ شده و صبح و سلامت بیرون آمد و بعد از آن نوشته شده است) و فی الخبر ان ابراهیم علیه السلام اتمنا فجا بعوله حبیب الله ونعم الوکیل قال الله عز وجل بانا وکون بزدا و سلاما علی ابراهیم - ترجمه - و در حدیث است که ابراهیم ۴ ما نا باینکه گفت - کافی است مرا خدا (سوره زمر یعنی سوره ۳۹ آیه ۳۹) و - بنکو وکیل است (سوره آل عمران یعنی سوره ۳ آیه ۱۶۷) دهائی یافت - خدای عزوجل گفت - ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم (سوره انبیاء یعنی سوره ۲۱ آیه ۶۹) الآن چون اینکایت را از روی قرآن و احادیث مسلمانان خواندیم باید بسوی کتابهای یهود رجوع نموده آن قصه را که میان ایشان رواج یافته است با آنچه ذکر شد مقابل کنیم تا ببینیم که آتافی الواقع چه تفاوت مابین آنها پیدا میابد - و در مدد و اثرباره (فصل ۱۷) در شرح کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷ چنین مکتوب است

וַיִּבְרַח עַבְדְּ לִפְּדָאִים הָיָה: חֵד זִכָּן נִפְּק לְאַחַר הוֹשִׁיב לְאַבְרָהָם מִכָּר תַּחֲתָיו: הָיָה אָחִי בְרִיךְ אֲנִי בְּעֵי דִיזְבָּן וְהָיָה אָמְרִי לָהּ בְּרַכָּה שְׂדִין אִתָּה וְהָיָה



אָמַר לַהֲבִיר חַמּוּשִׁין אַז שְׁתִּין וְהוּנָה אָמַר לָהּ וַיֵּלֶךְ  
 לְהֵוֹאֵה גִבְרָא דְהוּנָה בֵּר שְׁתִּין וּבְעִי לְקַסְגָּד לְבִיר  
 יוֹמִי וְהָיָה מִתְבִּישׁ וְהִלֵּךְ לוֹ: חַד זְמַן אָתָּה חֲדָא  
 אַתְחָא טְעִינָא בִידָא חֲדָא פִּיבָה דְסִלְתָּ אַסְרָה לָּהּ  
 הָא לָּהּ קָרַב קַדְמִיחוּן: קָם וְסַב בְּקַלְסָא בִידָה  
 וְתַבְרַחוּן לְכָל הוּן פִּסְלִיא וַיֵּהָב בְּקַלְסָא בִידָא  
 דְרַבָּא דְהוּנָה בִּיגִיחוּן: כִּנֵּן דִּיאָתָא אַבוּהִי אָמַר לָהּ  
 מִן צִבְדָּא לְהוּן כִּדְיָן אָמַר לָהּ מַה נִּכְפֵּר מִנָּךְ: אָתָּה  
 חֲדָא אַתְחָא טְעִינָא לָהּ חֲדָא פִּיבָה דְסִלְתָּ וְאַסְרָה  
 לִי הָא לָהּ קָרַב קַדְמִיחוּן קָרַבְתָּ לְקַדְמִיחוּן: הוּנָה  
 דִּין אָמַר אָתָּא אֵיכָל קַדְמִי וְדִין אָמַר אָתָּא אֵיכָל  
 קַדְמִי: קָם קִדְיָן רַבָּא דְהוּנָה בִּיגִיחוּן וְסַב בְּקַלְסָא  
 וְתַבְרַחוּן: אָמַר לָהּ מַה אַסְתָּה מְסִלָּה בִּי וַיִּדְעִין אַנְוּן: אָמַר  
 לָהּ וְלֹא יִשְׁמְעוּ אֲזַנֶּיהָ מַה שְׁפִיקָה אָמַר: גִּסְבָּה וּמִסְרָה  
 לְנִסְרִד: אָמַר לָהּ נִסְגָּד לְנִסְרָא אָמַר לָהּ אַבְרָהָם וְנִסְגָּד  
 לְמִיָּא דְבוֹשְׁפִין גִּוְרָא: אָמַר לָהּ גִּמְרִד נִסְגָּד לְמִיָּא: אָמַר  
 לָהּ אִם בֶּן נִסְגָּד לְעִנְנָא דְטָעִין מִיָּא: אָמַר לָהּ נִסְגָּד  
 לְעִנְנָא: אָמַר לָהּ אִם כֶּן נִסְגָּד לְרִנְחָא דְמַדְבַּר עִנְנָא:

אָמַר לֵה' נִסְגָּד לְרוּחָא אָמַר לֵה' וְנִסְגָּד לְבַר אֲנִישָׁא  
 דְּסִבְל רִחָא : אִם כְּלִין אַתָּה מִשְׁתַּחֲוֶה אֲנִי מִשְׁתַּחֲוֶה  
 אֵלָא לְאִזְר הָרִי אֲנִי מִשְׁלִיכָהּ בְּחוּכִי וְיִבֵּא אֵלָה שְׁמֵהּ  
 מִשְׁתַּחֲוֶה לָא וְיִשְׁלִיכָהּ מִסִּנֵּי : יִבְרַד אֲבָרָהֶם לְכַבְּשֵׁן הָאֵשׁ  
 וְנִשְׁלֹא : **- ترجمه -** نارج سازنده اصنام بود - وفقی را  
 بجائی بیرونشده ابراهیم را بجای خود فروشنده گذاشت - شخصی  
 طالب خریدن می آمد و ادبوی میگفت - نو چند سال داری -  
 و بدو میگفت - پنجاه با شصت سال دارم - و بوی میگفت - وای  
 بر آن مرد که شصت سال داشته باشد و میخواهد چیزی را که دوری  
 چند دارد بعهده کند - پس شرمند شده براه خود میرفت -  
 وفقی رازنی که در دست خود بشقاب آرد کندم داشت آمده  
 بوی گفت - اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آورد - او برخاسته و  
 عصائی بدست خود گرفته همه آتخا را در بزرگ ساخت و آن عصا  
 بدست آنکه میان آتخا بزرگ بود داد - چون پدرش آمد بوی گفت  
 - کیست که اینرا با آتخا کرده است - و بر آگفت - چه چیز از تو پو  
 است - رفت که بشقاب آرد کندم می آورد آمده بمن گفت -  
 اینک اینرا پیش آتخا نزد یک آورد - من آنرا پیش آتخا نزد یک آورد  
 - این یکی میگفت - من نخست میفروم و این یکی گفت - من نخست

بخورم - اینکه میان آنها بزرگ بود عصا گرفته آنها را شکست  
 پدرش بوی گفت - تو چرا افسانه بمن میگوئی و آیا اینها میداند  
 - بوی گفت - و آیا گوشه های پیشینود آنچه را که دهانت میگوید  
 - پدرش و پرا گرفته به غرور و سپرد - غرور و بوی گفت - آتش را  
 سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - پس آبر که آتش را الهی میباید  
 سجده بکنیم - غرور و پرا گفت - ابراهیم و پرا گفت - و پرا گفت -  
 اگر چنین باشد ابر را که آب را میآورد و سجده بکنیم - غرور و پرا  
 گفت - ابر را سجده بکنیم - ابراهیم و پرا گفت - اگر چنین باشد  
 باد را که ابر را میآورد و سجده بکنیم - غرور و پرا گفت - باد را سجده  
 بکنیم - بوی گفت - پس بنی آدم را که با باد معاشرت میکنند سجده  
 بکنیم - غرور و پرا گفت - اگر تو با من حرف میزنی من هیچ چیز بر اعبادت  
 منبکم نمیگویم بلکه اینست من ترا در وسط آن میاندازم و آن خداست که  
 تو او را عبادت میکنی بیاید و ترا از آن برهاند - ابراهیم و پرا  
 آتش فرو رفت و رسنکار گشت

و چون این افسانه بود و با آن حکایت  
 حضرت ابراهیم علیه السلام که دو فرزند درج است مقابلہ میکنیم ظاهر  
 میشود که ما بین آنها تفاوت بنیهایست کم است و میتوان گفت  
 که سبب آن اینست که حضرت محمد این خبر را در هیچ کتاب نخواند

بلکه انرا از بانی از یهود قبول کرده است - و آنچه این فاسد اثبات  
 میگرداند اینست که در قرآن (سوره انعام یعنی سوره ۷۴) اسم پدر حضرت ابراهیم آزر است و اما هم در میزدانش زبانه و هم دُ  
نوراه اسمش نادوح است لکن یکی از موزهین یونانی که بوسنیس  
 نام داشت و کتاب او بزبان سریانی ترجمه شد او را آثر میگویند  
 که اشنباه کلی است اما چون حضرت محمد در شام سفر کرده بود  
 ممکن است که در آنجا آن اسم را شنیده بخوبی فاحشتر نداشته از آنجه  
 پدر ابراهیم را آزر خوانده است که اکثر اوقات ابراهیم آن را میخواندند  
 که کوبا از زبان قرس میگویم بوده باشد

و در رد این اعتراض بعضی از اهل اسلام  
 گفته اند که - البته گفته شد برای اثبات دین ما فایده کلی دارد  
 زیرا با اینکه حضرت محمد این حکایت را از یهود و نصاری مأخوذ نموده  
 بلکه از روی وحی انرا از حضرت جبرائیل فرشته پذیرفت اما چون  
 اهل یهود که اولاد حضرت ابراهیم خلیل الله می باشند انرا قبول کرده اند  
 پس شهادت ایشان تعلیم فر انرا تصدیق میکند - و لکن مغرضین  
 در جواب این قول میگویند که فقط عوام الناس مابین یهود این حکایت را  
 می پسندند زیرا که علم داشته باشد میدانند که اصل آن اشنباه  
 اشنباهی است که انرا باید در اینجا بیان کنیم - اساس آن حکایت این

که در نورا (کتاب پیدایش باب ۱۵ آیه ۷) مکتوب است که خدا بنعالی  
 بحضرت ابراهیم گفت - **וְאַתָּה יְהוָה יֵשׁוּעַ הָאֵלֹהִים אֲמַרְךָ**  
**דְּשִׁיבָהּ** : - **תרגום** - من خداوند هستم که ترا از اور  
 کلدانیان بیرون آوردم - و اور در زبان بابل قدم بمعنی شهر و  
 مدینه میباشد چنانکه از اسم او و شلم که بهت المقدس باشد و معنی  
 آن شهر شلم یعنی شهر خدای صلح است هویدا میگردد و اور کلدانیان  
 همان مقام است که اکنون آنرا مغیر میگویند و حضرت ابراهیم در  
 اول ساکن آنجا بود - اما در زبان عربی لفظی دیگر است که در تلفظ  
 با اور مشابهت تمام دارد که معنی آن لفظ ثانی شعله و آتش است  
 - پس بعد از سالهای مفادی یکی از مفسرین یهود که از زبان بابل  
 هیچ واقفیت نداشت چون آن آیه مذکور را بر زبان کلدانی ترجمه میکرد  
 آنرا به طور بیان نمود - **וְאַתָּה יְהוָה יֵשׁוּעַ הָאֵלֹהִים אֲמַרְךָ**  
**דְּשִׁיבָהּ** : - **תרגום** - من خداوند هستم که ترا از  
 نورا آتش کلدانیان بیرون آوردم - و همان مفسر نادان در شرح کتاب  
 پیدایش باب ۱۱ آیه ۳۱ چنین نوشته است - و واقع شد و فیکه  
 نمود ابراهیم را در نورا آتش انداخت زانو و گنبدش را عبادت  
 نمی نمود که اذن با آتش داده نشد تا او بر اضر و برساند - و واضح باد  
 که آن اشناهی که آن مفسر (که مستی به یونانیان بن مری پهل بود)

در اینجا کرده است مثل اینست که کوپا شخص ابرائی در روزنامه  
 ابرار دیده که - امروز پوست انگلیس روانه شد چنان برد که پوست  
 در اینجا آن لفظ عام فارسی باشد که بمعنی جلد می آید و چنین بفهمد  
 که پوست شخص انگلیس کنده شد و نداند که آن لفظ انگلیسی است  
 بمعنی چایار - عجیب نیست که شخص نادان اشتباهی مثل این بکند که  
 تمام آن حکایت بر آن اساس ضعیف بنا شده است اما ایا قابل  
 اعتمادی باشد که شخصی که بنی است آن افسانه را حتی شمرده و آنرا  
 در کتاب خود مندرج - اخسته من بعد بگوید این کتاب من از جانب  
 خدای عز و جل نازل شده است و این امر از آن مطابقت کامل که ما بین  
 آن و کتاب معروف یافت میشود ثابت میگردد - و علاوه بر این همه معلوم  
 باد که نمرود چهار بر حسب قول حضرت موسی در نوراه نزد اقام  
 حضرت ابراهیم بلکه فرزندان عدیده قبل از تولدش زچیت مسموم  
 - لکن ذکر نمرود اگر چه در تفاسیر و احادیث یافت میشود اما در نحو  
 قرآن مندرج نیست - واضح باد که ذکر نمرود در آن حکایت مثل  
 اینست که کوپا شخص نادان تاریخی تصنیف کرده بنویسد که سکن  
 اعظم نادر شاه ابرائی را در آتش انداخت و اینرا ندانسته باشد که  
 از بسکندر را نادر شاه چه قدر وقت گذشته است و اینرا نیز ندانسته  
 باشد که نادر شاه هرگز در آتش انداخته نشد

(۳) قصه ملکه سبا و آمدنش بزرگسلمان ۴ -

اگر آنچه را که در قرآن درباره بلقیس ملکه سبا مکتوب است با آنچه در

تُرْگُوم ثانی کتاب اسرار مندرج است مقابله کنیم می بینیم که بر حسب

حجت معترضین این حکایت نیز از اها یهود بمسامع حضرت محمد

رسیده و او را پسند آمد بنوعی که آنرا نیز داخل قرآن گردانید -

و در سوره نمل (یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷ و آیه ۲۸ الی ۴۵) چنین مکتوب

- وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ مَا هُمْ بِوَارِعُونَ

- ترجمه - و جمع کرده (شد) برای سلیمان لشکریهای او

از جنیان و آدمیان و پرندگان و همه ایشان باز داشته میشوند (سُودُ

النمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۷) - وَفَقَدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا آدَى

الْمُهْدُ هَذَا مَا كَانَ مِنَ الْعَائِلِينَ لَا عِدَّةَ بَيْنَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا ذِمَّةَ

أَوْ لِيَائِسْتِي بِسَاطِرِ مُبِينٍ فَكَثَّ تَجْمَعُ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا

لَمْ يَحْطُ بِهِ وَحِشْرَكَ مِنْ سَيِّئَاتِنَا بَعِيدٍ - این و جدت امر آه

نمل که هم و اولیست من کل شیئی و لها عرش عظیم - و جدتها و

قَوْمَهَا يَلْعَدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

فَصَدَّقُوا عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ - آلا بید و الله الذی

يُخْرِجُ الْحَبَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّعَامَ مَا تُحْنُونَ وَمَا تُغْلَنُونَ

- آله لا اله الا هو رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ

أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ - اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِ الْبَيْتَ ثُمَّ  
 نَوَلْ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ إِنَّ الْبَيْتَ  
 إِلَى كِتَابِ كَرِيمٍ - إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِبَيْتِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 - أَلَا تَعْلَمُونَ أَعْلَى وَأَشْرَفَ مَسْجِدِينَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَفَغَيَّبُ  
 فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ فَاظِلَّةً أَمْ رَاحَتِي فُتِّمِدُونَ - قَالُوا أَتَمْنُؤُونَ  
 قُوَّةَ وَ أُولَؤُا أَبَاسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ لِلْبَاسِ فَانْظُرْ مَاذَا تَأْمُرِينَ  
 - قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا مَدِينَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ  
 أَهْلِهَا آذَانًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ - وَإِنَّ مُرْسِلَةَ الْبُيُوتِ بِهَدْيِهِمْ  
 فَانْظُرْ يَوْمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ - فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّوُنِي  
 بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ  
 - ارْجِعِ الْبُيُوتَ فَلَسَّ بَيْنَهُمْ يَخُونُوا إِلَّا بَيْتَ لَيْسَ بِهَا وَلَقَدْ خَبَّرْتُمْ مِنْهَا  
 آذَانًا وَهُمْ صَاغِرُونَ - قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ أَتَحْكُمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَ سُلَيْمَانَ  
 قَبْلَ أَنْ يَنْصُوتَ مِنْ مَعَايِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ - قَالَ  
 الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ  
 طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَ  
 ءَاثِرُكُمْ أَمْ أَكْفَرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ  
 رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ - قَالَ نَكَرُوا هَؤُلَاءِ مَا نَحْنُ بِمُتَحَدِينَ أَمْ نَكُونُ



مِنَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ - فَلَمَّا جَاءَتْ مُبِلًا أَهْلَكَهَا عَرَشَاتُ فَاكْتُ  
 كَانَهُ هُوَ وَأَوْبَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلُهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ - وَصَدَّهَا مَا  
 كَانَتْ تَقْبِضُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَهْلًا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَاذِبِينَ - مُبِلًا  
 أَذْغَلِيَ الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا مَا لَ  
 إِنَّهُ تَصْرِيحٌ مَرْدُومٍ مِنْ قَوْمٍ أَوَّارٍ - فَالْتَمَسَتْ رَيْبَ ابْنِ ظُلْمٍ نَفْسِي وَاسْتَأْذَنَتْ  
 مَعَ الْمَلِكَةِ إِنَّ اللَّهَ رَبُّ الْعَالَمِينَ - **توضیح** - و آنکه بکنم کار  
 شایسته که پسندی از او داخل کن مرا بر حمت خود در بندگان  
 خود که شایسته کارانند و جو باشد پرند و راپس گفت مرا که نمی بینم  
 هدایت را یا باشد از غایبان هر ایست عذاب کم او را عذاب نصبت  
 با بکنم البته او را یا باید بسیار و مرا حجتی روشن پس درنگ کردند و دور  
 پس گفت احاطه کردم با آنچه احاطه نکردی بآن و آوردم ترا از سیبا خبر  
 راست بدست بکنم من با فتم زنت که پادشاهی میکرد ایشان را داده  
 شد از هر چیزی و مرا و راست یعنی بزرگ با فتم او و فومش را که  
 سجده میکردند مرا افتاب را از غیر خدا و آواسته کرده برای آنها شایسته  
 کرد ایشان را پس باز داشت آنها را از راه پس ایشان هدایت نمی شد  
 چرا سجده نمیکند مرا خدا بزرگ که بیرون آورد پنهان را و آسمانها و  
 زمین و میدانند آنچه پنهان دارد و آنچه آشکار میکنند خدای که پند  
 خدای بجز او پروردگار عرش بزرگ است گفت بزودی نظر خواهم

کرد که آبا راست گفتی باهستی از دروغگو یان بیرونامه مرا این  
 نامه پس بپند از دیوی ایشان پس روگردان باش از ایشان پس بنکر  
 چه بر میگرددانند گفت ای جماعت بدر سپیکه من چنانم که افکنده شد  
 بمن نامه بنکوبد رسپیکه آواز سلام داشت و بدر رسپیکه آهنت بنا  
 خداوند بخشنده مهربان که رفعت جوید بر من و پیاسد مرا مفتا<sup>دان</sup>  
 گفت ای جماعت فتوی دهید مراد کدام نیستیم من عزیم جزم کشته گدا  
 نا آنکه حاضر شوید مرا آگشته ایم صاحبان قوت و صاحبان کلا<sup>دان</sup>  
 سفت و کار بالوائست پس بنکر که چه میفرمائی گفت بدر رسپیکه  
 پادشاهان چون وارد شوند فریاد فاسد کنند آنرا و گردانند عی<sup>شان</sup>  
 اهل آنرا خوار شدگان و چنین میکنند و بدر رسپیکه من فرستاده<sup>ام</sup>  
 دیوی ایشان هدیه را پس نکرده ام کیچه باز میگردند فرستادگان  
 پس چون آمد سلیمان را گفت آبا امداد میکند مرا بمال پس آنچه داده<sup>است</sup>  
 مرا خدا بخیر است از آنچه داده شما بلکه شما مجدیه خودتان شاد<sup>بند</sup>  
 بر کرد دیوی ایشان پس خواهیم آورد آنها را لشکرهای که طافت بنا  
 ایشان را بآن و بیرونشان خواهیم کرد از آن ذلیلان و ایشان باشند  
 خواران گفت ای جماعت کدامشان می آورد من تحت او را پیش از آنکه  
 بیاسند مرا ستادان گفت دیو بزرگی از جن که من می آورم بنوا<sup>ند</sup>  
 پیش از آنکه بر شهری از جایت و بدر رسپیکه منم بر آن هر اینه فتوی

امین گفت آنکه نزد او علی بود از کتاب که من می آورم بنوازش  
 از آنکه برگردد دیوی نو چشم نو پس چون دید آنرا فرار گرفته نزد  
 گفت این از فضل پروردگار من است تا العذیان کند مرا که ایا شکر  
 میکنم یا ناسپاسی میکنم و هر که شکر کرد پس جز این نیست که  
 شکر میکنم برای خودش و هر که ناسپاسی کرد پس بد رسیده که  
 پروردگار من پندار بخشیده است گفت ساز ناه علم و دهد  
 برای او بخشش را به پندم آبی باید یا باشد از آنکه نمی پندد  
 چون آمد گفته شد ایا چنین است گفت نه گفت کویا که آفت  
 داده شدیم ما علم را از پیش آن و بودیم ما منفادان و باز داشته  
 بود که آنچه بودی پرسید از غیبه خدا بد رسیده که او بود از کرده  
 کافران گفت نه مرا و را که داخل شود در حصن با فصر پس چون بد  
 از آید استنش آید با و و برزد از دستش گفت بد رسیده که  
 آن صفی است ساده از آینه ها گفت ای پروردگار من بد رسیده که  
 من ستم کردم بر خودم و اسلام آوردم با سلیمان برای خدا پروردگار  
 جهانسان (سوره نمل یعنی سوره ۲۷ آیه ۱۱ الی ۴۰) - این آ  
 آنچه قرآن درباره ملکه سبا مگوید - و آنچه در این سوره مذکور  
 بآن بحث مکتوب است تفاوتی که دارد با آنچه در ترکوم مذکور  
 با و می میشود زیرا در ترکوم مذکور است که آن بحث عجیب مال

خود - پهلیمان پادشاه بود و در هیچ سلطنت دیگر چیزی مثل  
آن یافت نمیشد زیرا شش پله از طلا داشت و بر هر پله دوازده  
شهر طلا و دوازده عقاب طلا ایستاده بود و علاوه بر آنها پست  
و چهار عقاب دیگر بر بالای آن تخت عجب نهاده شده سابقه  
بر سر پادشاه می انداختند و هر وقت که پادشاه میخواست بجای  
برود آن عقابهای قوی نازل شده تختش را بالا میکشیدند و  
انجای بردند - پس آن کار پراگه آن جفتی بر حسب فرمان کرد  
عقابهای مذکور بر حسب ترکوم میگردند - استاد و باره ملک  
سبا و آمدنش بنزد حضرت سلیمان و نسبت بر نامه که پادشاه  
نزد وی فرستاد و غیر مشایخت غریبه مابین این دو کتاب  
میشود جز اینکه ترکوم آن هدیه را خرد و صاحب کویر که  
چیز است - و تمام آن حکایت را با ترجمه آن در ذیل نقل کردیم -

וְהִי הַזֶּה . . . תוֹב כִּד שְׁפִיר לְבִיָּה דְמִלְכָּא שְׁלֵמָה

בְּחִסְרֵיהּ אִמְרָ לְמַעֲלָא דְבָלִין וְשִׁילָא לִין וְתוֹפִין וְכִדְרִין

בְּחֻוֹה מְזִמָּר בְּחוֹן דְּוֹד אֲבוֹי וְתוֹב כִּד שְׁפִיר לְבִיָּה דְמִלְכָּא

שְׁלֵמָה בְּחִסְרֵיהּ אִמְרָ לְאִיתֵיָא חֵינֵת בְּרָא וְעוֹף שְׁמֵיָא

וְרִיחֵיָא דְאֶרְצָא וְשִׁידִין וְרוּחִין וְלִילִין לְמַכְרֵמָא בְּדִמּוֹי

לְמַחֲזִי רַב־חַיִּים לְכָל מַלְכֵיָא דְגִנְזִין בְּדִמּוֹי וְסִפְרִין דְמִלְכָּא

ר' מלכא בר' יסון בשמחה הוון וכו' לון מחכנשין ואחין  
 לנחיה בדל'א חסירין ובדל'א זקיקין ובדל'א תל'א שדדבר  
 יתהון כהשעתא אתבעי תרנגל'א ברא ביני עופיא ולא  
 אשתכח ופסד צלון מלכא דאיתיה יתיה ברוגזא ובזא  
 למחבל'א יתיה סתב תרנגול ברא בדמיו דמלכא ש'למה  
 ואמר ליה שמע מרי מלכא דארעא אצית באינדך  
 ושמע שתגמי הל'א תלת ירחין די הבית עישא בלבי  
 ומלכין קשיטין עם מילתי מוזגי לא אכלית ומוי לא  
 שתיתי ומן בדם דתניית וטייסיח בעלמא כוליה [אמר]  
 אידא היא מדינתא או שליטתא דל'א משתמע ליה לגרי  
 מלכא אסתפקית אנא וחז'את מדינתא חדא כרפא  
 דקישור שכוהא בארעא מדינתא צפרא בקורמן דהבא  
 וכספא כזביל בשוקין ואילגין מן ברא שית תמן  
 גציבין. ומדינתא דעזן אנון שתין כדא אית תמן  
 אנקלוסין סגיאין פליגין ברא שיהון מן תמן גציבין  
 מן איתא דעזן למיקום בקרבא ליה הינון דעזן למסור  
 בכוששא לא יכלין ברם בכוששא חסיתיה אשתא חדא  
 שליטתא ככולהון ושמה מלכת שבתא קצין אין שפר

וְלֵךְ מִן הַמִּלְכָּה אִסֵּר חֲרָצִי הָיָה גִּיבְרָא וְאִתְקוּם וְחִזְלִי  
 לְכַרְכָּא דְקִישׁוֹר לְמַדְינָה שְׂבָא מְלָכִיחָן בְּשׁוֹשִׁילָהּ  
 אִסֵּר וְשׁוֹשְׁרָהֶן בְּכַבְלִין דְּסִרְגָּל וְאִתְיָתִין לָהּ מִרֵּי  
 מְלָכָא וְשִׁפְרָא פִתְגָמָא מְדָם מְלָכָא וְאִתְקַרְיָן סִפְרוֹ  
 דְּמְלָכָא וּכְתָבוֹ אֲגָרְתָא וּקְשׁוֹרָתָא אֲגָרְתָא בְּגַפְיָהּ  
 דְּתַרְגִּימָל פְּרָא וְקוּם וְסָלִיק לְשִׁמְיָא מְרוּמָא וְצוּקָא צִינְקָא  
 וְהוּהוּ נֶצַח וְפִרְחָא פִּינִי עוֹפִיָּא וְפִרְחוֹ בְּתַרְיָהּ . וְאִזְלוּ  
 לְכַרְכָּא דְקִישׁוֹר לְמַדְינָה שְׂבָא וְהוּהוּ לְעִידָן צִפְרָא נִסְתָּה  
 מְלָכָה שְׂבָא לְמַסְגִּיד לְיִשָּׁא וְאִתְשִׁיכוּ עוֹפִיָּא בְּתִּשְׁמָשָׁא  
 וְרַחֲמֵי יְדָהּ עַל לְבוּשָׁא וּבְזָעָה יִתְחַזֵּן וְהוּהוּ תְּמִיָּהּ וּבְתַמְתָּקָא  
 וְכַד תְּמַתָּהּ נְחֵת לְתַתָּה תְּרַגְגִּיל פְּרָא וְחִזְתָּהּ (וְהָא אִיגְרָתָא  
 קְשִׁירָתָא בְּגַפְיָהּ . שְׂרָתָא וְקִרְתָּהּ יִפְיָהּ וְקָהּ הוּהוּ פְּתִיבָא בְּגִזְיָהּ . מְרִי  
 מְלָכָא שְׁלֵמָה שְׁלָם לִכִּי יִצְלָם לְרַבְּנִיכִי דִּי אִתָּה גִדְעִתָּ  
 דְּאִתְּמַלֵּיךְ יִתִּי כּוּדִישָׁא בְּרִיךְ הוּא עַל חַיִּיתָא פְּרָא וְעַל צִיף  
 שְׁמִיָּהּ וְעַל שִׁידִין וְעַל רִיחִין וְעַל לִילִין וְכָל מְלָכִיא דְּמַדְיָתָא  
 וּמַעֲרָבָא דְרוּמָא וְצִיטוֹנָא אִתִּין וְשִׁתְּלִין פְּשִׁלְמִי . כִּכְעַן  
 אִין חֲצִיבִין וְתִיתִין וְהִשְׁתְּלִין בְּשִׁלְמִי יִבְרָ סְגִיָּא אִתָּה  
 צְבִידָא לְדִּמְזוּכָּל מְלָכִיא דְּגִבְרָן מְדָמִי וְאִין לֹא תִצְבִּינִין וְלֹא  
 תִּתִּין

- ترجمه - بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بخرم فرج پنا  
 فرمود که در باب و دفتها و سنجها و بریطها را که پدرش داود  
 آنها را میزد بیاورند و بار دیگر چون دل سلیمان پادشاه بخرم  
 فرج یافت فرمود که حیوانات صحرای پرندگان هوا و خرنندگان  
 زمین و دبوها و ارواح و پر پانزایا و رند نا بحدودش رخص کنند  
 تا عظمت خویش را بر جمیع پادشاهانیکه در حضورش گواهی می  
 ظاهر کند - و کاتبان پادشاه ایشان را با سامیشان خوانند  
 و همگی ایشان جمع شده نزد وی آمدند جز اسپران و جز مجوس  
 و جز شخصیکه بر ایشان اختیار میداشت - در آنجا آمد خردس  
 صحرایان پرندگان خوشی میکرد و یافت نشد - و پادشاه  
 درباره وی امر فرمود که او را بگیری بیاورند و خواست او را هلاک  
 کند خردس صحرایان بحدود سلیمان پادشاه برگشته بوی گفت -  
 ای خداوند پادشاه زمین بشنو گوش گرفته منان مرا بشنو -  
 اباسه ماه نیست که در دل خود مشورت کرده با پوست خویش  
 تصمیم گرفتم بشنم که هیچ نخورم و آب نیاشام قبل از اینکه تمام عالم را  
 ببینم و در آن پرواز بکنم و گفتم - من خواهم دانستم که آن کدام شهر  
 و باسلطنتی است که مرا ای خداوند پادشاه مطیع نباشد - و شهری  
 حصین که اسم آن قطور است در زمین مشرق دیدم که گرد آن  
 بطله

תיתין ולא תשא לין בעלזם אשדר עליכסלכין  
 ולגיונין ופרשין ואין תיארין מה סלכין ולגיונין  
 ופרשין אית ליה למלכא שלכה היות ברא אינון סלכין  
 ולגיונין ופרשין ואין תמרין מה פרשין עופי שמא אנון  
 פרשין חילי אנון רוחין ושידין וליין איון לגיונין  
 דחנקין יתכון על צרסתכון בגו בתיכון חיות ברא סלכין  
 יתכון בחנקלא עופי שמא אכלין ית בסוכון סוכון : וכד  
 שקצת סלכא שבא ית כחגמי אגראתא תוב תגית רמת ידה  
 על לבושא ובוצת יתון שלחת וקרת לסביא ולרב רבנא  
 ואקרת להון לא ידעתון מון שלח לי סלכא שלמה סתבין  
 ואמרין לית אנהא גדיין לסלכא שלמה ולא קשבין בת סלכותיה  
 והיא לא אתרחיטת ולא שקצת וליהון ושלחת וקרת לקל  
 ספני יסא ואשעינת יתון אשכרין וברגליין ואבגי שבין  
 ונשדרת ליה שיטא אלפי סלין ופלגיתא וכולהון בגי שפא  
 חדא וכולהון בגי ירחא חד וכולהון בגי יסא חד וכולהון  
 בגי שעה חד וכולהון בגי קומא חדא וכולהון בגי כטיצא  
 חדא וכולהון לבושין לבושא ארגונא וכהבת איגרתא  
 ונשדרת ליה לסלכא שלמה בדיהון מן פרפא דקישור



לאורא ד' ישראל כחלך שבע שנין קצן בצלותך בביתך  
 דאבאי מן קדמך איתי לותך לסוף חלת שנין וחנה  
 לסוף חלת שנין אתם מלכא שבא לות מלכא שלמה  
 וכד שמע מלכא שלמה דאתת מלכא שבא תפיק לותה  
 ית בניהו בר יהודע דדמי לשמורפא דנסיק בצדן צפרא  
 ודמי לכובב לגהא דמנהיר וקאים ביני כוכביא ודמי  
 לשו שנת דקאים על פורעדי דמיא וכד חזת מלכא שבא  
 ית בניהו בר יהודע אתרכינת מן רכובתא מתב בגרה  
 בו יהודע ואמר לה למה אתרכינת מן רכובתך התיבה  
 ואמרה ליה לית את מלכא שלמה מתב ואמר לה לית  
 אבא מלכא שלמה אלא חד מן משמשיא דב'סין קדמוניא  
 אהורא אפאה לאחורה ומתלת מתלא לרב רבניא אין  
 לא חזי לכון אריא אחז חזון מרבעופיה ואין לא חזון  
 מלכא שלמה אחז חזון שפר דגבר דקאים קדמו' ואיתי  
 יתה בניהו בר יהודע לקדם מלכא וכד שמע מלכא  
 דאתת לותיה קם ואזל ויתב בבית זוגתא וכד חזת מלכא  
 שבא דמלכא בבית זוגתא יתיב מן שבא בלבה ואמר  
 ומלכא במנא יתיב וחלית חילוצה דהעבר וחזא לה סערא

בְּהִלָּה. מִתֵּיב מִלְכָּא זֶמְרָא לָהּ שׁוֹמְרָן שׁוֹפְרָא זִבְשִׁי וְסִמְרָן

סִמְרָא דִּבְרָא וְסִמְרָא לִגְבְּרָא שִׁפְרָא וְלִאֲחִתָּא גִּנְאִי. מִתֵּיב ה

מִלְכָּה שָׂבָא וְאִמְרָה לִיה מְרִי מִלְכָּא אֲמַתִּיל לָךְ הִלָּהָא מִתְּלִין

דִּבְאִין תִּפְסֵי שׁוֹר יִתְחַזֵּן לִי יִדְעִית אֲגָא דִּגְבַר חֲכִים אֵה. וְאִי

לָא. אֵה פִּשְׁאֵר בְּנִי אֲנִי שָׂא: . . . . .

וְאִמְרָת יְהִי יֵי אֱלֹהֵיהָ בְּרִין. דִּאֲתִרְעִי בָךְ לִמְחַב יִתְדָךְ עַל

פִּוּרְסִי דִּמְלְכוּתָא לִמְעַבְרָא עֲדָנָהָ וְדִנָּהָ. וְיִהְיֶה לִמְלָכָא

דִּהְבָּא וְכִסְפָּא מְבָא. . . . . וְיִהְיֶה לָהּ מִלְכָּא פִּלְמָה דְּעֻבָּת:

## (بقیہ ترجمہ)

بطلا و نفیر سنگین است مثل زبل در کوچه ها و در خان از

ابتدای عالم در آنجا مغروس مانده است و آنجا از باغ عدن آب

مینوشند - آنجا مردمان کثیر هستند که بر سرشان تاج کلها از

رستنیهای آنجا از باغ عدن دارند زیرا نزد یک بانی باشند -

ایشان از پیراندازی واقف اند اما بیکان نمیتوانند ببرند - زنی

بر جمیع ایشان مسلط است و اسم وی ملکه شبا - الآن اگر ترا

پسند آید اینچنانکه پادشاه این بنده مگر خود را بسته بر میبزم و بعضی

فقط و بعضی شبا خواهم رفت ملوک ایشان را بنیز میبرم و امرای ایشان را

به بندهای آهنی خواهم بست و ایشان را بنزد خداوند پادشاه خواهم

آورد - و این سخن سر پادشاه را پسند آمد و کاتبان پادشاه  
 خوانده شده نامه نوشتند و آن نامه را به پرهامی خردوس صحرا  
 بستند - پس برخاسته بجوای بلند روانه شد و جفته بر خود  
 زد و قوی گشت و میان پرنده ها پرواز میکرد و آنها از عفتش  
 پرواز کردند و بحسن فطرتش شگاف شدند - و اتفاق افتاد که  
 در وقت صبح ملکه شهاب برای پرسیدن دریا بیرون آمد و  
 پرندگان خورشید را تارک می ساختند و او دست بر لباس  
 خود انداخته آنرا چال کرد و منجبت و هراسان شد - و چون  
 تعجب کرد خردوس صحرا بزدوی فرود آمد و او نظر افکند و اینک  
 نامه به پرهامش بسته شده بود - پس آنرا کشاده بخواند و این است  
 آنچه در آن مکتوب بود - از من سلیمان پادشاه سلام بنویس  
 به امرای تو و پرامیدانی که فدوس مبارک مرا بر جوانان صحرا  
 و پرندگان هوا و پرده ها و بر ارواح و بر پریشان مسلط فرموده است  
 و همه پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال می آیند و احوال  
 مرا می پرسند الآن اگر به پسندی که آمده احوال مرا بپرسی خوب  
 من ترا از جمیع ملوک که پیش روی من گرفتار می نمایند بزرگتر  
 خواهم گردانید و اگر نه پسندی و نیائی و احوال مرا نه پرسوی  
 ملوک و اقوام و سواران خواهم فرستاد - و اگر بگوئی سلیمان

پادشاه را چه ملوک و افواج و سواران می باشد - حیوانات  
 صحراملوک و افواج و سوارانند - و اگر بگوئی - چه سواران  
 - پرندگان هوا سواران می باشند فئونهای من ارواح هستند  
 و دیوها و پریان افواجند که شمارا بر پشتها پشان در خانه هاینا<sup>ن</sup>  
 خفه خواهند کرد حیوانات صحراملوک را در املاک خواهند کشت  
 پرندگان هوا گوشت شمارا از شما خواهند خورد - و چون ملکه<sup>ن</sup>  
 شباسننان این نامه را شنید بار دیگر دست بر رخ خود اندا<sup>خه</sup>  
 انرا چاک کرد و کس فرستاد مشایخ و اُمرا را طلبید و بدیشان گفت  
 - ایامند ایند آنچه را که سلیمان پادشاه نزد من ارسال فرموده<sup>است</sup>  
 - ایشان در جواب گفتند - ما سلیمان پادشاه را نمی شناسیم  
 و سلطنت و برادر حساب نمی آوریم - اما او مطمئن نکشت و  
 سننان ایشانرا اصفا نمود و فرستاده همه کشتیهای دربارا  
 خواند و آنها را به نذرها و جواهرات و سنگهای بیش قیمت بار  
 کرده بنزد وی شش هزار چهر و دختر که جمیع ایشان در یکسال و  
 همگی ایشان در یک ماه و کلشان در یک روز و همه ایشان در  
 یک ساعت و جمیع ایشان بیک نامت و همگی ایشان بیک صور<sup>ت</sup>  
 بودند فرستاد و همه ایشان بلباس ارغوانی ملبس بودند - و  
 نامه نوشته بنزد سلیمان پادشاه بدست ایشان از حصن

فَجَوَزَ مِنْ اسْرَائِيلَ سَفْرَ هَفْتِ سَالٍ اِرْسَالِ نَمُودَ - اَلْاَنَ بَدَعَا هُنَا  
 بِهٖ اَرْزُو هَايَتِ كِهٖ اَز حَضُو رُو اَسْنَدِ عَامِيكُم نَزْد نُو دِ اَخْرَسَهٗ  
 سَالِ خَوَامِ اَمْدَهٗ - وِو اَفْعُدْ كِهٖ دِو اَخْرَسَهٗ سَالِ مَلِكَةُ شَبَا نَزْد  
 سَلِمَانِ پادشاهِ اَمْدَهٗ - وِچُونِ سَلِمَانِ پادشاهِ شَنِيدْ كِهٖ مَلِكَةُ  
 شَبَا اَمْدَهٗ اَسْتِ بَنَابَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ رَا كِهٖ مِثْلِ سَيِّدَةٍ كِهٖ دِرُو  
 صَبِغِ طَالَعِ اَسْتِ وِو مَانَسْدِ سَنَادَهٗ كِهٖ رُو شَنِ مِيَا شَدِ وِو مَانِ سَنَا  
 قَامِ مِي مَانْدِ وِو اَبِرِ كَلِ سَرِي كِهٖ بَرِجُو بَارِ هَايِ اَمْبَا اِسْنَادَهٗ اَبُو دِرُو  
 اَسْتِ قِيَالِ وِي فَرَسْنَادَ - وِچُونِ مَلِكَةُ شَبَا بَنَابَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ  
 دِيْدِ اَز عَرَابَهٗ خُودِ پَاتِنِ اَمْدَهٗ - بَنَابَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ رَا دِرِجُو اَبَشِ كُنْتِ  
 پِمْرَا اَز عَرَابَهٗ خُودِ پَاتِنِ اَمْدِي - مَلِكَةُ جَوَا اِيْدَاهِ بُوِي كُنْتِ -  
 اَيَّا نُو سَلِمَانِ پادشاهِ بَشَنِي - دِرِجُو اَبَشِ كُنْتِ - مَن - لِمَانِ  
 پادشاهِ بَشَنِي بَاكِهٖ يَكِي اَز مِلَا زِمَانِ هَسْتِمُ كِهٖ دِرِ حَضُو رُوِي مِي اَبَشِنْدِ  
 - وِ مَلِكَةُ فِي الْفُوْرُوِي خُودِ اَبِرِ كِهٖ دَانَبَهٗ وِو مِثْلِ بَرَايِ اِمْرَايِ خُودِ  
 اَوْرَدَهٗ كُنْتِ - اَكِرِ بِرِ شِمَا شِرِ ظَاهِرِ شَدِ شِمَا پَرِ رُودَهٗ اِدْرَا دِيْدِ  
 وَاكِرِ سَلِمَانِ پادشاهِ رَا نِيْدِيْدِ شِمَا خُوبِ وِو رُفْتِ مَرْدِ بَرَا كِهٖ دِرِ  
 حَضُو رُوِي مِي اَبَشِنْدِ دِيْدِ دِدِ - پَسِ بَنَابَهٗ اَبِنِ يَهُوَادَاعِ اَوْرَا بَزُو  
 يَا دِشاهِ اَوْرَدِ - وِچُونِ پادشاهِ شَنِيدْ كِهٖ نَزْدِشِ اَمْدَهٗ اَسْتِ بَرِجُو  
 پِمْرُو شَدِ وِو دِرِ اَنَّهُ سَاخْتَهٗ شَدِ اَز شَبَشِ بَشَنِي - وِچُونِ

ملکه شبا دید که پادشاه در خانه سانه شده از سبب خشنی  
 در دل خود متفکر کرده گفت - پادشاه در آب خشنه است و لایق  
 خود را بالا کشید تا عجب و کند و او دید که ویراموی بر پاهایم باشد  
 - پادشاه جواب داده بوی گفت - خوب صورتی تو خوب صورت  
 زنانت و مویت موی مرد و موی برای مرد خوب است اما برای  
 زن نیک میباشد - ملکه شبا بوی جواب داده گفت - بپذیرد  
 پادشاه برای نوسه معاینه بگویم که اگر آنها را برای من حل کنی  
 من خواهم دانست که تو مرد حکیم هستی - و اگر نه پس میماند سائرین  
 آدمی - (و چون سلمان هر سه معما را حل کرده بود ملکه متعجب شد)  
 و گفت - من ازک باد خداوند خدای تو که از تو راضی شد که مرا بخت  
 سلطنت بفتاند تا عدالت و داری نمائی - و پادشاه طلا  
 و نفقه خوب داد و پادشاه بوی هر آنچه که مایل بود بخشید

و در این حکایت پیرومی بدینم که ذکر معما  
 چند است که ملکه شبا از حضرت سلیمان آن حل آنها را خواست  
 و این امر اگر چه در قرآن مذکور نشده و لکن در احادیث اینهمه  
 مستدرج است - و چونکه آنچه قرآن در باره صفت ساقهای این  
 ملکه گفته است نا کامل می باشد پس از آن سبب تکمیل آنرا در احادیث  
 میباشد جست - و در کتاب عرابی الجالی (صفحه ۳۸۴) همین

مطلوب ما که در صد آن هستیم موجود میباشد زیرا مکتوب است  
 که چون ملکه مفضول است داخل قصر سلیمان گردد و آن شبته را  
 آب دانت پس - كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا الْفُوضَةَ الِى سُلَيْمَانَ فَقَطَرَ  
 سُلَيْمَانٌ عَمَّا فَادَاهِىَ احْسِنَ النَّاسَ سَاقَا وَفَدَمَا اَلَا اِنَّهَا كَانَتْ شِعْرَاءَ  
 السَّاقَيْنِ فَلَمَّا رَاى سُلَيْمَانُ ذَٰلِكَ صَرَخَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ وَنَادَاهَا اِنَّهُ صَرَخَ  
 مُرْتَدٍّ مِنْ قَوَائِرٍ - **ترجمہ** - برزد از دو ساقش تابند و  
 سلیمان عبور کند - پس سلیمان علیه السلام نکریت و اینک  
 او نسبت بیای و پا خوشگلترین مرد مافست جز اینکه بر ساقهای  
 خود موی دارد - پس چون سلیمان آنرا بدید نظر خود را از او بر  
 گردانید و ندانیده و بر اکت - بدرسبیکه آن صحن است ساده  
 از اینکینها

الآن مناسب است که استفسار نموده بیان کنیم که آیا  
 این حکایت ملکه سبا (که در عبری سبا خوانده میشود) اسمی دارد  
 یا ندارد - و اگر بکتاب مقدس رجوع نمائیم می بینیم که البته اصلی  
 ندارد زیرا در کتاب اوز بادشاهان (و نیز در کتاب دوم تواریخ  
 ایام) مکتوب وی بدینطور مکتوب است - و چون ملکه سبا او را  
 سلیمان را درباره اسم خداوند شنید آمد تا او را امتحان کند -  
 پس با صوبک بسیار عظیم و با شترانیکه بطریقت و طلای بسیار و

و سنکهای کرابنها بار شده بود باور شلیم وارد شده بمحض  
 سلیمان آمد و باوی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد - و  
 سلیمان ثنائی مسائلش را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه  
 مخفی نماند که برایش بیان نکرد - و چون ملکه سبائ ثنائی حکم  
 سلیمان را دید و خانه را که بنا کرده و طعام و فرّ او و مجلس بندگی  
 و نظام و لباس خادماش را و سامانهاش و زینت را که بان بچانه  
 خدا بری آمد روح در او دگر نماند - و پادشاه گفت - آوازه  
 که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم راست بود  
 اما تا اینمدم و پشیمان خود ندید اخبار را باور نکردم و اینست  
 نصفتش بمن اعلام شده بود - حکمت و سعادت مندی تو از آنست  
 که شنیده بود زباده است - خوشحال مردان تو و خوشحال  
 این بندگانت که بمحض تو همیشه می ایستند و حکمت تو آمدن تو  
 - مبارک باد بجهوه خدای تو که بر تو رحمت داشته ترا بر کرمی  
 اسرائیل نشانید - از این سبب که خداوند اسرائیل را از اید  
 دوست میدارد ترا بر پادشاهی نصب نموده است تا او دوی و  
 عدالت را بجا آوری - و پادشاه صد و بیست و زن طلا و  
 عطریات از صد زباده و سنکهای کرابنها داد و مثل این عطریات  
 که ملکه سببا سلیمان پادشاه داد هرگز بان فراتر نداد



کتاب اول پادشاهان باب ۱۰ آیه اول الی اوینز کتاب دوم  
 نوار پنج آیه باب ۹ آیه اول الی ۹) - این اصل مطلب است و هر چه  
 زیاده بر اینست محض افسانه است چنانکه خود علمای یهود اقرار  
 می نمایند جز اینکه در کتب مزبوره ذکر نمیشد چهل سلیمان یافت  
 میشود اما چیزی درباره برداشته شدن آن مکتوب نیست  
 - و آنچه در قرآن نسبت بمسلط بودن حضرت سلیمان بر دیو  
 و جنیان و غیره مکتوبست البته با آنچه در تترگوم مزبور مندرج  
 مطابق کلی دارد اما اگر اصل آن فول را بگویم علمای یهود میگویند  
 که گمان آن مفسر از اشتباهی که در ترجمه دو لفظ کرده شده است  
 و آن دو لفظ - *hahayim* و *hahayot* - در کتاب جامع باب  
 ۲ آیه ۸ یافت میشود که معنی آنها بانو و بانوان است اما چونکه  
 هر دو کلمه که استعمال است از الجمله آن مفسر نادان چون معنی  
 درست آنها را ندانسته بود و دو لفظ دیگر را که در صورت و لفظ  
 با آنها افتری شباهتی دارد و بمعنی اقسام دیوها و جنیان می آید  
 بخوبی میدانست از آن علت اشتباه کرد - و هر که آن حکایت  
 ملکه سبارا که در فوق از تترگوم ترجمه کرده ایم ملاحظه نماید البته  
 خواهد فهمید که آن افسانه مشابه آن قصصی می باشد که در الف  
 لیل و لیل مندرج است - اما حضرت محمد اینرا منقش نشد

وتمام آن مطلب را از یهود شنیدند، همان برد که ایشان آنرا از کتاب مقدس برای وی خوانده بودند و از آنجهه آنرا در قرآن

داخل ساخت

و هر چند که بسیاری از آن حکایات دیگر که در قرآن مندرج است از افسانه های یهود مأخوذ کرده اند لکن ما در اینجا اکتفا میکنیم بپانزده حکایت زیاده و بیش قبل از آنکه بامور مهمه منقرئه دیگر رجوع نمایم - و آن حکایت قصه هاروت و ماروت است که اکنون آنرا از روی قرآن و احادیث بیان میکنیم و من بعد همان قصه را از کتابهای یهود نقل کرده با قرآن و احادیث مقابله خواهیم نمود

(۴) قصه هاروت و ماروت - در قرآن چنین مرقوم است - وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا وَأُبْعِلُوا النَّاسَ التَّجْمِ وَنَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلِكَيْنِ بَيِّنَاتٍ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا آمَنَّا بَحْنُ فِتْنَةٍ فَلَا تَكْفُرُ (سوره بقره یعنی سوره ۲ آیه ۶۴) - ترجمه - و کافر شد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند می آموختند مردم را جادو و آنچه فرستاده شد برود فرشته بیا بل هاروت و ماروت و نمی آموختند از احدی تا آنکه نمیکشند که جز این نیست که ما آزمایسیم پس کافر شو - و در قرآن

الجالس در بيان اين آيه نوشته شده است كه - قال المفسرون  
 ان الملائكة لما دأبوا ما يصعد الى السماء من اعمال بني آدم المجهنة  
 وذنوبهم الكثيرة وذلك في زمن ادريس النبي ع عتروهم بذلك  
 وانكروا عليهم وقالوا هؤلاء الذين جعلناهم خلفاء في الارض و  
 اخبرتهم فهم يعصونك فقال تعالى لو انزلناكم الى الارض  
 وركبتمكم ما ركب فيهم لفعلمتم مثل ما فعلوا قالوا سبحانك  
 ربنا ما كان ينبغي لنا ان نعصيك قال الله تعالى اخذوا منكم  
 من خباياكم اهبطوها الى الارض فاخذوا هاروث وماروث و  
 كانا من اصلي الملائكة واعبدواهم قال الكلبى قال الله تعالى اخذوا  
 ثلاثة منكم فاخذوا اعزاز وهو هاروث وعزرايا وهو ماروث  
 وعزرايل واما عزراي اسمها لما اذى في الذنوب كما غير الله اسم ابليس  
 وكان اسمه عزرايل فركب الله تعالى فيهم الشهوة التي ركبها في بنو  
 آدم واهبطهم الى الارض وامرهم ان يحكموا بين الناس بالحق ونهاهم  
 عن الشر والشك بغير الحق والزنا وشرب الخمر فاما عزرايل فاسته  
 لما وقعت الشهوة في قلبه استقال ربه وساله ان يرفعه الى السماء  
 فاقاله ورفعه وسجد اربعين سنة ثم رفع رأسه ولم يزل بعد ذلك  
 مطاها رأسه حياء من الله تعالى واما الاخرا فانهم ما ثبتا على  
 ذلك ففضيان بين الناس يومهما فاذا المسبا ذكر اسم الله تعالى

الأعظم وصعد إلى السماء قال فتأذنه فقامت عليهما شهر حتى  
 افتأنا وذلك أنه انخضم إليهما ذاب يوم الزهرة وكانت من أجل  
 النساء قال علي رضي الله عنه كانت من أهل فارس وكانت ملكة  
 في بلدها فلما دأبها أخذت بغلو يهما فزادواها عن نفسها فأتا  
 وانضرفت ثم عادت في اليوم الثاني ففعلت مثل ذلك فقالت لا  
 إلا أن تعبدانا عبيد وتصلب لهذا الصنم وتقتل النفس وتضربا  
 الخمر ففعلت سبيل إلى هذه الأشياء فان الله قد نهانا عنهما فافترقت  
 ثم عادت في اليوم الثالث ومعهما فذبح من خمر وفي نفسها من النيل  
 إليهما ما فيها فزادواها عن نفسها فأتت وعرضت عليهما ما قالت  
 بالأمس فقال الصلابة تغير الله امر عظيم وقتل النفس عظيم وأهوت  
 الثلاثة شرب الخمر فشربا الخمر فانشبوا ودعوا إلى المراه وزيابها  
 فزادواها ففعل الله قال الربيع بن أنس وسجد للصنم ففزع الله  
 الزهرة كوكبا وقال علي رضي الله عنه والتدي والكلبي أنها  
 قالت لا تدركا حتى نعلم أن الذي تصعدان به إلى السماء ففعل  
 ففعل بهام الله الأكبر فقال ففعل أنها بمدركي حتى نعلم أنها قال  
 أحدهما لصاحبه علمها فقال إن أخاف الله فقال الآخر فابن رجة<sup>الله</sup>  
 فقال ضلها ما ذلك فتكأن به وصعدت إلى السماء ففزعها الله  
 تعالى كوكبا - ترجمه - مفسرين كفته أنك فزعتك كان جو

آنچه را از کارهای زشت بنی آدم و از گناهان بسیار ایشان که  
 با آسمان بالا میرود (و آن در آیات و در حق بنی عم بود) دیدند از  
 آنچه ایشان را سر زشت کردند و ایشان را انکار نموده گفتند - اینها  
 آنان هستند که ثوابشان را در زمین خلفای خود کاشته و بر  
 گرفته پس ایشان برخلاف توکنای و رزید - پس او تعالی  
 گفت - اگر شما را بر زمین فرو فرستاده در شما محرم بساختم  
 آنچه را که در ایشان محرم ساخته ام همانا شما مثل آنچه ایشان کرده اند  
 بپس کردید - گفتند - (سبحانک) ای پروردگار ما نمیست  
 که برخلاف توکنای و رزیم - خدا تعالی گفت - از بجز این خودتان  
 دو فرشته برگزینید هر دو را بر زمین مقررستم - پس هاروت  
 و هاروت را که از شکوهرین و قشقرین فرشتگان بودند برگزیدند  
 - کلیمی گفته است که خدا تعالی فرمود - از خودتان سه نفر بر  
 گزینید پس عمر که هاروت است و عزرائیل که هاروت است و  
 عزرائیل را برگزیدند و هر آینه اسم آن دو را تبدیل کرد چون شکر  
 گناه شدند چنانکه خدا اسم ابلیس را که نام وی عزرائیل بود تبدیل  
 کرد - پس خدا تعالی آن سه نفر را که در بنی آدم محرم ساخته بود  
 در ایشان محرم گردانیده ایشان را بر زمین فرستاد و ایشان را امر  
 فرمود که بر استی میان مردم داوری نمایند و آنها را از شر و مثل

ناحق و زنا و نوشیدن شراب ممانعت کند - و اما عزرا بیل چوب  
 شهوت درد لث افتاد از پروردگار خود استغفا طلب نمود و مشک  
 کرد که ویرا با آسمان بالا برد - پس او را عفو کرده بالا برد و او مدت  
 چهل سال پرستش نمود آنگاه سر خود را بالا آورد و بعد از آن از شجر  
 که از خدا بی‌عالی داشت از فرو داند اخن سر خود فارغ نکشت -  
 و لکن آن دو نفر دیگر در آن حال ثابت مانده میان مردمان روز را  
 داوری می‌نمودند پس چون شب میرسدند اسم اعظم خدا را می‌خواندند  
 ذکر کرده با آسمان صعود می‌نمودند - فساد کفنه است - هنوز  
 یک ماه بر ایشان نگذشته بود که درامهان افتادند و آن امر از این  
 سبب بود که روزی زهره که یکی از خوب صورتترین زنان بود نزد  
 ایشان مراجعه آورد - علی رضی الله عنه گفته است که او از اهل  
 فارس و ملکه در شهر خرد بود - پس چون او را دیدند وی دل ایشان  
 اسیر ساخت - پس او را بخود دعوت کردند اما او ابا نموده روانه  
 شد - آنگاه روز دوم برکش و ایشان بجهان طود سلوک نمودند  
 - و او گفت - خبر جز بشر طبع که شما به پرستید آنچه را که من می‌پرستم  
 و این بت را معبده کنید و مثل نفس نمائید و شراب بنوشید پس  
 ایشان گفتند - برای این امر بود هیچ داهی نیست چون خدا ما را از آنجا  
 منع کرده است - پس او روانه شد - آنگاه در روز سوم برکشند



که در آنجا مندرج است - שאלו תלמידיו את רב יוסף

מה עזתל אמר להם כגון שעבודי דור הסבובל ועמדו

זרה ה'ה הקדוש ברוך הוא כחצ'יב כיד עסדו שני

כלאים שפחזי ועזתל ואמרו לסריו רבחו של מלם

חלא אמרנו לספיקה כשפדיתת את עולקתה מה חני'נש

כי חזכרנו אמר להם ויזלם מה יחא עלך אמרנו

רבנו של עולם חיינו סספסקין בז אמר להם גלוי

וידוע לסני אמ אסם שריון בארץ ה'ה שולט בכם

יצר הרע והייתם קשים מבני אדם אמרו לו תן לנו

רשות ונדור עם הבדיוס ותואח איה אננו כבוד שין

שפד אמר להם רדו ותדורו עססם: סניד ראה שפחזי

רבה אחת ושמה אסמלהר נתן עיניו בה אמר השמעי

לי חכמה יי חירי שמיעה לה עד שח לסדני שם הספר ש

שאתה עלה רי לרקיע בשלמה שאתה זכרהו: לספדח

אוחו שם וזכרה אוחו שם וגלתה לרקיע ולא קלקלה:

אמר הקדוש ברוך הוא חו'יל הסרשה עצמה מן העברה

לכי וקבעיה בין שפ'יה כזכרים הללו כדי שתזכו בה

לעולם ונקבעה בפיסח מיד קלקלה עם בנות האדם

שחרי



נְשִׁים וְהַלִּידוּ בָנִים (הָיָא וְהָיָא) וַיֵּצֵא אֱלֹהִים אֶל סְדֵי  
 בְּעֶזְרָתָם וַיֵּצֵא בָנִי חֲדָשִׁים פֶּשַׁל נָשִׁים שְׂפָפְתֵי אֵם  
 בְּנֵי אֲדָמָה לְהַרְהִיר עַבְדָּהּ: — **ترجمہ** — **شاکر دافتر**  
 از ربی یوسف پرسیدند عزرا سبیل چه چیز است - بدیشان  
 گفت - و فہیکہ طبعہ طوفان برپا شدہ عبادت باطل نمودند  
 مدرس مبارک غضبناک شد فی الفور دفر شہنہ شہزادی  
 و عزرا سبیل برخاستہ در حضور او گفتند - ای خداوند عالم ابا ما  
 در حضور تو و فہیکہ عالم خود را آفریدی نکندیم - انسان چہند  
 کہ اورا آباد آوری - بدیشان گفت - پس عالم را چہی بود - بوی  
 گفتند - ای خداوند عالم ما ازان منہج مہشدیم - بدیشان گفت  
 در حضور من مکشوف و معلوم است کہ اگر شما در زمین حکمران  
 میکردید خیال بد بر شما مسلط مہبود و از بنی آدم کردن کش تر  
 می شد بد بوی گفتند - ما را اذن بدہ و با خدا بنی ساکن خواہیم شد  
 و تو خواہی دید کہ چہ طور اسم ترا نامند پس خواہیم کرد - بدیشان  
 گفت نازل شدہ با ایشان ساکن بگردد - فی الفور شہزادی دختر  
 دہدہ کہ اسمش اِسْکَہَر بود چہمان خد را بروی دوختہ گفت -  
 مرا مطیع باش - بد و گفت - من ترا مطیع نمی شوم تا بمن اسم مختار

نہا موزانی کہ توبہ آن بفلک بالامہروی در ساعتی کہ نو آنرا ذکر  
 میکنی۔ او آنرا بوی آموزا پس وی آنرا ذکر کرد و آنکاه بفلک  
 بالادف و آلودہ نشد۔ مڈوس مبارک گفت۔ چونکہ او خود را  
 از تجاوز جدا نگاه داشت بروید و او را میان ہفت ستارہ نصب  
 کند سناش نمائید تا آنکہ شما نا بابد با وی پاک باشید پس او  
 در پروہن نصب شد۔ فی الفور ایشان خوشن را با د خزان  
 مردم کہ خوشکل بودند آلودہ ساختند و نتوانستند خہال خود را  
 آرام سازند برخاستہ زہا گرفتند و اولاد (یعنی ہوا و ہمارا)  
 تولید نمودند۔ و عزرائیل بر انواع نزدیکات و بر اقسام آراشہای  
 زنان کہ بنی امرابوی تصور تجاوز ما بل میکرد اند بود۔ واضح باد  
 کہ عزرائیل کہ در احادیث مذکورہ بالا ذکر شدہ است همان فرشتہ  
 می باشد کہ در تہاود او را عزرائیل می گویند

و ہر کہ این دو حکایت را با یکدیگر مقابلہ  
 کند می بیند کہ بکسان است جز اینکہ اسم آن دو فرشتہ در احادیث  
 ہاروت و ماروت و در مدراش بلکوت شخزئی و عزرائیل می باشد  
 ۔ و اما اگر استفسار نمودہ پرسیم کہ آن دو اسم کہ در قرآن و  
 احادیث مذکور است لازکما ما خذکشتہ ہویدا میکرد کہ ہاروت  
 و ماروت اسمی دو بیت قدیمی است کہ در قدیم الاہام اہل ارمنا

انها را پرستش مینمودند زیرا در مصنفات مؤرخین ارمنه که  
این دو معبود یافت میشود که بلفظ ارمنی هُور وُوت و مَور وُوت  
نامیده اند چونکه یکی از مصنفین ارمنی چنین نوشته است -

Մարտիրոսի տեղեկութեամբ զի ցուցու աշակից Երից Երեմ  
անշուշտ շօրօտն ու Մօրօտը, Մար  
տիրոսի քաջերն ու Բեկեւորեղ և Գուցէր  
ուրիշ աստուած ծուծիւններ՝ որոնք տա  
կաւին Լեզ աւճաւօթ են. Երբ Երե  
րկրիս ծննդակաւ ծեւան, օգտակար  
ուծեւան ասանաւոր արարացող ցուցիւ

Երեմ - ترجمه - البتة هُور وُوت و مَور وُوت دلاوران

اغرنی طاع و ایستاینج و شاید الهه دیگر نیز که هنوز بر ما معلوم

نیست مددکاران اسپاندا را میست خدای ماده میبودند -

انها معاوانان برومندی و موجدان محسینة زمین بودند

انتهی - و در بیان اینفرض باید معلوم گردد که اسپاندا را میست

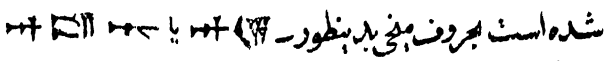
آن خدای ماده بود که در ایام قدیم در ایران نیز پرستیده میشد

زیرا زردشتیان او را دروان زمین می انکاشند و گمان میبردند

که او جمیع محصولات بنکود را از خاک میرویانند - و اهل ارمنستان

آمهانیج را خدای ناگسنانها میگفتند و هَوْرَوْتُ و مَوْرَوْتُ  
 مددکاران روان زمین مینامیدند زیرا که آنها را ارواحی  
 می پنداشتند که بر بادهای مسلط اند و بادهای اجبوری سازند  
 که ابرهای آورنده باران را فراهم آورده و بر سر آن کوه بلند که <sup>طاع</sup> اعرصه  
 میگویند زده بر زمین بارانند تا بدینطور زمین بتواند محصولات  
 خود را بار آورد - پس هوید است که هَوْرَوْتُ و مَوْرَوْتُ در اصل  
 روانان بادهای بودند - و آنچه اینجا ثابت میگرداند اینست که در  
 کتب قدیمه اهل هند نیز مرث ها اکثر اوقات مذکورند و هَوْرَوْتُ  
 آنها را خدايان طوفانها و بادهای شدید می انگاشتنند - پس  
 چون آن لفظ مرث در ارمی مَوْرَوْتُ شد و مَوْرَوْتُ در آن زبان بمعنی  
 اِم یعنی منسوب به سادی آید پس مردم کان بردند که آن لفظ از  
 مَوْرَوْتُ مشتق است و لفظی دیگر نیز مثل آن از هَوْرَوْتُ (آپ) ساختند  
 و بدینطور این اسمای هَوْرَوْتُ و مَوْرَوْتُ سرزد - اما از گفتن  
 اینکه آنها دو فرشته بودند که در آسمان نازل شده مشغول تولد  
 اطفال گشتند مراد اینست که روان زمین را در بار آوردن مخصوص  
 مدد کردند - و زهره در عبری اِسْتَر و اِسْطَر خوانده میشود و  
 او در قدیم الایام در بابل در تمام شام نیز پرستش بسیار و از  
 که مردم و پرا خدای ماده که مسایط بر تولد اطفال باشد میدانستند

و نیز گمان بردند که هر قسم فسق و فجور او را پسندی آید - و اسمش  
بر آن آجرهای قدیمی که در این ایام در بلاد بین النهرین یافته

شده است بحروف مبنی بدینطور -  یا کبریا

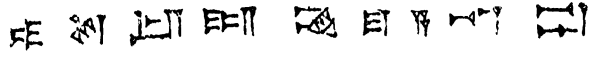
یعنی اِشتر مکتوب است و در میان حکایان که بر آن آجرها نوشته

شده افسانه‌های بسیار درباره‌ی خوانده میشود - مثلاً بر یکی

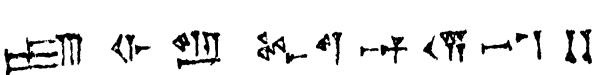
از آن آجرها اینکتابت شخصی موهوم کَلکَش نام مرسوم است که

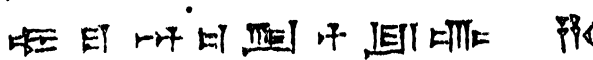
اِشتر عاشق وی شد اما او بر او قبول نکرد - و اینست آن حکایت

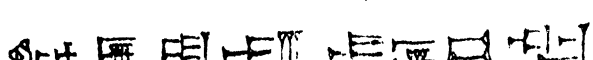
بزبان بابلی قدیم - 

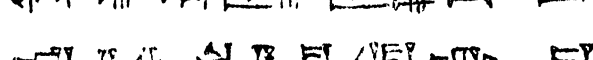


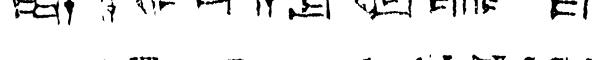


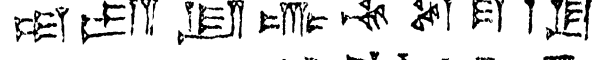






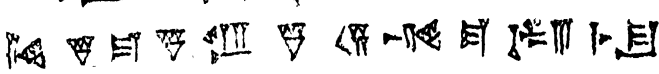












۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ترجمه - گلگیش باج خود را بر سرش نهاد و اعطی حضرت اشتر  
 چشم خود را برای بخش گلگیش بالا آمد - ای گلگیش مرا بپوش  
 کاشکه نمود اما من بشوی غمزه خود را بمن انعام ده کاشکه نمود  
 من بکردی و کاشکه من زن نمیشوم - کاشکه بر عتراده از لا جورد  
 و طلا که هر خش از طلا و هر دو چوبش از الماس است با بستم کاشکه  
 هر دو زن فاطمهای عظیم را جفت کنی - در خانه مایا را حقه سرو  
 آزاد داخل شو انهی - اما گلگیش با اشتر و نوین اشتر را  
 ده نمود و ایا کرد که او را برین سپرد - و من بعد چنین مکتوبست

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

۱ - ترجمه - اشتر غضبناک شد و با انعام  
 با هرفت و اشتر پدر روی آنو (یعنی خدای آسمان) آمد  
 - انهی - واضح باد که در این قصه مقدمت پرستان بابل

ذکر صعود نمودن اِشتر یعنی زهره یافت میشود چنانکه آن امر  
 هم در احادیث اهل اسلام و هم در آن نفسیه یهود مندرج است  
 - و نیز در کتاب هندی بزبان سنسکرت مستی به مها بھارته  
 حکایتی مثل این یافت میشود زیرا که انجام فرمود است که در قدیم  
 الٰہام چون دور و روح سُند و اُپسند نام بریا ضلّهای عظیم که  
 میکشیدند از خدای برهمنام برکت یافتند بر آسمانها و زمین  
 مسئول شده بودند پس آن خدا برای هلاک کردن ایشان  
 خودی سمات به نلومما (निलोत्तमा) آفریده بنزد ایشان  
 فرستاد چون آن در برادر او را مشاهده نمودند سُند دست  
 راستی را و اُپسند دست چپش را گرفته هر یکی از ایشان  
 میخواستند او را بزنی بگیرند و از آن سبب میان ایشان دشمنی  
 و عداوت پیدا شد بعد یکم یکدیگر را کشند - پس بر نلومما  
 خود را برایت داد و گفت - تو در تمام دنیا که خود شپردان را در شن  
 میکردند، گردش خواهی کرد و بسبب درخش زینت و غنای آن  
 خوب صورتی تو هیچ نخواهد توانست بر تو راست بندد  
 (سُند و اُپسند را که گمانم) - و در این حکایت هم ذکر صعود نموده  
 آن دور و روح با آسمان یافت میشود و آن چیزی بزرگه ناجش او اینقدر  
 عجیب شد تفاوتی از زهره ندارد جز آنکه در لحاظ است اما اسلا





نام ورمیباشند - (و در اینجا از افسران خدامردان بنکو از  
اولاد شپت است) - واضح باد که یکی از مفسرین قدیم یهود که اسمش  
یونانان بن عزریئیل بود در بیان این آیه آخری چنین نوشته است  
- וַיִּסְמְנוּ אֶת־הַכֹּהֲנִים וְאֶת־הַלְוִיִּם וְאֶת־כָּל־בְּנֵי־יִשְׂרָאֵל  
בְּשֵׁם־יְהוָה - **ترجمه** - شعزری و عزریئیل  
ایشان از آسمان افشاند و در آن ایام در زمین بودند الخ -  
پس می بینیم که تمام این افسانه از غلط این شخص و امثال وی پیدا  
شده است چونکه ایشان آن لفظ نفیلیم را گرفته (که معنی آن  
افشدگانست یعنی اشخاصی که برور برنا یونانان افشاده ظلم و تعدی  
می نمودند) و آنرا به افشادگان بیان کرده گمان بردند که آنها از اسما  
افشاده بودند پس یکی از قصه های بت پرستان را در بیان آن  
لقب آنها جاری ساختند - و برای این اشتباه هیچ عذری  
نمی توانند آورد زیرا در ترکوم אֲנִי־פָלוּשׁ آن لفظ را به אֲנִי־פָלוּשׁ  
یعنی جباران بیان کرده اند که البته درست می باشد - اما بعد  
از چندی چون یهود افسانه دوست و طالب عجائب بودند و  
رفته این قصه را عجیب تر و غریب تر ساختند بحدی که در کتاب  
جعلی که آنرا حضرت خروج نسبت دادند نوشته شده که دو پند  
نفر از فرشتگان که سمیها و آ (یعنی شعزری) و بیس ایشان بود

از آسمان نازل شدند تا از نام نهند - و چون که آن کتاب در زبان

اصلی آن موجود نیست لازم است که آنچه چند از ترجمه حبشی

در اینجا پیش آوریم - وهه -

ገጽ : ወገን : ስጦት : ወገን : ወገን : ወገን :

በገጽ : ወገን : ገጽ : ገጽ : ገጽ : ገጽ :

ገጽ : ገጽ : ወገን : ገጽ : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ወገን : . . . . .

ወገን : ወገን : ገጽ : ገጽ : ገጽ : ወገን :

ወገን : ወገን : ወገን : ገጽ : ወገን : ወገን :

ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን :

ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን : ወገን :

ገጽ ( ۱ ) - وفرشتگان پیران آسمانها ایشانرا ( یعنی

دختران مردم را ) دیده آرزو مند ایشان گشتند و مایلین خود

گشتند - بپایند زنان برای خویش از دختران مردم برگزینیم

و برای خود اطفال نولیدیم - و سغایا که رؤس ایشان

بدیشان گفت ..... و عزرا پیش مردم فن ساختن شمیرها

و خفیه‌ها و سپرها و جوشن‌ها را برای سپنه خودشان آموزا<sup>ند</sup>  
و بدیشان اعقابشان و مصنوعات آنها را یعنی دست‌بندها  
و زبورها و استعمال سره برای آراسته کردن حرکان و سنگی از  
هر قسم سنگهای گرانهای پیش فیهت و همه صبغت‌های رنگ<sup>رنگ</sup>  
و صرافه جهانرا (یعنی سکه‌ها را) نشان داد انهی - و مخفی غنائاً  
که این امر آخر الذکر همانست که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۹۶)  
مرفوم گشته یعنی اینکه مردم - *يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ*  
*الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَمَا لَهُمْ بِضَارٍ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يُؤْذِنُ اللَّهُ وَ يَتَعَلَّمُونَ*  
*مَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ* - ترجمه - پس می‌آموختند از آنها -  
(یعنی آنها رویت و مادیات) آنچه جدائی می‌افکند بآن میانه مرد  
و جفتش و نه بودند ایشان ضرر رسانندگان بآن هیچ احد بر امر  
بفرمان خدا و می‌آموختند آنچه ضرر می‌رساند ایشانرا و سود  
نمیکرد و این مطلب نیز از مژدراش *يَلْكُوتُ مَا خُوذَاسْتَ* چنانچه در  
خوف دیدیم زیرا که آنها مکتوب است - عزرائیل بر انواع نژدیهات  
و بر انسام آراشهای زنان که بنی آدم را بجوی تصور ثا و زما بل  
میگرداند بود - و شاید آنچه درباره هادوت و مادیات گفته‌ایم  
برای اثبات این مطلب که این قصه نیز از کتابهای پیچود و مأخوذ  
گشته است گفایت میکند

(۵) ذکر بعضی چیزهای دیگر که اسلام از یهود

گرفته است بطور اخصار - واضح باد که اگر فرجهت میداشتیم

بجهولت تمام میتوانیم بسیار حکایتهای دیگر نیز که در قرآن

مندرج است امتحان و تمیزش نموده ثابت کنیم که آنها نیز بر حسب

آنچه در کتب مقدسه مکتوب است نبی باشد بلکه موافق کلماتهای

باطل را و این یهود است - مثلاً در حکایتهای یوسف و داود و

طالوت که در قرآن یافت میشود امور و باری مندرج است که

در کتاب عهد عتیق مکتوب نیست و اما در افسانه‌های یهود

پدید می‌آید - و از آن قبل است آنچه در سوره اعراف (یعنی سوره

۷ آیه ۱۷) مرقوم است - وَإِذْ نَفَخْنَا الْفُجْرَةَ فَوْفَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ

وَقَطَّوْا أَلْفَ وَافِعٍ بهم خد و اما ایشان که یقیناً و ذکر و اما فی علم

تَنْفُونَ - ترجمه - و هنگامی که بلند کردیم کوه را بالایشان

که کوه با آن سایبانی بود و پنداشتند که آن واقع است با آنها بکشد

آنچه دادیم شمارا بقوت و یاد کند آنچه در آفت شاید شما بپرید

- و همین مطلب در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۷ و ۱۸) نیز

بطور تکرار آمده است و معنی اینست که خدا و قبیله ثور را با اهل

یهود میداد و ایشان نَحْنُ هستند آنرا قبول کنند کوه سپید را بلند

کرده بر بالای سرشان آورد تا ایشان را بترساند - و این قصه

در عبودۀ سارا و باب ۲ فصل ۲ نیز بدین الفاظ مندرج است -

וְיָהוָה יֵצֵא מִן הַקּוֹפָאן שֶׁרָצוּהוּ כְּפִי יָהוָה - **ترجمہ** - پوشانید

من بر شما کوه را که کوبان سر پوشی بود انہی - و شاید لازم نیست

که بیان کنیم کہ هیچ چیزی مثل این امانہ در نودا ہفت نمیشود اما

این نیز از اشیاء مفسری از مفسرین یہود سر زده است زیرا در

کتاب خروج باب ۳۲ آیت ۱۹ مکتوب است کہ چون حضرت موسی از

کوه پائین آمد دید کہ اهل اسرائیل آن کوسالہ را کہ ایشان ساخته

بودند پرستش مینمایند خشم گرفته آن دو لوح سنن را کہ در حکم

برائہا نوشته شده بود از دست خود افکنده آنها را از پر کوه شکست

- و این الفاظ زیر کوه ( **וְיָהוָה יֵצֵא מִן הַקּוֹפָאן** یعنی فی اسفل الجبل ) چنانکہ

هویدا است باین معنی می آید کہ آن لوحها در پای کوه شکسته شد

و پس - اما اصل این حکایت مشرف بودن کوه بر ایشان امانہ است

کہ اہل یہود دینیت یکی از بنہای خود کہ امانش کریشتمہ است

بسکوبند زیرا کہ در کتب ایشان مندرج است کہ درزی آن معبود

چون خواست اہل شمر گوئی و از یاران محفوظ بدارد کوهی را کہ

مستوی بر گوژدہ و اعظمین جمیع کوهها میباشد از اناس سنگد

برافراشت و بعد از چند شبانہ روز بر سر یکی از آنکشتہای

خود بالای سریشان آویخته داشت کہ کوبا چتری باشد - این

افسانه نیز با آنچه در قرآن مکتوبست مشابهتی دارد

ولکن در قرآن بعضی عجایب دیگر هم نسبت با آنچه

در آیات حضرت موسی در بیابان واقع گردید یافت میشود و از آنجمله

اینست که آن کو ساله طلافی که در فوف مذکور گشت و فیکه از کوه

بیرون آمد بانگ زد چنانکه در سوره اعراف (یعنی - و در ۷ آیه

۱۴۷) و سوره طه (یعنی سوره ۲۰ آیه ۹۰) گفته شده است -

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِلْدَ الْجَوَارِىْ -

**ترجمه** - پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کوساله مجتمه که مراورای بود فریاد کوساله - و اصل این قصه

در پی رقیب و قی الیغز جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود - ۸۵۲۶

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِلْدَ الْجَوَارِىْ -

ترجمه - پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کوساله مجتمه که مراورای بود فریاد کوساله - و اصل این قصه

در پی رقیب و قی الیغز جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود - ۸۵۲۶

فَكَذَّكَ الْفَى السَّامِرِىْ فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِلْدَ الْجَوَارِىْ -

**ترجمه** - پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای

آنها کوساله مجتمه که مراورای بود فریاد کوساله - و اصل این قصه

در پی رقیب و قی الیغز جزء ۵ عم بدین الفاظ یافت میشود - ۸۵۲۶

درست اسم آن شخص که در آن قصه یهود است مذکور است  
ملنفت نکشته اورا السامری خوانده است - واضح باد که این  
لفظ سامری اکثر اوقات هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید  
مستعمل است و البته اهل یهود سامریان را دشمنان ضال خود  
میشمرند اما چون که خود شهر سامره تقریباً چهار صد سال بعد  
از وفات حضرت موسی پیدایش شد پس مشکل است که عقول ناصح  
ما اینرا ادراک نمایند که بچه طور ممکن بوده است که اسم قبل از مسیح  
وجود یافته باشد - بمرحال حضرت محمد پیغمبر است ستمائیل را  
بعوض سامری بنویسد اما چون اینرا ملنفت شنید که اهل یهو  
ملک الموریا ستمائیلی نامند گمان برد که او انمر دمیاست که آن  
کوساله طلبا بر اساخت چنانکه از قرآن ظاهر است - و در این  
امر نیز قرآن بحد ثبوتی است که در تورات نوشته شده است که  
حضرت هارون خود از نژاد یهود آن کوساله را ساخته بود

و آنچه در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۵۲)

و سوره نسا (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۲) مکتوب است باین معنی که بعضی  
از اهل اسرائیل خدا را دیده و کشته شدند و بعد از چندی بار دیگر  
زنده گشتند از امانه های یهود است و ایشان میگویند که خود  
تورات برای آنها استغاثه نمود و از اینجه ارواح آنها بایداش بر گردید

(۶) مأخوذات دیگر - واضح باد که بعضی الفاظ  
عبری و کلدانی و سریانی نبود در قرآن یافت میشود که مفسرین عمر  
معنی درست آنها را نتوانسته اند بخوبی بیان کنند زیرا از آن  
زبانها هیچ واقفیت نداشته اند - و از آنجمله این الفاظ ذیل است  
- تَوَّاهٌ که لفظ عبری תוהה می باشد - و تَابُوتٌ که در عبری  
תבת و در کلدانی תבת است - و جَنَّةٌ عَدْنٍ یعنی  
جَنَّمَ یعنی جَنَّمَ و خِیرَ یعنی خیر و  
سَکِیْنَةٌ یعنی سَکِیْنَةٌ و طَائِفُوتٌ یعنی طَائِفُوتٌ و یاد در سریانی  
قُحَّةٌ و قُرَّانٌ یعنی قُرَّانٌ و مَاعُونٌ یعنی  
مَکُوتٌ یعنی مَکُوتٌ و غیره - اگر کسی بخواهد  
معنی صحیح این الفاظ را بداند باید بدینها را بلغتهای عبری و کلدانی  
و سریانی رجوع نماید - و هر که علم اشرفان عرب را بخوبی میدانند  
افترار خواهد کرد که بسیاری از این الفاظ عربی الاصل نمیباشد  
و علاوه بر اینهمه مطالبی چند دیگر از جهود  
اخذ شده است - مثلاً در سوره اسری (یعنی سوره ۱۷ آیه ۴۰  
و ۸۸) ذکر هفت آسمان در سوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۴۴  
ذکر هفت دروازه حتم یافت میشود و این دو امر از کتاب مِکْنَاهُ  
باب ۹ فصل ۲ و از کتاب تَوْهَر باب ۲ صفحه ۵۱ مأخوذ است -



واهل هنود نیز میگویند که زیر زمین هفت درجهٔ اسفل است و  
 بر بالای آنها هفت طبقهٔ اعلی که همه آنها بر سر مار عظیمی که بشکفته  
 مستی است جای گرفته - واصل آنچه دربارهٔ هفت درجهٔ زمین  
 هم در کتب هندو و هم در افسانه‌های یهود و هم در احادیث اهل  
 اسلام (مثل در عرائش المجالس صفحه ۵۰ الی ۹۱) مندرج است در  
 کتاب آوشتای زردشتیان یافت میشود و آن این است که ابتدا  
 میگویند که زمین شامل هفت کز شوری یعنی هفت کشور و  
 با هفت اقلیم می باشد و در چشمت باب ۱۹ آیه ۳۱ مکتوب است که  
 جمشید ۵۱۳۵۵ د ر ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ - یعنی  
 بر زمین مشتمل بر هفت اقلیم حکم می نمود

و نیز آنچه در سوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۹)  
 مکتوب است - کَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ اِذَا نَفُلَ يَهُودُ مَا خُذَ اسْت  
 که مفسری مستحق بدراستی در تفسیر کتاب پیدایش (باب اول آیه ۲)  
 نوشته است ۵۱۳۵۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵ ۵۲۵  
**ترجمه** - کرسی جلال در هوا قائم بود و بر روی آبها حرکت  
 کرده انتهى

اهل اسلام میگویند چنانکه معلوم است که خدا اشعاع  
 یکی از فرشتگان را که اسم وی مالکی باشد بر جهنم کاشته است

- و همچنین جهود اکثر اوقات ذکر امیر جحتم را لا اله الا الله میخواند  
میخامند و اما اهل اسلام اسم و پیرا از بیت پرستان قدیم فلسطین  
گرفته اند که یکی از بنهای ایشان که بر آتش مسلط بود مولک میخواند

در سورة اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) ذکر

اعراف که ما بین جهشت و جحتم باشد یافت میشود (چونکه مکتوب است)

- وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وَابْنُ آدَمَ مِنْ جُحُودِ كُفْرَةٍ

زیرا در مذراش در بیان کتاب جامعه باب ۷ آیه ۴۴ نوشته

شده است که چون کسی برسد که - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ -

ترجمه - میان آنها (یعنی جهشت و جحتم) چه فاصله است

پس رقیب یومنان گفت - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی دیواری - رقیب آگاه

گفت - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی پاک و حیب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه - و مرشدین ما میگویند

که هر دو نزدیک است بنوعیکه پرنوهای از این بآن میرسد انتهی -

و اصل این همان در کتاب اوسنای زردشیشان قدیم موجود است

و اسم آنها با نزیان - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - یعنی میروا فو کافرا

(فرگند ۱۹) و در زبان پهلوی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- خوانده میشود و آن موقع بر حسب تعلیم زردشیشان نیز همان

فاصله بود که ما بین جهشت و جحتم و پامیان نور و ظلمت میباشد

درسوره حجر (یعنی سوره ۱۵ آیه ۱۷ و ۳۴)

ذکر شیطان رجم است که اِنَّ سَعْيَ التَّمَعِ - یعنی بدزدیده کوثر

فرا داشت - و همین خیال در سوره صافات (یعنی سوره ۳۷ آیه ۱)

و در سوره ملوک (یعنی سوره ۷۷ آیه ۵) یافت میشود - و این تعلیم

از یکی از امانه های محمود اخذ است زیرا در کتاب حکیمانه باب

۱۰ فصل اول درباره جن ها نوشته شده است که اِنَّهَا لَا تَعْلَمُ

بِمَا تُفْعَلُ - ترجمه - از عیب پرده میشوند آنها

- نا چیزهای آینده را بدانند

درسوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است

- يَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اسْتَلْزِمْتُ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ - ترجمه

- روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آیا هست هیچ زیاد

- و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْ يَتُوتُ ذَرْبُ عَصِيَاءَ مَرْفُومًا

ترجمه - امیر بچشم در هر روز و روزی که بگوید بمن غذا بده ناسپرتو

درسوره هود (یعنی سوره ۱۱ آیه ۴۲) و

همچنین در سوره مؤمنون (یعنی سوره ۲۳ آیه ۲۷) گفته شده است

که در ایام طوفان حضرت نوح - فَارَ النَّوُورُ - یعنی جوشید نور -

و اصل این خیال در کتاب رُؤُوسُ هَشَانَا باب ۱۱ آیه ۲ و در رساله

مستی به سَنَدِ رِیْنُ فصل ۱۱۰ آمده است که اِنَّ

در سوره ق (یعنی سوره ۵۰ آیه ۲۹) مکتوب است - يَوْمَ تَقُولُ لِمَنْهُمْ هَلْ اسْتَلْزِمْتُ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ - ترجمه - روزی که گوئیم مرد و زن را آیا پر شدی و گوید آیا هست هیچ زیاد - و بر حسب این در کتاب مستی به اَوْ يَتُوتُ ذَرْبُ عَصِيَاءَ مَرْفُومًا ترجمه - امیر بچشم در هر روز و روزی که بگوید بمن غذا بده ناسپرتو

۱۶۳/۱۶۴ - ترجمه - طایفه طوفان باب جوش

داوری کرده شدند

(۷) علاوه بر اینهمه واضح باد که بسیاری از رسو

دینی اهل اسلام از جهود گرفته شده است و اگر چه فرصت نداریم  
که جمیع این امور را مفصلاً بیان کنیم اما لازم است که دوسه رسم از  
رسوم آنها را در اشبات این قول خود پیش آوریم - در فوق اینرا  
دیدیم که روزه داشتن اهل اسلام در تمام ماه رمضان بر حسب  
عادت جهود نیست بلکه مطابقت کلی با رسم صایبین دارد - اما  
ذنبت بآن روزه یک چیزی است که از جهود مأخوذ شده و آن اینست  
که در سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۸۳) جایکه حکم درباره اکل و  
شراب نمودن در شبهای ماه رمضان داده میشود چنین مکتوب است  
- کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبْلُغَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ  
مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ - ترجمه - بخورید و بیاشامید  
تا آشکار شود برای شما فتح سفید از فتح سیاه از فجر پس تمام کنید  
روزه را - و در مشناه بر آنوقت باب اول فصل دوم مکتوب است  
که شروع روزه هاندم است که در آن کسی میتواند مابین فتح نبل ناک  
و فتح سفید تمیز دهد (۱۵۷/۱۵۸ - ۱۵۹/۱۶۰ - ۱۶۱/۱۶۲ - ۱۶۳/۱۶۴ : )

- آیا این مطابقت کامل از اتفاق میباشد و پس

اهل اسلام در هر مملکتی که ساکن آن هستند  
 عادی شده اند که در آن بچ و فک معتن هر جائی که باشند خوا  
 در خانه خواه در کوچه نماز بخوانند و بسیاری از ایشان اینرا  
 خصوصاً در جائیکه مردم عیور میکنند بعمل می آورند - و این عادت  
 ناشایسته اکنون مختص پادشاه است و هیچ ملت دیگر آنرا نمی پسند  
 - اما در ایام حضرت محمد آن اشخاص از اهل یهود که ساکن مملکت  
 عرب بودند همین رسم را معمول میداشتند زیرا که بسیاری از  
 ایشان اولاد روحانی و جسمانی آن فرقه صحتی به فرزند پان  
 بودند که ذکر ایشان اکثر اوقات در اناجیل اربعه یافت میشود و  
 ظاهر است که آن فرقه در ایام قدیم آن عادت را برای خود ایجاد کرد  
 بودند چونکه در انجیل مکتوب است که آن را با کادان -  
 ἐν ταῖς συναγωγαῖς καὶ ἐν ταῖς γυνάκεις τοῦ λαοῦ

ἐν ἐστῶτες προσεύχονται ὅπως οὖν φανῶσιν τοῖς ἐν θρώνοις

(انجیل متی باب ۵ آیه ۵) - ترجمه - خوش دارند که در  
 کنایه و گوشه های کوچه ها ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشانرا  
 ببینند - و میتوان گفت که اصحاب حضرت محمد چون از وی  
 شنیده بودند که یهود اهل کتاب و رسول ابراهیم خلیل می باشند  
 خیال کردند که الهیه ایشان هم از آن حضرت ابراهیم بوده است

و از آنجه بدیشان افتد کردن گرفتند

و عجب این است که اگر چه قرآن بارها کتب  
مقدسّه یهود و انصاری میسند اما فقط در باب موضع آیه از آیات  
اتحاد اصراً بمقامت باس کرده است و آن آیه در سوره انبیا (یعنی سوره  
۲۱ آیه ۱۰۵) یافت میشود - و هی هذه - وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ  
بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرْنُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - **ترجمه**  
و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که زمین بمهراش می برند آنرا  
بندگان شایسته کار من - و اشاره بزبور سی و هفتم آیه یازدهم است  
که در آنجا چنین مرقوم گشته - **ترجمه** - و اما حلیمان و ارث رمین خواهند شد

و در اینها مناسب است که دو امر دیگر نیز بیا  
کنیم که اهل اسلام آنها را از یهود اخذ کرده اند - الله هر مسلمان  
بر آنست که قرآن بر لوح محفوظ قبل از آفرینش عالم مرقوم گشت  
و ذکر آن لوح محفوظ چنانکه در فوق گفته شد در سوره بروج  
(یعنی سوره ۸۵ آیه ۲۱ و ۲۲) باین الفاظ یافت میشود - بَلْ هُوَ  
فَرَّانٌ يَجِدُ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ - **ترجمه** - بلکه او فراتر آنست  
بزرگوار و در لوح نگاهداشته - و قبل از اینکه چیزی بنیست بان  
لوح محفوظ بگوئیم باید پرسیم که آیا کتاب زبور نیز قبل از قرآن

موجود بود بانه بود زیرا در آن آیه که از سوره انبیا پیش آورده  
 نوشته شده است که آنچه نسبت به مراتب بندگان شایسته کار  
 خدا در آن آیه مندرج است من قبل در زبور بامر الهی مرقوم گشته  
 بود - و علاوه بر این همه چون مثلاً در متنوی مولانا ی روم بینی که  
 از کتابی دیگر کوبا از شاه نامه یا از قرآن اقتباس شده است در  
 یافت کنیم می فهمیم که بیشک و شبهه شاه نامه یا قرآن قبل از تصنیف  
 شدن متنوی صورت پذیرفته شده بود و بهین طور و فیه که در  
 قرآن آیه از آیات زبور حضرت داود ع رومی بابیم فی الفور هویدا  
 میگردد که قرآن قبل از ایام مصنف آن زبور وجود نیافته بود -  
 و اما اگر استفسار کنیم که اهل اسلام درباره آن لوح محفوظ چه چیز  
 از احادیث خود آموخته اند جواب این سؤال را در فصوص الانبیا  
 صفحه ۳ و ۴ میابیم و آن این است - آنگاه در زبور عرش دانه مرآت  
 بیافرید و از آن مرادید لوح محفوظ را بیافرید ببلندی وی هفتصد  
 ساله راه و پهنای وی سه صد ساله راه گرداگرد وی همه بیافرو  
 سرخ آراسته شد بقدرت خدا بعالی آنگاه فلما فرمان آمد -  
 که اکب علی فی خلقی و ما هو کائن الی یوم القیمه فرمود که بنویس  
 علم من در خلق من نادر و زیادت اول نوشت بر لوح محفوظ  
 بسم الله الرحمن الرحیم انا الله لا اله الا انا من اسلم بفضائی و بصیر

علی بلائی و بشکر علی نعمائ کثبت و بعثته مع الصّدّیقین و مزی  
 لم یرض بفضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فَلْیَطْلُبْ  
 رَبَّاسَوائٍ و یُخْرِجْ مِنْ تَحْتِ سَمَائٍ چس فلم بنوشت علم خداداد و خلایق  
 خدا بنوعالی هر چه خواسته بود نادر و زنیاست مقدار برك در حق  
 یحسبند یا ضرر داند یا برآید و مثل این همه نوشته بقدرت خدای تع  
 - و اصل این حکایت در کتابهای محمود یافت میشود اما اهل  
 اسلام هر آنچه ایشان میگویند بدیهات در آن مبالغه کرده اند -  
 واضح باد که در توراّه حضرت موسی مکتوب است که چون خدا میخوا  
 آن ده حکم که در کتاب خروج باب ۲۰ مندرج است باهل اسرائیل  
 بدهد آنها را بدین منوال که در ذیل بیان میشود بحضرت موسی عطا  
 فرمود چونکه خود حضرت موسی کلم الله در کتاب نشین (باب ۱۰  
 آیه اول الی ۵) چنین نوشته است و در آنوقت خدا بمن گفت دو  
 لوح سنک موافق اولین برای خود بنرانش در زمین بکوه برای  
 و ثابوت از چوب برای خود بسیار و بر این لوحها کلمات را که بر لوحها  
 اولین که شکستی بود خواهم نوشت و آنها را در ثابوت بگذار پس  
 ثابوت از چوب سبط ساختم و دو لوح سنک موافق اولین تراشید  
 و آن دو لوح را در دست داشتم بکوه برآمدم و بر آن دو لوح <sup>فقط</sup> موافق  
 کتابت اولین آن ده کلمه را که خداوند و کوه از میان آتش در رو



اجتماع بشما گفته بود نوشت و خداوند آنها را بمن داد پس برکت  
از کوه فرود آمد و لوحها را در نابینگی ساخته بودم کذا اشم و  
در اینجا هست چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود - و از کتاب اول  
پادشاهان (باب ۸ آیه ۹) و نیز از رساله عبرانیان (باب ۹ آیه  
۳ و ۴) بیان شده است که آن دو لوح (Luchim) در نابینگی  
عهدی که حضرت موسی آنرا بر حسب امر الهی ساخته بود محفوظ  
گشت - و اما بعد از چندی گمان بردند که تمام کتب عهد  
عقیق و نیز تمام تلود بر آن الواح متدرج بوده است - و چون  
حضرت محمد این را درباره شریعت یهود شنید او نیز درباره شریعت  
خود که بر آن میباشد حکا گفت که آن نیز بر یکی لوح محفوظ (فی  
لوح محفوظ) مرسوم گشته بود و اهل اسلام این را فهمیده که عبارت  
از کرام لوح محفوظی باشد تمام این قصه را که در فوق است اینجا  
نمودند - و آنچه یهود میگویند همین است - אמר רבי שמעון  
בן לקיש מאי דכתיב ואמרה לה את לחות האבן והתורה  
והמצוה אשר כתבתי להורותם לחות אל צורת הדבר  
הזו מן א והמצוה זו מצוה אשר כתבתי אלי דבאים  
וכחובים להורותם זו מצוה מצוה שכולם נתנו למשה  
ספיקו: - (تراחוט صفحه ۵ ضلع اول) - ترجمه - دینی شمعون

ابن لغزش میگوید - چیست آنچه مکتوب است که خداوند بموسی  
گفت - نزد من بکوه بالابیا و انجا باش تا الوحیهای سنی و نوره  
واحکامی را که نوشندم تا ایشانرا تعلیم نمائی بنودم (کتاب خرگ  
باب ۲۴ آیه ۱۲) - ان الواح آن ده حکم است و نوره آن شریعت  
خوانده شده می باشد و آن احکام عبارت از مشناه است و آنچه  
نوشندم بمعنی انبیاء و نوشتجات مقدسی آید و تا ایشانرا  
تعلیم نمائی بجوی نگار اشاره میکند - و این ماری آموزاند  
که جمیع آنها از کوه سینا بموسی داده شد انهی - و هر یهودی  
عاقل آن شرح باطل این آیه دارد بمنماید زیرا میداند که مشناه فریه  
بنده دو بیت و بیت ناریج سبی و نگارای اروشلمی در سنه  
۳۴ و نگارای بابلی ۳۵ همان تاریخ تألیف شد - اما اهل اسلام  
ایزادادند آنچه را که یهود نادان درباره کتابهای خود می گفتند  
پذیرفته و بفرمان خویش خست داده اند - پس این قصه نیز از همان  
سرچشمه مکدر جاری شده است - و شاید هیچ لزوم ندارد  
که ملاحظه کنندگان کرم را درباره این چنین امور بیشتر مزاح بشویم  
جز اینکه بگوئیم که اهل یهود نیز درباره آن دو لوح گمان می بردند  
که بغایت قدیم بودند زیرا در پرتی آتوش باب ۵ جمله ۷ گفت  
شده است که آن الواح بانه چند دیگر در زمان آخر پیش عالم درو

غروب قبل از روز ثبت آفریده شد

واصل آنچه در احادیث ثبت بکوه فاف<sup>هو</sup>  
 مندرج است در کتابهای یهود یافت میشود و اگر آنچه را که در  
 عرائش المجالس و در فصوص الانبیا نوشته شده است با آنچه یهود  
 میگویند مقابل کنیم این امر مدلل میگردد و در عرائش المجالس چنین  
 مندرج است - **خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جِبَلًا عَظِيمًا مِنْ زَبْرَجَدٍ خَضِرٍ  
 خَضِرُهُ السَّمَاءُ مِنْهُ يُقَالُ لَهُ جِبَلٌ فَاَفَ فَاَحَاطَ بِهَا كُلُّهَا وَهُوَ الَّذِي  
 اَقْسَمَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ** (سوره ق یعنی سوره ۵۰ آیه ۱)  
 - ترجمه - خدای تعالی کوهی عظیم از زبرجدی سبز آفرید که سبز  
 آسمان از آنست آنرا کوه فاف میگویند پس بآن تمام آنرا (یعنی  
 تمام زمین را) احاطه نمود و این آنست که خدا بآن قسم خورده گفت  
**ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ** (عرائش المجالس صفحه ۸۹۷) - و در فصوص الانبیا  
 (صفحه ۵) گفته شده است که روزی عبد الله ابن سلام از حضرت  
 محمد پرسید مرا از زمین از چیست - گفت از کوه فاف - گفت کوه  
 فاف از چیست - گفت از زمرد سبز و سبزی آسمان از آنست -  
 گفت - صدق با رسول الله - گفت بلای کوه فاف چه مقدار است  
 - گفت پانصد ساله راه است - گفت گرداگرد وی چند است  
 - گفت دوهزار ساله راه است - و اصل تمام این افسانه

اینست که در یکی از کتابهای یهود مستقی به حکیمگاه (فصل ۱۱ آیه ۱)

در میان آن لفظ قدیم - 1177 - (نوهو یعنی نھی) که در کتاب

پیدایش (باب اول آیه ۲) یافت میشود چنین مکتوب است 1178

1179 1180 1181 1182 1183 1184 1185 1186 1187 1188 1189 1190 1191 1192 1193 1194 1195 1196 1197 1198 1199 1200

نوهو - نوهو فادر (یعنی خط) سبزی است که تمام تمام جهان

احاطه میکند که تاریکی از آن صادر میشود - و اصحاب حضرت محمد

این قول یهود را شنیده آن لفظ 1201 (یعنی فادر) را فهمیدند و

اینرا دانستند که معنی آن لفظ خط پاشا فول است همان بودند که

البته آنچه تمام جهان را احاطه میکند و آسمان را تاریک میکرد اند

سلسله کوههای عظیم بلندی باشد که اسم آن فادر یا فافاست

الفصه از آنچه در فوق گفته شد پدید می آید

که کتابهای یهود و خصوصاً آن سفر پراشانه هائی که به تلمود

مستی است یکی از سرچشمه های عمده دین اسلام بوده است -

و اکنون مناسب میباشد که در پی منابع دیگر نیز گردیده است

نمائیم که آیا دین مسیحی و خصوصاً آن کتابهای جعلی و آن افسانه

باطل که در ایام حضرت محمد در میان بعضی از فرقه های بدعتی

ضال ایشان متداول بود بر دین اسلام اثری کرده است یا نه

## فصل چهارم

در تحقیق و آزمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بسیاری  
از آنچه در قرآن مندرج است از قصه‌ها و کافیه‌های باطل بغض  
فرقه‌های بدعتی نصاری مانع‌گشته

در ابام حضرت محمد بسیاری از مسیحیان ساکن جزیره العرب  
نه فقط نادان بلکه مرتکب بدعت‌های مشوّعه گردیده بودند و اکثر  
آن بدعتیان بجهت تعالیم فاسده خود از حدود سلطنت فصر  
دوم رانده شده نزد اهل عرب پناه برده بودند - و آن بدعتیان  
از انجیل و از صحیفه‌های او دین چندان اطلاعی نداشتند و از آن  
سبب بعضی کتابهای جعلی پر افسانه باطل میان خودشان  
انتشار داده آنها را میخواندند و آن حکایتها را که در آنها مندرج بود  
بر زبانهای خویش می‌راندند - و قول معشر چنین اینست که حضرت  
محمد چون از انجیل مجید واقفیت کامل نداشت و با انبای جفس مذکور  
مراوده و معاشرت میداشت گمان برد که هر چه از زبان ایشان  
شنید در انجیل و با در رساله‌های او دین مندرج است و

مفهوم است مذهبی ایجاد نماید که جمیع سکنه جزیره العرب آنرا  
 بتوانند بپذیرند و در آن متحد گردند از اینجهت بسیاری از افسانه  
 و تعالیم و تصورات متفرقه آن مضادای نادانرا قبول کرده و در آن  
 خود داخل گردانند - اما هیچکس نباید این قول معترضین را بدون  
 تفحص بپذیرد - لهذا مقصود ما اینست که اکنون در این فصل این امر را  
 بدقت تمام بیازماییم تا بفین بدانیم که آیا فی الحقیقه آن افسانه ها  
 و امثال آنها یکی از سرچشمه های قرآن میباشد یا نباشد

#### (۱) قصه اصحاب کهف که سه پان ایشانرا

هفت خوابنده می نامند - مخفی ننماید که آن حکایت اصحاب الکهف  
 که در سوره کهف (یعنی سوره ۸ آیه ۸ الی ۲۶) مندرج است  
 یکی از افسانه های یونانیان می باشد که اصل آنرا در کتاب لائو  
 متی به جلال الشهدا تصنیف گرگوریس طودوسی (باب اول فصل  
 ۹۵) میبایم و اختصار آن حکایت اینست که در وقتیکه دگلس  
 امپراطور (یعنی قیصر روم) بشدت تمام و بوحشیت مالا کلام  
 سپهسالاران عاقب و اذیت مینمود و جد و جهد تمام صرف میکرد  
 تا اسم دین مسیحی را هم از صفحات حافظه مردم کلبه محو کند هفت نفر  
 جوان از اهل شهر آفسس (که ویرانه های آن تا بحال در نزدیکی قوه  
 ایاسلوان واقع در ولایت اناطول دیده میشود) از ظلم و تعدی او

فرار کرده خویش را در مغاره که از آن شهر دور نبود پنهان کرد  
 خوابیدند و در حالت خواب آن نزد یک بد و دشت سال ماندند  
 زیرا در زمان دگبوس (ما بین سنه ۲۴۵۹ و ۲۵۱۲ مسیحی) در آن  
 مغاره درآمده از آنجا بیرون نشدند تا سنه ۲۴۷۷ که در آنوقت  
 پیوسته و سی سال برفتن سلطان جلوس نموده بود - و چون  
 بیدار شده دیدند که دین مسیحی در آن مدت چه قدر انتشار یافته  
 متعجب گشتند زیرا و اینکه خوابیده بودند نشان صلیب ملک و  
 عاوشمده میشد و اما چون بیدار شدند آنرا دیدند که بر تاج  
 امپراطور و بر علمهای سلطنت مبدخشد و تقریباً تمام دعاها  
 سلطنت روم دین مسیحی را قبول کرده اند و آن دین در همه روم  
 مسکون بر هر مذهب دیگر غلبه یافته است و بسیار است - البته  
 این قصه محض افسانه است و جس اما بعضی عاقلان گفته اند که شاید  
 به بعضی و بیفایده نیست و ممکن است که آنرا اولاً ایجاد نمو  
 فخواست مردم را بفریبند بلکه آنرا از روی مثل آوردن این ادا ده که  
 بیان کنند که دین مسیحی بعضی روح القدس و بسبب ریخته شدن  
 خون شهدای دلیر بر محبت پی زودی جبرئیل انکیز انتشار یافته  
 - و لکن هیچ شخص مسیحی هرگز کمان نمی برد که این قصه صحیح است بلکه  
 همه ایشان آنرا یکی از آن افسانه ها دانستند و می شمارند که دایه های ایرانی

ساخن افعال حکایت می نمایند مثل قصهٔ موش و کرب و حین  
کرده و غیره اما حضرت محمد آن قصه را داخل قرآن خود ساخته با صفا  
خوشی آموزانند - و چون که این حکایت البته هیچ اصلی نداشته و ندارد  
ظاهر است که خدای قدوس علم آنرا هرگز بر لوح محفوظ ننوشت  
و بر حضرت محمد فرو نفرستاد بلکه (چنانکه هویدا است) آن حضرت  
آنرا از روایت های مسلمانان نادان مأخوذ کرد

(۲) قصهٔ حضرت مریم - در سورهٔ مریم (یعنی

سوره ۱۹ آیه ۲۱ و ۲۹) مکتوب است که حضرت مریم چون بعد از

تولد این مقدس بنزد قوم خود آمد ایشان بوی گفتند -

يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِي شَيْئًا فَرِيًّا يَا اُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ اَبُوكَ اَمْرًا

سُوًّا وَمَا كَانَتْ اُمُّكَ بَعْثًا - ترجمه - ای مریم هر اینست بفرموده

که آورده چیزی عجیب را این خواهر هارون نبود پدرت مرد بدی

و نبود مادرت بدکار - پس از این آیه ثابت میشود که نزد حضرت محمد

حضرت مریم خواهر حضرت هارون برادر حضرت موسی بود - و

این امر از آنچه در سورهٔ نهم (یعنی سوره ۹ آیه ۱۲) مرقوم گشته

بیشتر هویدا میگردد و آن اینست - وَمَرْيَمُ ابْنْتُ عِمْرَانَ - ترجمه

- و مریم دختر عمران الخ - و در سورهٔ آل عمران (یعنی سوره ۳

آیه ۳۱) همین مطلب بار دیگر بیان شده است - و نیز در سورهٔ



فرمان (یعنی سوره ۲۵ آیه ۳۷) مکتوبت - وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى  
الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا - **ترجمه** - و بخشیدیم  
دادیم ماموسی را نوراۃ و کردانیدیم با او برادرش هارون را وزیر  
- پس ثابت میشود که عمران و موسی و هارون و مریم همان اشخاصند  
که در نوراۃ بهمین اسامی مذکورند جز اینکه در عبری بعوض عمران  
(۵۶۳۶) عَمْرَام نوشته شده است - و در نوراۃ (کتاب اعداد  
باب ۲۴ آیه ۵۹) مرفوم است و نام زن عَمْرَام یو کبید بود دختر لاوی  
که برای لاوی در مصر زائیده شد و او برای عَمْرَام هارون و موسی  
و خواهر مریم را زائید - و نیز در کتاب خروج (باب ۱۵ آیه ۲۰) نوشته  
شده است که مریم بنیته خواهر هارون بود بر حسب آنچه در تفسیر  
در سوره مریم خواندیم جائیکه مکتوبت - بِأَمْرٍ مِّنْهُ... بِأُخْتِ  
هَارُونَ - پس شکی نیست که حضرت محمد مینگوید که مریم خواهر هارون  
که دختر عمران نیز بود همان حضرت مریم میباشد که نهمین بعد از  
هزار و پانصد و هفتاد سال دیگر مادر حضرت عیسی گردیده و این  
مانند حکایتی است که در شاه نامه درباره فریدون و خواهرهای  
جمشید مینگوید که بعد از آنکه فریدون خنک را شکست داد و درخت  
او بسلطنت نشست آن دو خواهر جمشید که از اول سلطنت خنک  
در خانه وی بودند و نا اتر زمان فریب هزار سال گذشته بود فریدون

اظهار داد و پسندید الی آخر آن حکایت - البته بعضی از مفسرین  
کوشش کرده اند تا این حجت را ضعیف بفران رد نمایند اما نتوانسته  
- و شاید سبب آن اشتباه این بوده است که در یکی از افسانه ها

یهود نسبت به مریم خواهر هارون چنین مندرج است - *וְהָיָה לָהּ בֶּן*  
*יָחִיד וְהָיָה לָהּ בֶּן יָחִיד וְהָיָה לָהּ בֶּן יָחִיד*

— ترجمه — ملك الموت بروى سلطانهاست بلکه  
او یوسه (الهی) وفات یافت و کرم و خراطین بروی مسلط نکند  
انتهی - اما بجز حال این اشتباه عظیم است و نیز خود یهود هرگز  
نکفته اند که وی نا اقام مسیح زنده ماند - و نسبت بحضرت مریم  
حضرت عیسی بسیار چیزها در قرآن مندرج است که برخلاف  
انا جیل اربعه صحیح میباشد و از افسانه های بدعتیان مأخوذ  
چنانکه در ذیل خواهد شد

الحجه نسبت بوفات حضرت مریم در قرآن مندرج است اینها  
- اِذْ قَالَتْ امْرَاةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِیْ بَطْنِیْ  
مُحَرَّرًا وَاقْبَلْ مِنِّیْ اِنَّکَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ  
رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَیْسَ الذَّکَرُ  
كَالْاُنْثٰی وَاِنِّیْ سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وَاِنِّیْ اُعِیْذُهَا بِکَ وَذَرِّیَّتَهَا مِنَ  
الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ فَاقْبَلْهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبِئْهَا نَبَا نَحْسًا

وَقَالُوا لَا تَزِرُ كَيْفَ تَأْكُلُ أَعْيُنُكُمْ حَتَّىٰ تُلَاقُوا يَوْمَ الْإِخْرَاقِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ  
 رِزْقًا قَالَ يَا مَعْشَرَ الْإِنسَانِ أَتُنَبِّئُونَ الْإِنسَانَ أَلَّا بُدَّ لَهُ مِنْ عِندَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ  
 يَرِزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ سوره آل عمران (بعضی سوره ۳ آیه ۳۲ و ۳۳)  
 من نذر کردم سر ترا آنچه در شکم من است آزاد پس قبول کن از من بذر  
 که نوشونده دانا پس چون بنهاد آنرا گفت پروردگار من نهادم آنرا  
 زن و خدام میداند با آنچه بنهادم و نیست مذکر مانند مؤنث و بذر  
 من نامیدم آنرا مریم و من پناه میدهم آنرا بنو و فرزندان را از شیطان  
 رانده شده پس پید بر آنرا پروردگار پدید فرستد خوب و درو پاشد  
 آنرا و پاشیدن خوب و کفیل شد او را ذکر تا هر وقت درآمد بر او  
 ذکر یاد در محراب یافت نزد او روزی را گفت ای مریم از کجاست این مرزا  
 گفت آن از نزد خداست بدرستی که خدا روزی میدهد آنرا که  
 میخواهد بغير حساب - و علاوه بر این همه بیخاوری و مفسرین دیگر  
 نوشته اند که زن عمر او پیرهنه سال و عاقر بود و روزی چون پزند  
 دید که بچه های خود را فوت میدهد بپنهان آرزو مند او را د  
 کشته از خدا سئلت نمود که طفلی بوی عطا فرماید و گفت - الهی  
 اگر بچه بمن بدهی خواه پسر باشد خواه دختر او را بحضور نبود در هر یک  
 بهت المقدس از روی نذر تقدیم خواهم نمود - و خدا دعای و برا

اجابت فرمود و او حامله شده د خیزی زائید که حضرت مریم بود - و جلال الدین نیز بر آن است که بعد از چند سال چون مادر مریم که اسمش حنا بود و پراهی بطل رساییده بکاهنان سپرد ایشان اورا قبول کرده زکریا را گماشتند تا او برانگاه دارد و او و پراهی اطافی جاداده نکنداشت که هیچکس دیگر نیز دوی داخل شود و لکن فرشته و پراپرورش نمود - و در همان سوره مرقوم است - **وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاۤءِ الْعٰلَمِیْنَ يَا مَرْيَمُ اَنْصَبِیْ لِرَبِّكِ وَاتَّعِذِیْ وَارْكَعِیْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاۤءِ الْغَيْبِ نُوْحِیْهِ اِلَیْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْہِمۡ اِذْ یُلْقُوْنَ اَفْلَہِمۡمُ اَنْتُمْ یَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَیْہِمۡ اِذْ یَخْتَصِمُوْنَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْہُ اسْمُہُ الْمَسِیْحُ عَلِیُّ ابْنُ مَرْيَمَ وَ جَعَلَہَا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَۃِ وَ مِمَّنِ الْمَقَرَّبِیْنَ وَ یُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَدِیْنِ وَ كَهْلًا وَ مِمَّنِ الصّٰلِحِیْنَ قَالَتِ رَبِّ اِنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ وَلَدٌ وَ لَمْ یَمَسَّ سِنِیْ بِشَرٍّ اَلَا كَذٰلِكَ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا هَضَبْتَ اِمْرًا فَاِیْمَا یَقُوْلُ لَہٗ كُنْ فَبُکُوْنُ - سُوْرَةُ اَلْاَعْمٰرَان (یعنی سُوْرَةُ ۳۷ آیه ۳۷ الی ۴۲)**

- **ترجمہ** - و چون گفت فرشتگان ای مریم بدو سپید که خدا بر تو کنیز ترا و پاکیزه کرد ترا و بر کنیز ترا بر زنان جهانسان ای مریم نیکی کن مر پروردگار تو را و سپید کن مرا و کوع کن مرا با رکوع گشتگان این

از خبرهای پنهانست که وحی میکنم بوی تو و نبودی تو نزد آنها  
 چون انداختند فلهاشانرا که کدام کفیل شوند مریم را و نبودی نزد ایشان  
 چون نزاع میکردند چون گفتند فرشتگان ای مریم بدو سپند که خدا  
 مرده میدهد ترا بختی از او نامش مسیح عیسی پسر مریم است حتما  
 جاهست درد نباشد و آخرت و از نزد بکانت و سخن میگوید مردم را در  
 که واره و کهولت و از شا پس بکانت گفت پرور کار از کجا میشود  
 برایم فرزندی و من نکرده مرا انسانی گفت همان میکند خدا  
 میآفریند آنچه را میخواهد چون حکم میکند کار را پس جز این نیست  
 میگوید مرا و اباش پس میباشد - و نسبت با آنچه درباره انداختن  
 فلها مکتوب است واضح باد که بیضاوی و جلال الدین نوشسته اند  
 که ذکر یا و بیست و شش کاهن دیگر چون هر یکی میخواست نگاهبان  
 حضرت مریم گردد بکناره مهر اردن رفته فلهای خود را در آب انداختند  
 و اما همه آن فلها غرق شدند جز فل زکریا و از آن سبب او معین شد  
 تا حضرت مریم را نگاهبانی نماید - و در سوره مریم (یعنی سوره  
 ۱۹ آیه ۱۶ الی ۳۱) چنین مرقوم است - وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ  
 إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرَفِيًّا فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا  
 فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ  
 بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَفِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكَ

غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَتَى بِكَوْنُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ  
 بَغِيًّا قَالِ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَلِفَعْلِهِ إِنَّهُ لَنَشِيرٌ وَ  
 رَحِمٌ مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مُّضِيًّا فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا غَصِبًا  
 فَاجَاءَهَا الْخَاضِرُ إِلَى حِدْعٍ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ  
 كُنتُ شَيْئًا مَّنْسِيًّا فَادْبَعْنِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَخْزَبُ فَعَدَّ جَعَلَ رَبُّكَ  
 لِقَتِكَ سَرِيًّا وَهَرَّى إِلَيْكَ يَمِزُجُ الْقَطْلَةَ نَاطِلَةً عَلَيْكَ وَطَبَا  
 جَنِبًا مَّعْلٍ وَاشْرَبِ وَفَرَّى عَنَّا فَاثْرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِ  
 إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا قَالَتْ بِهِ قَوْمُهَا  
 قَتَلَهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكُ  
 امْرَأًا سَوْءٌ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ  
 مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالِ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ الْإِنْسَانِ الْكَاتِبِ وَجَعَلَنِي  
 نَبِيًّا سُوْرَةُ مَرْيَمَ (بَعْنِ سُوْرَةِ ١٩ آيَةُ ٦٤ إِلَى ٣١) - **مَرْجِعُهُ** - وَبَادِ

کن در کتاب مریم و اهنکامی که کناره کزید از اهلش در جای شرف  
 از بیت المقدس پس گرفت از پیش ایشان پرده پس فرستادیم بهو  
 او روح خود را پس معش شد مرا و انا فی درست اندام گفتند  
 که من پناه میبرم بخدای بخشنده از تو اگر هستی پرهنز کار گفت نبستم  
 من بجز فرستاده پروردگار تا بچشم مرا پسری پاکیزه گفت از کجا  
 میشود مرا پسری و حال آنکه من نکرده مرا انسانی و نبوده ام بدکار

گفت همچنین گفت پروردگار است که آن بر من آساخت و ناکبر دانم  
 آنرا اعلامی برای مردمان و دشمنی از ما و باشد امری فرار داده شده  
 پس باز گفتم بآن پس کناره کنزد با او از جائی دور پس آوردش در د  
 زانیدن بوی شنه خرمابین گفت ای کاش که مرده بودم پیش از این  
 و بودم فراموش شده از یاد رفته پس ندا آمد او را از زیرش که اندوه  
 مدار بجهشت گردانید پروردگار و در زیرت خری و بکش بوی  
 خودت شنه درخت خرمارا که فرو میریزاند بر تو و طبع نازه چیده  
 پس بخور و بپاشام و بپارام از راه چشم پس اگر بینی از افسان احدی را  
 پس بگو که من نذر کردم برای خدا روزه و این سخن نکویم امروز آدج را  
 پس آمدند با و فومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم هر آینه بخفتی  
 که آورده چیزی عجیب انجوا هر هارون نبود پدرت مرد بدی و نبود  
 مادرش بدکار پس اشاره کرد بوی او گفتند چگونه سخن گوئیم با  
 آنکه باشد در کوهواره کردن - اینها قصه حضرت مریم است که در  
 قرآن و در تفاسیر قدیمین یافت میشود

الآن تکلیف ما اینست که پرسیم که اصل و  
 سرچشمه اینصکات کدام است - و معترضین مدقوق در جواب  
 این سوال میگویند که تقریباً تمام این اموره از اناجیل صحیفه  
 از بعضی کتابهای پرافسانه که در ایام قدیم در دست بدعشیان

و نادانان منداول بود مأخوذ گشته است - و چونکه مناسب نیست  
 که این قول ایشان را بدون دلایل کافی قبول کنیم می باید آن ادله را که  
 ایشان پیش می آورند بدقت تمام اصفا نمائیم - و هی هذه در  
 پُر و نَوْنِیْلُیُونِ بِعُتُوبِضِعْبِ (فصل ۳ و ۴ و ۵) چنین مندرج  
 است

Καὶ ἀτερίσασα Ἄννα εἰς τὸν οὐρανὸν  
 εἶδε καλὴν στρουθίω<sup>ν</sup> ἐν τῇ δάφνῃ, καὶ  
 ἐποίησε θρήνον ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα.  
 Οἶμοι, οἶμος, τίς με ἐγέννησε; . . . .  
 οἶμοι, τίς ἐμωώθη<sup>ν</sup> ἐγώ; οὐχ ὦμοι  
 -ώθη<sup>ν</sup> ἐγὼ τοῖς πετεινοῖς τοῦ οὐρανοῦ  
 ὅτι καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐρανοῦ γονι-  
 μαί εἰσιν ἐνώπιόν σου, Κύριε . . . . .

Καὶ ἰδοὺ ἄγγελος Κυρίου ἐπέστη λέγ-  
 ων αὐτῇ, Ἄννα Ἄννα, ἐπήκουσε Κύριος  
 ὁ Θεὸς τῆς δεήσεώς σου, συλλήψη καὶ  
 γεννήσῃ, καὶ λαληθήσεται τὸ σπέρμα  
 σου ἐν ὅλῃ τῇ οἰκουμένῃ. Εἶπε δὲ Ἄν-  
 να, Ζῇ Κύριος ὁ Θεός μου, ἐὰν γεν-



νήσω εἴτε ἄρρεν εἴτε θῆλυ, προσάξω αὐ-  
τὸ δῶρον Κυρίῳ τῷ Θεῷ μου, καὶ ἔσται  
λειτουργοῦν αὐτῷ πάσας τὰς ἡμέρ-  
ας τῆς ζωῆς αὐτοῦ... Ἐκπληρώθησ-  
αν δὲ οἱ μήνες αὐτῆς, ἐν δὲ τῷ ἑν-  
νάτῳ μῆτι ἐγέννησεν Ἄννα ..... καὶ  
ἔδωκε μασθὸν τῇ παιδί, ἐκάλεσε δὲ

Μαριάμ. — ترجمه — و حنابوی آسمان نکرینہ

اش پانہ کفشکارا در درخت فار دبد و در خود فریاد کرده گفت  
وای بر من وای بر من کبشت که مرا زائید ..... وای بر من بچپن  
مشاجت دارم من مثل پرندگان هوا بنسم ز پر پرندگان هوا هم  
در حضور ثواب رود هستند خداوند ..... و اینک فرشته خداوند  
بر سرش ایستاده بوی گفت - ای حنا ای حنا خداوند خدا مسک  
ترا اجابت فرمود ثواب مله شده خواهی زائید و نسل شود در تمام  
ربع مسکون مذکور خواهد کرد بد - و حنا گفت - بخداوند خدا  
من که حتی است قسم که اگر خواه نر خواه ماده بیاورم او را بخداوند  
خدا هم هدیه خواهم گذرانید و در تمام ایام عمر خود و پرا خدمت خوا  
نمود ..... و چون ماههای او با آخر رسید حنا در ماه نهم زائید

و پس آنرا بآن قیمه داد و اسمش را مریم خواند انتهى

و در کتاب عربی باطل مستوی فِصْنَه مِباحَه

اَیْنَا الْقَدِیْسِ الشَّیْخِ الْبَخَّارِ (فصل ۳) درباره حضرت مریم چنین نوشته شده است - اَبَهاُ نَمُافَدُ مَوها اِلِی الْهَبْکَلِ وَ هِی اَبْنَةُ ثَلَاثِ

سَنَیْنِ وَ اَقَامَتْ فِی هَبْکَلِ الرَّبِّ ثَلاثَةَ سَنَیْنِ حَتّٰی ذَلَمَّا دَامَ اِلِی الْکَهَنَةِ الْعِذْرَاءُ الْقَدِیْسَةُ الْخَائِفَةُ مِنَ الرَّبِّ فَذَخَّتْ خَاطِبُوا بَعْضُهُمْ بَعْضًا

قَائِلَیْنِ سَلْ عَنْ رَجُلٍ صَدِیْقٍ یَخَافُ مِنْ اِلَهِهِ فَوَدَّ عَوَامِدُهُ مَرِیْمَ اِلِی زَمَانِ الْعَرِیْسِ لثَلَاثَ سَنَیْنٍ فِی الْهَبْکَلِ - ترجمه - والدیش و پرا

بهمیکل تقدیم نمودند چون سه ساله بود و در هیکل خداوند نه سال ماند - انگاه چون کاهنان دیدند که آن باکره مقدس نرسان

از خداوند نمو کرده است یکدیگر را مخاطب ساخته گفتند - مردی عادل که از خدا بترسد جستجو نما که مریم نابوفت عروسی نزد وی

گذاوده شود مبادا در هیکل بماند - اما قبل از آن هنگامیکه والدین حضرت مریم و پرا بهمیکل رسانیدند امور دیگر واقع شد چنانکه در

پُر و تَوْنِیْلِیُون فصل ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ نوشته شده است -

Καὶ ἰδέξατο αὐτὴν ὁ ἱερεὺς καὶ κατα-

φλήσας εὐλόγησε καὶ εἶπεν, Ἐμεγάλυ-

νε Κύριος ὁ Θεὸς τὸ ὄνομα σου ἐν πάσ-

αἰς ταῖς γενεαῖς τῆς γῆς· ἐπί σοι ἐπ' ἔσ-  
-χάτου τῶν ἡμερῶν φανερώσει Κύριος  
ὁ Θεὸς τὸ λύτρον τῶν υἱῶν Ἰσραὴλ....

ΣΗ.Υ δὲ Μαριὰμ ὥσεί περιστρεφάμενη  
μένῃ ἐν τῷ ναῷ Κυρίου, καὶ ἐλάμ-  
βανε τροφήν ἐκ χειρὸς ἁγγέλου. Τετο-  
μένης δὲ αὐτῆς δωδεκαετοῦς συμβού-  
λιον ἐγένετο τῶν ἱερέων λεγόντων, Ἰδ-  
οὐ Μαριὰμ γέγονε δωδεταετῆς ἐν τῷ  
ναῷ Κυρίου, τί οὖν ποιήσωμεν αὐτήν;  
..... Καὶ ἰδοὺ ἄγγελος Κυρίου ἐπέσ-  
τη αὐτῇ λέγων. Ζαχαρία, Ζαχαρία,  
ἐξέλθε καὶ ἐκκλησιάσον τοὺς χηρέα-  
οντας τοῦ λαοῦ, καὶ ἐνεγκάτωσαν ἀνά-  
ρᾳβδον, καὶ εἰς ὃν ἱστῶν δείξῃ Κύριος  
ὁ Θεὸς σημεῖον, τούτου ἔσται γυνή. Καὶ  
ἐξῆλθον οἱ κήρυκες καθ' ὅλης τῆς πε-  
ριχώρου τῆς Ἰουδαίας, καὶ ἤχησεν

ἡ σάλπιγξ Κυρίου, καὶ ἔδραμον πάντες.  
 Ἰωσήφ δὲ ῥίψας τὸ σκέπαρτον ἔδραμε  
 καὶ αὐτὸς εἰς τὴν συναγωγὴν· καὶ συν-  
 αχθέντες ἀπῆλθον πρὸς τὸν ἱερέα. Ἐ-  
 λαβε δὲ πάντων τὰς ῥάβδους ὁ ἱερ-  
 εὺς καὶ εἰσῆλθεν εἰς τὸ ἱερὸν καὶ  
 ἤϋε αὐτοῖς. Τελέσας δὲ τὴν εὐχὴν ἔξῃλ-  
 -θε καὶ ἐπέδωκεν ἐνὶ ἑκάστῳ τῇ αὐ-  
 τοῦ ῥάβδου, καὶ σημεῖον οὐκ ἦν ἐν αὐ-  
 τοῖς· τὴν δὲ ἐσχάτην ῥάβδον ἔλαβεν  
 ὁ Ἰωσήφ. Καὶ ἰδοὺ περιστέρα ἔξῃλ-  
 -θεν ἐκ τῆς ῥάβδου καὶ ἔπετασεν ἐπὶ  
 τὴν κεφαλὴν Ἰωσήφ. Καὶ εἶπεν αὐ-  
 τῷ ὁ ἱερεὺς, Σὺ κεκλήρωσαι τὴν παρ-  
 -θένον Κυρίου παραλαβεῖν· παράλα-  
 βε αὐτήν εἰς τήρησιν σεαυτῷ.....  
 Καὶ φοβηθεὶς Ἰωσήφ παρέλαβεν αὐτήν  
 εἰς τὴν τήρησιν..... Μαριὰμ δὲ .....

λαβοῦσα κάλπην ἔβηλθε γεμίσαι ὕδωρ·  
καὶ ἰδοὺ φωνὴ λέγουσα, Χαῖρε κεχαρι-  
τωμένη, ὁ Κύριος μετὰ σου, εὐλογη-  
μένη σὺ ἐν γυναιξί. Καὶ περιεβλέ-  
πετο δεξιὰ καὶ ἀριστερά, πόθεν αὐ-  
τῇ ἡ φωνὴ ὑπάρχει. Καὶ ἔντρομος γεν-  
ομένη ἀπῆλθεν εἰς τὸν οἶκον αὐτῆς·  
καὶ ἀναπαύσασα τὴν κάλπην... ἐκάθ-  
ισεν ἐπὶ τὸν θρόνον... Καὶ ἰδοὺ ἄγ-  
γελος Κυρίου ἐπέστη, λέγων αὐτῇ,  
Μὴ φοβοῦ, Μαριάμ, εὗρες γὰρ χάριν  
ἐνώπιον τοῦ Θεοῦ, καὶ συλλήψῃ ἐκ  
λόγου αὐτοῦ. Ἀκούσασα δὲ Μαριάμ  
ἠαυκρίθη ἐν ἑαυτῇ, λέγουσα, Εἰ ἐγὼ  
συλλήψωμαι, ὥς πᾶσα γυνὴ γεννᾷ;  
Καὶ λέγει πρὸς αὐτὴν ὁ ἄγγελος  
Οὐχ οὕτως, Μαριάμ, δύναμις γὰρ  
Τριῆτου ἐπισκιάσει σοι, διὸ καὶ

τὸ γεννώμενον ἅγιον υἱὸς ὑψίστου κλη-  
θήσεται· καὶ καλέσεις τὸ ὄνομα αὐ-

τοῦ Ἰησοῦ.

ترجمہ

کاهن و پراپز پرفٹ و بوسید

برکت داد و گفت - خداوند خدا اسم ترا در میان جمیع طوائف رؤ  
زمین بجهت نمود خداوند خدا بر تو در آخر ایام فدیه بنی اسرائیل  
ظاهر خواهد کرد..... و مریم مثل کبوتری در هیکل خداوند

اقامت می نمود و غذا از دست فرشته می گرفت - و چون او  
دوازده ساله گردید مجلس گهنة منعقد شده گفتند - اینک

مریم در هیکل خداوند دوازده ساله گشته است پس باو چه بکنیم  
..... و اینک فرشته خداوند بر سر وی ایستاده گفت - ای

زکریا ای زکریا بیرون شده زن مردگان قوم را جمع کن و باید هر یک  
از ایشان قلمه بیاورند و بر هر کس که خداوند خدا نشان ظاهر

خواهد کرد زن وی خواهد بود - و مناد بان در ثنای نوا  
یهودیه بیرون شدند و زکریا ای خداوند صدا داد و همه بمیدان

و خود یوسف نیز پیشه اش را انداخته در کنپیه دوید و چون  
هم جمع شدند بنزد کاهن رفتند - و کاهن قلمه های همه را گرفته

داخل هیکل شد و دعا کرد و چون دعا را با انجام رسانید بیرون  
آمد و بجهت شخص قلمه و پراپز داد و در آنها هیچ نشان نبود - اما یوسف

فَلَمَّا أَخْرَجَتْ وَابْنُكَ كَبُوْنِي اِذَا اَنْ فَلَمَّ بِهٖ وَاَمَدَ بِرَسْمِ  
 مُرَارَكْرِفْت - وَكَاهِنٌ بَدُو كَفْت - نُوْبِقْرَعَهٗ بَاكْرُهُ خَدَاوَنْدَرَا بَا فَنَدُ  
 نَا اَوْرَا نَكَاهْدَا رِي اَوْرَا بِطُوْرَا مَانَتْ بَرَا رِي خُوْدِ بِيْذِر .....  
 وَبُوْسَفْ نَرْسِيْدَهٗ اَوْرَا بِطُوْرَا مَانَتْ پِيْذِرَفْت ..... وَمَرْهَمُ اَفْنَاءُ  
 كَرْمَتِهٖ بِهَرُوْنِ رَفْت نَا اِنْرَا اَزْ آبِ پُرْسَا زَد - وَابْنُكَ اَوَا زِي كَهْمَكُوْد  
 - سَلَامُ بَرِ نَوَا رِي نَعْمَتِ رَسِيْدَهٗ خَدَاوَنْدَرَا نَوَاسَتْ وَنُوْدِرْمَانِ  
 زَنَانِ مَبَارَكِ هَسْتِي - وَبُوِي رَاسَتْ وَبُوِي چَپِ نَظَرِ مَبَارَكِ اَفْكَنْد  
 كِه اِهِنْ اَوَا زِي كَجَا مَبَاشَد - وَلِرْ زَانِ شَدَهٗ بِجَانَهٗ خُوْدِ رَفْت وَاقْتَابَهٗ  
 مَخَادَهٗ ..... بِرْ كَرْمِي بَنَشْت ..... وَابْنُكَ فَرَشْتَهٗ خَدَاوَنْد  
 بِرْ سَرِش اِيْشَادَهٗ بُوِي كَفْت - اِيْ مَرْهَمُ نَرْسَانِ مَبَاشْ زِهْرَا كَدُ  
 حُضُوْرِ خَدَا نَعْمَتِ يَافْتِي وَازْ كَلَامِ وِي حَامَلَهٗ خَوَاهِي شَد - وَمَرْهَمُ  
 شَبِيْدَهٗ دَرِ خُوْدِ مُتَفَكَّرْ شَدَهٗ كَفْت - اِيْ اَمِنْ حَامَلَهٗ خَوَاهِي شَد جَنَابِ  
 هَرِ زَنْ مَبَرَا يَد - وَفَرَشْتَهٗ بُوِي كَفْت - اِيْ مَرْهَمُ نَهٗ بِهَمَا نَظُوْرِ زِهْرَا  
 قُوْتِ حَضْرَتِ اَعْلٰی بِرْ نُوْسَا بِهٖ خَوَاهِي اَفْكَنْد اَزْ اِيْنْجَهٗ اَنْ مَوْلُوْد  
 مَقْدَسِ پِيْرِ حَضْرَتِ اَعْلٰی خَوَانْدَهٗ خَوَاهِي شَد وَاسْمِ وَبِرَا عِيْسٰی  
 خَوَاهِي خَوَانْدَهٗ اَنْتَهٰی

مَعْنٰی نَا دَكِهٖ اِهِنْ حَكَایَتِ بِسَرِ بَرُوْنِ حَضْرَتِ مَرْهَمِ  
 دَرِ مَبْدُؤِ خَدَا دَرِ كِتَابِهَایِ دِيْكَرِ نَبَزِ وَخُصُوْصًا دَرِ جُزْئِ حُفَّتِ فُلُوْ

مندرج است - مثلاً در کتاب مستی به سیرت باکره چنین  
مکتوب است که چون حنا حضرت مریم را داخل هیکل ساخت -

НЕСМОУНΕ ΩΜ ΠΡΠΕ ΝΘΕ ΝΝΕΩΡΟΩΜΠΕ . ΕΤΕΙΝΕ  
ΝΑC ΠΤΕCΤΡΟΦΗ ΕΒΟΛ ΩΗ ΜΠΗΤΕ . ΩΙΤΗ ΝΑΓ-  
ΓΕΛΟC ΝΤΕ ΠΝΟΤΕ . ΩΩΩ ΕΝΕC ΛΙΤΟΥΡΓΕΙ ΩΜ ΠΡ-  
ΠΕ . ΕΡΕ ΝΑΤΤΕΛΟC ΜΠΝΟΤΕ ΔΙΔΚΟΝΕC ΝΑC . ΩΔΩ  
ΔΕ ΟΝ ΠCΟΠ . ΕΨΑΤΕΙΝΕ ΝΑC ΗΝΚΑΡΠΟC . ΕΒΟΛ ΩΜ  
ΠΨΗΗ ΜΠΩΩ ΝCΟΤΩΜ ΕΒΟΛ ΠΩΗΤΟΥΩ ΟΤΟΤΡΟΤ .

**ترجمه** - او در هیکل مثل کبوتران پرورش می یافت و غذا  
برای وی از آسمانها بوسیله فرشتگان خدای آوردند -  
و اگر در هیکل پرستش میکرد فرشتگان خدا او را حرمت مینمودند  
- و نیز اکثر اوقات میوه ها از درخت جاث برای وی میباریدند  
تا از آنها بشادمانی بخورد آنها - و در کتاب فبطی مستی به حکایت  
رحلت یوسف چنین مندرج است - مریم .... در هیکل بهر  
میبرد و در آنجا پیاپی پرستش مینمود و نموس میکرد ناد و از دمساله  
کردید - در خانه والدین خود سه سال و در هیکل خداوند نه سال  
دیگر بماند نگاه کاهنان چونند بدند که آن باکره پرهیزگاری  
بهر میبرد و در ترس خداوندی مانند بایکدیگر حرمت زده گفتند



- ما مردی بنکو چینه اورا تا مرد روی تابوشت بزم عروسی  
 بسازیم..... و فوراً سیط بخود ارا مالیده از آن دوا زده نفر  
 بر حسب اسم دوا زده سیط اسرائیل افساد کردند - فرجه بر آن  
 پیر بنکو یعنی یوسف برآمد - انتهی -

پس چون حضرت مریم حامله شد و بر ابا  
 یوسف بخود کاهن آورده شکایت نمودند - و در پرتو نور تجلی  
 (فصل ۱۵) چنین مندرج است -  
 Καὶ εἶπεν ὁ ἱερεὺς, Μαριὰμ, τί τοῦτο ἐποίησας,  
 καὶ ἐταπείνωσας τὴν ψυχὴν σου; Ἐπ-  
 -ελάθου Κυρίου τοῦ Θεοῦ σου, ἣ ἀν-  
 ατραφεῖσα εἰς τὰ ἅγια τῶν ἁγίων,  
 καὶ λαβοῦσα τροφήν ἐκ χειρὸς ἀγ-  
 γέλου, καὶ ἀκούσασα τῶν ὕμνων.  
 ..... Τί τοῦτο ἐποίησας; Ἡ δὲ ἐ-  
 κλαυσε πικρῶς, λέγουσα, Ζῆ Κύρ-  
 ιος ὁ Θεός, καθότι καθαρά εἰμι ἐγὼ  
 ἐνώπιον αὐτοῦ, καὶ ἄνδρα οὐ γιν-  
 ῶσκω. - ترجمه - و کاهن گفت - ای مریم این

چیست که نکرده و روح خود را پشت کردانیده - نوکدر  
 قدس الالهاس پرورش یافته و غذا از دست فرشته پذیرفته  
 سروده های روحانی شنیده بودی خداوند خدای خود را  
 فراموش کردی ..... این چیست که نکرده - و او بدت  
 کرپان شده گفت - بخداوند خدای حق که من در حضور وی  
 پاک و هیچ مرد را نمی شناسم انتمی -

پس نوشته شده است که یوسف و مریم  
 از ناصره به بیت لحم رفته جادوکار و افسران یافتند و لزان سبب  
 در مغاره منزل کردند که در آنجا حضرت عیسی تولد یافت چنانکه  
 در فصل ۱ چنین مرقوم است - Καὶ εὗρε σπή-  
 λαιον, καὶ εἰσῆγαγεν αὐτήν. ....  
 Ἐγὼ δὲ Ἰωσήφ. .... ἀνέβλεψα εἰς τὸν  
 οὐρανὸν καὶ εἶδον τὸν πόλον τοῦ οὐ-  
 ρανοῦ ἐστῶτα καὶ τὰ πετεινὰ τοῦ οὐ-  
 ρανοῦ τρέμοντα· καὶ ἐνέβλεψα ἐπὶ  
 τὴν γῆν καὶ εἶδον σκάφην κειμένην  
 καὶ ἐργάτας ἀνακειμένους, καὶ ᾗσαν  
 αἱ χεῖρες αὐτῶν ἐν τῇ σκάφῃ, καὶ

οἱ αἵροντες οὐκ ἀνέφερον καὶ οἱ προσ-  
 φέροντες εἰς τὸ στόμα οὐ προσέφερον, ἀλ-  
 -λὰ πάντων αὐτῶν ἦσαν τὰ πρόσωπα  
 ἄνω βλέποντα· καὶ εἶδον πρόβατα  
 ἐλάνυόμενα, καὶ τὰ πρόβατα εἰσ-  
 τήκει· ἐπῆρε δὲ ὁ ποιμήν τοῦ πατ-  
 -άξαι αὐτὰ καὶ ἡ χεὶρ αὐτοῦ ἔσ-  
 τη ἄνω· καὶ ἀνέβλεψα εἰς τὸν χεῖμ-  
 -αρρον καὶ εἶδον ἐρίφους, καὶ τὰ στό-  
 ματα αὐτῶν ἐπικείμενα τῷ ὕδατι καὶ  
 μὴ πίνοντα, καὶ πάντα ὑπὸ ἐκπληξιν  
 ὄντα. — ترجمہ — و (یوسف) مغادرۂ یافتہ و پرا

(یعنی مریم را) در آن داخل ساخت ..... و من یوسف .....  
 در آسمان بالا نگریشتم دیدم که قطب فلک ایشان را و پرندگان  
 هو الرزانشد و بر زمین افکنده دیدم که ظرفی نهاده شده  
 و علمه ها خوابیده اند و دستهای ایشان در ظرف می باشد  
 و آنانیکه بر میپا دارند بر نمی دارند و آنانیکه بدهان می اندازند  
 نمی اندازند بلکه چهره همه ایشان بسوی بالای نکرده دیدم

کوسفندان رانده میشوند و افسانه اند و شبان برپا شد  
 ناآنها را بزند و دستش بالا ماند - و دیوی رودخانه نظر افکنده  
 بزغالها دیدم و دهانهای آنها بر بالای آب او چینه او نمی نوشتند  
 و همه چیز در جرث افشاده است انتهای

(واضح باد که این افسانه اصل آن حکایتی است  
 که در روضه الاحیاء نسبت بولادت حضرت محمد و آن عجایب که  
 در آن وقت بوفیج پیوسته باشد مندرج است)

و آنچه در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۳)

(الی ۲۴) درباره درخت شریما که میوه خود را بحضرت مریم بخشید  
 و غیره از کتابی جعلی مستقر به حکایت تولد مریم و طفولیت و فی  
 ماخوذ است زیرا در آن کتاب (فصل ۲) چنین مندرج است  
 - اما در روز سوم بعد از حرکت کردش واقع شد که مریم در  
 بیابان از زحمت شدت آفتاب خسته گردید پس چون درختی  
 دید به یوسف گفت - اندک زمانی زهر سابه این درخت آرام  
 کنیم - و یوسف شنافه و برابری نزد آن فخر رسانیده از مرکب پائیز  
 آورد - و چون مریم خسته بود دیوی آن فخر نظر افکنده و آنرا  
 از میوه ملویده یوسف گفت - آرزو دارم که اگر ممکن باشد  
 چیزی از میوه این فخر بگیرم - و یوسف و برادر گفت - نعت میکنم

که توان بر امپکوئی چونکه می بینی که شاخه های این نخل چیده در بلند  
وامان در باره آب پنهان است اندیشناکم زیرا الان در مشکهای ما  
تمام شد و جانی نداریم که از آن بتوانیم آنها را پر ساختن فشنک  
خود را فروشانیم - انگاه عیسی طفل با چهره شادمان در اخوشر  
مادر خود مریم باکره بوده به نخل گفت - ای درخت شاخه های  
خود را پائین آورده از سبزه خوش مادر مرا نازده بساز - فی الفور  
نخل عجب و این قول سر خود را ناب کف پاهای مریم پائین آورد و همه  
ایشان آن میوه ها پراکد داشت از آن چیده نازده کشند - و بعد  
از آن چون جمع میوه اش چیده شده بود درخت هنوز هم میوه  
چونکه منتظر این بود که بکند آن شخصیکه از حاکم پائین آمده بود  
برخیزد - انگاه عیسی بدان گفت - ای نخل برخیز و خاطر جمع دار  
و همدرد درختان من باش که در بهشت پدرم است اما از درخت  
خود چشمه که در زمین پنهان است بکشاویکند که آب برای شکری  
ما از آن سر چشمه جاری گردد - و نخل فی الفور راست شد و  
جویبارهای آب بسیار شفاف خنک پنهان است شیرین از میان  
ریشه هایش صادر شدن آغاز نمود - و چون آن جویبارهای  
آبرادیدند بفرج عظیم شادمان کشند و ایشان با هم چهار پادشاه  
و ملازمان خود سرباب شده خدا را شکر نمودند انتهای -

و ما بین این افسانه و آنچه در قرآن مندرج است فقط این تفاوت  
 کمی است که بر حسب قرآن این چیز عجیب در وقت تولد مسیح  
 واقع شد اما بر حسب آن حکایت قدیم آن امر در جنبه که بود  
 و سرای قدیمی بعد از آن بسوی مصر سفر میکردند و فوج پیوسته

(۳) قصه طفولیت حضرت عیسی - در

سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۱ و ۴۳) مرقوم است که

فرشته قبل از ولادت حضرت عیسی گفت - رَبِّکُمُ النَّاسَ

فِي الْمَدَدِ ... اِنِّیْ قَدْ جِئْتُکُمْ بِاٰیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اِنِّیْ اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ

الطَّیْنِ کَهَشَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفِخُوْا فِیْهَا فَيَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ -

**ترجمه** - و سخن میگوید مردم را در کهوآره ... من بخفم

آدم شما را به نشانه از پروردگار آن که من آفرینم برای شما

از گل مانند هشت پرند پس بدم در آن پس میشود مرغی باذن

خدا - و همین در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱ و ۱۱۱)

مکتوب است - اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِیْسٰی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْکَ

وَعَلٰی وَالِدَیْکَ اِذْ اَنْدَلْتُ بِرُوحِ الْمُدِّیْسِ کَلِمَ النَّاسِ فِی الْمَدَدِ

و کلاماً و اِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَ وَ التَّوْرَآةَ وَ الْاِنْجِلَ

وَ اِذْ خَلَقُ مِنْ الطَّیْنِ کَهَشَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِیْ فَتَنْفِخُ فِیْهَا فَتَکُوْنُ طَیْرًا

اِذْنِیْ وَ یُبْرِئُ الْاَلْمَکَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِیْ وَ اِذْ تُخْرِجُ

الْمَوْتُ يَأْذِنُ وَإِذْ كَفَنْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتُهُمْ  
بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْخَرٌ مِنْهُمْ -

**ترجمه** - چون گفت خدای عیسی میرمیرم یاد کن نعمت مرا  
بر خودت و بر مادرت و فیکه مدد کردم ترا بروح پاکی سخن  
میکردی مردم ما نژاد رکھواره و در موی و هنکا مکه تعلیم داد  
ترا کتاب و حکمت و نور اده و انجیل و هنکا مکه مپساختی از  
کل مانند شکل مرغ باذن من پس مپد مپدی در آن پس مپشد  
مرغی بفرمان من و به مپکد انپدی کور مادر زاد و پپس را بفرما  
من و هنکا مکه بیرون آوردی مردم کا ترا بفرمان من و هنکا می  
که باز داشتم بنی اسرائیل را از نو و فیکه آمدی ایشان را با معجزات  
پس گفتند انا که کافر شدند از ایشان نیست این مکر جادوی  
اشکار - واضح باد که همه این چیزها نه از انجیل بلکه از بعضی کتب  
جعلی منتخب کرده است زیرا در آنچه قبل مذکور شد دیدیم  
که ذکر آن خطاب موهوم عیسی طفل بد رخت خرما اصل این  
کاست که دی در رکھواره نطق نمود - و درباره آن مجرّه زند  
ساختن پرند از کل معنی نمائاد که آن چیز از کتاب یونانی جعلی  
مستی به بشارت نومای اسرائیلی اخذ شده است زیرا در آن  
کتاب باطل فصل ۲ چنین مندرج است - ۲۵ ۲۵۵۲۵

παιδίον, ὁ Ἰησοῦς, πενταετὴς γενόμενος,  
 οὐ, παίζων ἦν ἐν διαβάσει ῥύακος, καὶ  
 τὰ ῥέοντα ὕδατα συνήγαγεν εἰς λάκ-  
 κους, καὶ ἐποίει αὐτὰ εὐθέως καθαρὰ,  
 καὶ λόγῳ μόνῳ ἐπέταξεν αὐτά. Καὶ  
 ποιήσας πηλὸν τρυφερὸν ἐπλάσεν ἐξ  
 αὐτοῦ στρουθία ιβ'· καὶ ἦν σάββατον  
 ὅτε ταῦτα ἐποίησεν. Ἦσαν δὲ καὶ ἄλ-  
 -λα παιδιά πολλὰ παίζοντα τῶν αὐ-  
 -τῶ. Ἰδὼν δέ τις Ἰουδαῖος αἱ ἐποίει  
 ὁ Ἰησοῦς, ὅτι ἐν ταββάτῳ παίζων, ἀπ-  
 -ῆλθε παραχρήμα καὶ ἀνῆγγειλε  
 τῷ πατρὶ αὐτοῦ Ἰωσήφ, Ἰδοὺ τὸ  
 παιδίον σου ἐστὶν ἐπὶ τὸ ῥύακος,  
 καὶ λαβὼν πηλὸν ἐπλάσε πουλῖα  
 ιβ', καὶ ἐβεβήλωσε τὸ σάββατον. Καὶ  
 ἐλθὼν ὁ Ἰωσήφ ἐπὶ τὸν τόπον, καὶ ἰδ-  
 ῶν, ἀνέκραξεν αὐτῷ λέγων, Δις



τί ταῦτα ποιεῖς ἐν σαββάτῳ. ὁ οὐκ ἔξε-  
 εστι ποιεῖν; Ὁ δὲ Ἰησοῦς συγκρατήσας  
 τὰς χεῖρας αὐτοῦ ἀνέκραξε τοῖς  
 στρονθίοις καὶ εἶπεν αὐτοῖς, Ὑπάγετε.  
 Καὶ πετασθέντα τὸ στρονθία ὑψήσαν  
 κρούοντο. Ἰδόντες δὲ οἱ Ἰουδαῖοι  
 ἐθαμβήθησαν, καὶ ἀπελθόντες δια-  
 γησονται τοῖς πρῶτοις αὐτῶν ὅπερ  
 εἶδον πεποιημένα τὸν Ἰησοῦν.

**ترجمہ** - ابن طفیل عیسیٰ نجیساہ بوده دورہ کھنڈر جو بیاری  
 بازی میگرد و آجہای جابر پدر کو دالہا جمع کرده فی النور انھار  
 پاک میگردانند و بعضی بعضی انھارا امر فرمود - وفد ری خاک  
 نر ساخته دوازده کھشک از آن درست نمود و سبت بو د  
 و فیکہ این چیز ہارا کرد - و بسیار الحفال دیگر نیز باوی بازی  
 میگردند و شخص یہودی چون انچہ را کہ عیسیٰ کرد دید کہ در  
 سبت بازی می کند فوراً روان شد بہ پدرش یوسف گفت  
 - اینک پسر تو بر سر جو بیار میباشد و کل کمرشہ دوازده پرنده  
 ساحلہ است و سبت را آلودہ گردانیدہ - و یوسف بدانجا

آمد و دیده بوی بانك زده گفت - چرا در سبب این کارها را  
 که کردن آنها جایز نیست میکنی - و عیسی دستهای خود را  
 بهم زده و به کفشک ها انداد داده بد آنها گفت - بروید - و  
 کفشکها پرواز نمودند و جبک جبک کنان روانه شدند و چون  
 بهود اینرا دیدند متعجب گشتند و در فتنه آن اعمال را که دیده بودند  
 که عیسی کرده است بمقتضای خویش بیان کردند انهمی - و  
 تمام این افسانه در کتاب باطل عربی مستی به انجیل الطفولیه  
 فصل ۳ و بطور دیگر در فصل ۴ عم نیز یافت میشود زیرا که آن  
 جزء آن کتاب از بشارت نوهای اسرائیلی مأخوذ است -  
 و اما درباره آنکه حضرت عیسی در کھواره مشکلمه شده باشد در  
 سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۲۹ الی ۳۱) مکتوب است که چون  
 قوم حضرت مریم و برادران مت می نمودند آنگاه او اشاره کرد و  
 حضرت عیسی نا از وی جوابی بیابند و چون ایشان پرسیدند  
 - كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (یعنی - چگونه سخن  
 گوئیم با آنکه باشد در کھواره کودکی) پس حضرت عیسی جواب داده  
 بدیشان گفت - اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اِنِّیْ الْكِتَابُ وَجَعَلَنی نَبِیًّا  
 - **ترجمه** - بدرستی که منم بنده خدا آمد مرا کتاب و کرد  
 مرا پیغمبر - و در انجیل الطفولیه فصل اول چنین مندرج است

قد وجدنا في كتاب يوسف فوس رئيس الكهنة الذي كان على  
 عهد المسيح وقد قال اناس انه فابا فاما قال هذا ان يسوع تكلم وهو  
 حين كان في المهد وقال للمريم امه انت انا هو يسوع ابن الله الكلام  
 الذي ولدني كما بشرك جبرائيل الملاك وابي ارسلني لخلاص العالم  
**ترجمه** - در كتاب يوسف فوس رئيس كهنة كه در زمان مسيح  
 بود و مردم ميگويند كه او فابا فامى باشد فافته ايم كه او گفت كه عيسى  
 هنگاميكه در كهواره بود تكلم نموده به مادر خود مريم گفت - بدرستي  
 من عيسى پسر خدا و آن كلمه هستم كه تو مرا زاييده چنانكه جبرائيل  
 فرشته تو مرده داد و پدر من مرا براى نجات جهان فرستاده است  
 و اگر اينرا با فرآن مغايله كنيم ظاهر ميشود كه  
 حضرت محمد در اينجا آن الفاظ و هي را كه بحضرت عيسى نسبت داده  
 بر حسب اعتقاد و تعليم خود ثبت بل کرده است - اما پشتك و  
 شبهه حضرت محمد اين حكايه را از آن كتاب جعلي اخذ نموده -  
 و اگر شخصي پرسد كه - آن امر بچه طور ممكن بوده در جوايش ميخوا  
 گفت كه اين كتاب از قطبي بعرب ترجمه شده است و چون مادريه  
 قطبيه در همان كنيزكهاى حضرت محمد بود البته حضرت محمد اين  
 افسانه را از آن زن نادان شنیده كان برد كه اين داستان در انجيل  
 اصلى خفي مرقوم است پس از آن سبب آنرا مديريه ثبت بل داده .

داخل مژان گردانید - و اما ممکن نیست که این ششم حکایتها را  
 باشد زیرا از انجیل یوحنا (باب ۲ آیه ۱۱) ثابت میشود که حضرت  
 عیسی در وقت طفولیت هیچ معجزه بجا نیاورد زیرا در باره معجزه  
 که چون پیشتر از سی ساله بود بعمل آورد مکتوب است که آن کار عجیب  
 شروع و ابتدای معجزاتش بود پس ظاهر است که قبل از آنوقت هیچ  
 معجزه از وی بوقوع نرسیده بود - اما سایر معجزات حضرت عیسی  
 که در مژان مسند برج است جز آنکه گفته شد و آنچه در ذیل نسبت  
 به مائده مذکور است البته راست و برحق میباشد چونکه مطابق  
 دارد با آنچه در انجیل اربعه مرقوم است

و آنچه در باره مائده در مژان یافت میشود این است

اَوْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ هَلْ بِيْطَ طَبْعُ رَبِّكَ اَنْ يُنْزِلَ  
 عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اَنْتُمْ وَاللّٰهُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ فَاَلَا  
 تُرِيْدُوْنَ اَنْ نَّآْكُلْ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُوْنَ  
 عَلَیْهَا مِنَ الشّٰهِدِيْنَ قَالَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا  
 مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ نَكُوْنُ لَهَا عِيْدًا وَّلَاوَلِيًّا وَاٰخِرُنَا وَاٰبَةُ مِنْكَ  
 وَارْزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ قَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مُّرِيْدُهَا عَلَيْكُمْ

سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۲ الی ۱۱۵) - ترجمه -

چون گفتند حواریان ای عیسی پیر مریم آیا میتوانی پروردگار تو که

فرو فرسند بر ما خوان طعام آراسته از آسمان گفت پیر هیند  
از خدا اگر هیند از گردندگان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و  
بیاد آمد دل‌های ما و میدانیم که به تحقیق راست گفتی بیا و باشیم  
بر آن از شاه‌دان گفت عیسی پسر مریم با خدا پاپروردگار ما  
فرو فرست بر ما خوانی طعام از آسمان که باشد ما را عهدی از  
برای اول ما و آخر ما و معجزه از نو در روزی ده ما را و ثوابی بجزین  
روزی دهندگان گفت خدا بدرسنه که من فرو فرستنده ام انرا  
بر شما۔ البتہ ذکر این معجزه در هیچ کتاب مسیحی یافت نمیشود و  
همانا این امر عجیب هرگز بوقوع نرسیده است اما اصل این  
حکایت را در عهد جدید می‌یابیم زیرا در انجیل متی (باب ۲۴ آیه  
۲ الی ۲۹) و در انجیل مرقس (باب ۱۴ آیه ۱۷ الی ۲۵) و در انجیل  
لوقا (باب ۲۲ آیه ۱۴ الی ۳۰) و در انجیل یوحنا (باب ۱۳ آیه  
۱ الی ۳) ذکر آن عشاء دینی است که حضرت عیسی با حواریان  
خود در شب آخری زندگانی دنیوی خویش تناول فرمود و  
مسیحیان حقیقی از آن ایام تا بر زمان ما برای یادگاری آنوقت  
عادی هستند که بر حسب حکم وی عشاء دین را اکثر اوقات  
معمول دارند۔ و ذکر مآئده یعنی خوان حضرت عیسی در انجیل  
(باب ۲ آیه ۳۰) باین الفاظ یافت میشود۔ نادر ملکوت من از

خوان من بخورد و بنوشید و بر کرسیها نشسته برد و ازد  
 سبط اسرئیل داوری کنید - و اگر استفسار کرده شود که اصل  
 اسلام چرا میگویند که آن مائده از آسمان نازل شد جواب این است  
 که شاید ایشان در فکر آن رؤیائی میباشند که در کتاب اعمال  
 رسولان مندرج است که در آنجا (باب ۱۰ آیه ۱ الی ۱۶) چنین  
 مکتوب است پطرس پیام خانه برآمد نادعا کند و واقع شد که کرسنه  
 شده خواست چیزی بخورد اما چون برای او حاضر میکردند بچود  
 او رازخ نمود پس آسمان را گشاده دید و طرفی را چون چادری بر ز  
 بچهها گوشه بسته بوی زمینی او بچنه بر او نازل میشود که در آن  
 هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمینی و مرغان هوا بودند  
 و خطاب بوی رسید که - ای پطرس برخاسته ذیچ کن و بخور -  
 پطرس گفت - حاشا خداوند از پر چیزی ناپاک با حرام هرگز نخورده  
 - بارد بگو خطاب بوی رسید که - آنچه خدا پاک کرده است نو  
 حرام بخوان و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف با آسمان  
 بالا برده شد - ولی این فقط رؤیا بود و نیست - پس اصل انحراف است  
 مائده باید همین اشیاء باشد

الآن لازم است بعضی چیزهای دیگر را  
 بنزد که در قرآن درباره حضرت عیسی و مادرش حضرت مریم مندرج است

بیان کنیم تا اصل و سرچشمه آنها را بفهمیم - و از انجمله این است  
 که در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۱۱۷) مکتوب است -  
 وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ تُلِكُ لِلنَّاسِ الْخِزْيُونِ وَ  
 أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْح - **ترجمه** - و چون گفت خدا  
 ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته ای مردم ما را که مرا که پدر من و مادر من  
 دو خدا غیر از خدا **الح** - و مثل این نیز در سوره نساء (یعنی سوره  
 ۴ آیه ۱۶۹) مکتوب است - يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ  
 وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ  
 وَكَلَّمْنَاهُ النَّبَاهُ إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا  
 ثَلَاثَةٌ إِنَّهُمْ خَبَرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ  
 وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا -  
**ترجمه** - ای اهل کتاب غلو نکنید در دینتان و مکتوبید  
 بر خدا مکر را سنی جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم فرستاده  
 خداست و کلامش انداخت آنرا بوی مریم و روحی از آن پس بگرفت  
 بخدا و پیغمبرانش و مکتوبید سه اند باز اینست که بجهت است برای  
 شما جز این نیست خدا خدا نیست بکنانتر هست او که باشد  
 مرا و در زندگی مرا و راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است  
 و بیست خدا و کمال - و نیز در سوره مائده (یعنی سوره ۵ آیه ۷۷)

چنین مرفوم گشته است - لَعَذَابُ الَّذِينَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ  
ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ - **ترجمه** - هر آینه بخشود کافر  
شدند آنانکه گفتند که خدا سوم سه ناست و نیست هیچ خدائی  
مگر خدای یگانه و اگر باز نه ایستند از آنچه میگویند هر آینه مس  
خواهد کرد آنانکه کافر شدند از ایشان عذاب دردناک - و از این  
آیه ها هویدا است که حضرت محمد چنانکه جلال الدین و یحیی گفته اند  
از بعضی مسیحیان بدعتی شنیده بود که بر حسب گمان ایشان سه  
هست یعنی خدا یغالی و حضرت مریم و حضرت عیسی - و در رد  
آن تعلیم کفرانه در قرآن بارها مکتوب است که خدا واحد است و هر  
هم از نوره و هم از انجیل اطلاع دارد میداند که عقیده وحدانیت  
ذات پاک الهی اصل و بنیاد دین مسیحی میباشد چونکه در تورا  
(کتاب نشئه باب ۱۲) مرفوم است - ای اسرائیل بشنو  
یهوه خدای ما یهوه واحد است - و در انجیل مرقس (باب ۱۰ آیه  
۲۴) خود حضرت عیسی این آیه را اثبات کرده آنرا یکدنام  
نصدیق میفرماید - و هیچ مسیحی حقیقی هرگز مفر الوهیت حضرت  
مریم نبوده است اما حقیقت است که در بعضی اجزاء کلیسا مسیحی  
عبادت حضرت مریم و دخول یافته است که عین بت پرستی میباشد



و اگر چه آن عبادت بالکل برخلاف احکام الهی و بضد تعلیم کتاب  
مقدس است اما مطابقت کلی دارد با آنچه درباره حضرت مریم در  
بعضی از آن کتابهای جعلی که حضرت محمد آنحکامتها پراکند کرده  
از آنها اقتباس کرده است

در سوره نساء (یعنی سوره ۴ آیه ۱۵۷)

در باره یهود مکتوب است که ایشان گفتند - اِنَا مَثَلْنَا الْمَسِيحَ  
عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا مَثَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ  
لَهُمْ ..... وَمَا مَثَلُوهُ بِعَيْنٍ اَبْلَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا  
حَكِيمًا - **ترجمه** - ما گشتیم مسیح عیسی پسر مریم را پیغمبر خدا  
و نکشتند او را و بدار نکشیدند او را ولیکن شبیه کرده شده شد  
مرا آنها را ..... و نکشتند او را پیغمبر بلکه بکشیدند او را خدا بخواه  
او و باشد خدا غالب درست کردار - و در اینجا تعلیم قرآن بضد  
تمام کتب انبیا و حواریین است اما با تعلیم بعضی از بدعتیان  
مطابقت کلی دارد زیرا یکی از علمای قدیم مسیحی ایرینیوس نام ما را  
مطلع میسازد که بیلیدینس که یکی از رؤسای بدعتیان قدیم بود  
همین اعتقاد را بشاکردن خودی آموزانید - و ایرینیوس در  
بارۀ بیلیدینس میگوید که آن شخص در خصوص حضرت عیسی چنین  
تعلیم میداد - Neque passum eum; et Simonem

quendam Cyrenæum angariatum portasse crucem eius pro eo; et hunc secundum ignorantiam et errorem crucifixum, transfiguratum ab eo, uti putaretur ipse esse Iesus. — ترجمہ — واودردند بد و شخص  
 فتر وانی شمعون نام مجبور شده صلیبش را برای وی حمل نمود  
 و این شخص چون از وی صورتش تبدیل نموده شده بود نامردم  
 گمان بریند که او عیسی میباشد بر حسب این نادانی و غلط مصلو  
 کت انتہی — پس هویدا است که حضرت محمد این عقیده را از  
 مردمان آن بکشد پس بدعتی آموخته است اگر چه هر که منکر  
 مصلوب شدن مسیح میباشد با همه انبیاء و حواریین مقاومت  
 مینماید چونکه انبیاء از قبل نبوت کرده کشتند که مسیح موعود  
 می باید بداند و جان عزیز خود را فدا کرده کفار و کافیه کافی برای  
 گناهان جمیع بنی نوع بشر بگذرانند و حواریین نیز شهادت داد  
 گفتند که ما حاضر بوده ایم و خود دیدیم که نجات دهند  
 ما بر صلیب کشیده شد — اما حضرت محمد این را ملتفت نشد  
 که آن قول باطل آن شخص بدعتی با گمان دیگر وی مرتبط شده است  
 و آن این میباشد که حضرت عیسی لباس بشریت را فی الحقیقه بر

نکرده بلکه فقط شبیه بدنی که وجود حقیقی نداشت پذیرفته بود  
 و از آنجهت ممکن نبود که او تولد یابد یا درد بیند یا مصلوب شود  
 بلکه مردم را فریفت تا ایشان گمان برند که وی مثیل این اموات <sup>است</sup> کرده  
 - و لکن این تعلیم فاسد بالکل ضد قرآن و انجیل است - لهذا  
 قبول کردن جزئی از اوهام بسیار پیش و رد کردن اصول حکمت  
 باطله کفرانه وی برای حضرت محمد مناسب نبود چونکه اگر اصول  
 هر تعلیم رد شود البته تمام آن عبادت منهدم میگردد و اگر اصول  
 باطل باشد پس فرو عایش بچه طور ثابت میماند و اما ظاهر است  
 که حضرت محمد چنین کرده این آیه را داخل قرآن خود ساخت  
 اهل اسلام بر آنند که حضرت عیسی شاگردان  
 خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگرستی به احمد باشند و  
 در اثبات آن گمان آیه از قرآن پیش می آورند که در سوره صف  
 (یعنی سوره اء آیه ۷) یافت میشود و آن این است - وَ اِذْ قَالَ  
 عِيسٰیٰ بَنُ مَرْیَمَ يَا بَنِي اِسْرَآئِیْلَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ الْبَکْرُ الْمُصَدِّقًا لِّمَا  
 بَیْنَ يَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مَبَشِّرًا بِرَسُوْلٍ مِّنْ بَعْدِیْ اِنَّمَآ اَخَذْتُ  
**مِرْجَہ** - و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل  
 بدرستی که من فرستاده خدا بوی شما تصدیق کننده مرا آنچه را  
 میبانه در دو سعت من است از تورا و بشارت دهنده بر سولی

که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است - و البته این آیه  
 اشاره می نماید بجوی آنچه دربارهٔ فارقلیط (Παρακλητος)  
 در انجیل یوحنا (باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیه ۲۶ و باب  
 ۱۶ آیه ۷) مکتوب است اما هر که آن با بهار ابادقت تمام بخواند  
 می بیند که ذکر هیچ نبی آینده در انجا یافت نمی شود بلکه آنچه را که حضرت  
 عیسی فرمود دربارهٔ روح القدس گفت چنانکه در آیه های مذکور  
 بیان شده است و آن وعده مسیح روزی چند بعد از صعودش  
 با تمام رسیده که بیان شکستش و نزول روح القدس بر حواریین در  
 کتاب اعمال رسولان (باب ۲ آیه اول الی ۱۱) مندرج است -  
 و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت میشود این است که اهل عرب  
 معنی این لفظ Παρακλητος (یعنی فارقلیط) را ندانسته گمان  
 بردند که ترجمه آن احمد میباشد اگر چه هر آینه معنی آن لفظ یونانی  
 شکلی دهنده است - اما لفظی دیگر در زبان یونانی هست که بمثل  
 اجنبیان صدایش از صدای Παρακλητος (پارا کلهطوس)  
 چندان تفاوت ندارد یعنی Περικλυτος (پری کلهطوس) که معنی  
 آن لفظ پنهان نامدار و با بسیار ستوده می باشد و میتوان  
 گفت که شخصی از اهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن  
 سبب اشتباه کرده گمان برد که معنی پاراکلهطوس (پارا فارقلیط) احمد  
 است

و حال آنکه این اشنباه مثل آنست که شخص عجبی همان برد که در عزت  
 ما بین خریب و قریب هیچ تفاوت نیست زیرا اهل ابران عموماً  
 تلفظ حرف غین را مشکل شمرده اند مثل ف میگویند - و معلوم است  
 که مانع نقاش در ایام مذکور در ابران برپا شده و ادعای نبوت کرده  
 گفت - من آثار فلان هستم که مسیح بروی شهادت داد - اما  
 مسیحیان ادعای او را قبول نکردند زیرا ایشان از تعلیم انبیل  
 خود واقفیت تمام داشتند و بخوبی میدانستند که مسیح وعده  
 آمدن هیچ نبی صادق و انداده است

در احادیث مندرج است که حضرت محمد گفت  
 که چون عیسی از آسمان نزول خواهد فرمود بر روی زمین تا  
 چهل سال زیست خواهد نمود وَ تَزَوَّجُ یعنی عروسی خواهد کرد  
 (عرائس المجالس صفحه ۵۵۴) و هر که از کتاب مقدس واقف  
 باشد اصل این غلط را می فهمد و آن اینست که در کتاب مکاشفه  
 (باب ۱۹ آیه ۷ الی ۹) مکتوب است - شادی و وجد نمایم و او را  
 نمیدانیم زیرا که نکاح برده رسیده است و عروس او خود را  
 حاضر ساخته و با و داده شد که بکشان پاک و روشن خود را بپوشاند  
 زیرا که آن کسان عدالتهای مقدسین است و مرا گفت - بنویس  
 خوشحال آنانکه بیزم نکاح برده دعوت شده اند انتهی -

ولکن اگر استنفاذ کنیم که آن عروس کبک جواب این سؤال را در باب ۲ آیه ۲ می یابیم چنانکه چنین مکتوب است - شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود آراسته است - پس می بینیم که آن عروس مذکوره عبارت از کلیسای مقدس است یعنی جماعت مسیحیان حقیقی میباشد که در دهان وقت بزمن بر می گردند و آن نکاح مراد از آن دوستی و اتحاد کامل است که ما بین مفسر و تاجیدش خواهد بود - پس اصل آن حدیث محض استنباط می باشد

و چون در احادیث و تفاسیر بر حسب سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۴۸) - يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (یعنی ای عیسی پدر سبک من مبراشده نوام) گفته میشود که حضرت عیسی بعد از مراجعت خود و وفات خواهد یافت البته این امر برخلاف تعلیم کتاب مقدس است زیرا در کتاب مکاشفه (باب اول آیه ۱۷ و ۱۸) خود حضرت عیسی فرموده است - من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابد آباد زنده و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است - اما اصل آنچه در احادیث یافت میشود این الفاظ ذیل می باشد که در فَقِصَّةِ

آيِنَا الْقَدِيْمِ النَّبِيِّ يُوسُفَ النَّجَّارِ (باب ۳۱) درباره خنوخ و  
 الیاس گفته شده است که هر دو بدون مردن بآسمان صعود  
 نمودند - بِذَیْقِ الْأُولَئِكَ بَأْتُوا إِلَى الْعَالَمِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فِي يَوْمِ  
 الْقَلَقِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَةِ وَالْفَيْفِ وَبِهَوْنُوا - **ترجمه** -

لازم است برای ایشان که بجهان در آخر زمان در روز رحمت  
 نرس و مضطرب و تنگی بپایند و بجهند - و نیز در کتاب جعلی فطی  
 مستقی به حکایت خفث بن حضرت مریم درباره خنوخ و الیاس چنین  
 مرقوم است  $\Delta \Delta \Delta \Delta \text{ } \mu \alpha \iota \kappa \epsilon \chi \omega \sigma \tau \eta \iota \text{ } \epsilon \rho \omega \sigma \tau$   
 $\epsilon \rho \omega \tau \text{ } \pi \epsilon \text{ } \epsilon \chi \epsilon \mu \tau \text{ } \pi \iota \text{ } \mu \epsilon \phi \mu \sigma \tau$   
 $\epsilon \pi \delta \delta \epsilon$  - **ترجمه** -

اما این دیگران بر ایشان هم واجب است که آخر الامر ذائقه موت را  
 بچشند - انتمی - و چون اصحاب حضرت محمد این چیز را از خواستگان  
 این کتابهای باطل شنیده بودند البته گفتند که حضرت عیسی  
 نیز مثل خنوخ و الیاس باید ذائقه موت را بچشد و چون گمان  
 بردند که او بدون مردن بآسمان صعود نموده است پس گفتند  
 که البته چون مراجعت میفرماید بعد از اندکی وفات خواهد  
 یافت پس آن سوره را بر حسب این گمانشان تفسیر نمودند و نیز  
 در سوره عنکبوت (یعنی سوره ۲۹ آیه ۵۷) مکتوب است **كُلُّ**  
**نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** که این را نیز در اثبات قول خود پیش میآورند

و همین الفاظ در سوره آل عمران (یعنی سوره ۳ آیه ۱۸۳) نیز یافت  
میشود

(۴) ذکر چند مطلب مختصر دیگر که از کتبهای مسیحیان  
بازرئینفات بدعنوان اخذ شده است - و از آنجمله این است  
که در احادیث مردیست که چون خدا باری خواست حضرت آدم  
بیا فرزند یکی بعد از دیگری از فرشتگان مقرر برافرسناد تا  
قبضه از خاک زمین بگیرد و آخر الامر عزرائیل پائین آمده - دست  
خود را فر از کرد و از همه روی زمین قبضه خاک برگرفت و بیاورد  
و گفت خدا پائیندانی اینک آوردم (خصص الانبیاء صفحه ۱۱) - و ابو  
الغدا از کامل ابن اثیر میگوید - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّيْهُمُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى  
خَلَقَ آدَمَ عَمَّ مِنْ قُبْضَةٍ قَبْضَتَاهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ ..... وَأَمَّا نَسِئُو  
آدَمَ لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ آدَمِ الْأَرْضِ - ترجمه - پیغمبر صلعم  
گفت بدرستی که خدا باری آدم ع را از مثنی که آنرا از تمام زمین  
گرفت بیا فرزند ..... و جز این نیست که او مستی بآدم بوده است  
زیرا که از آدم زمین آفریده شد - و اینکه فرشته از آسمان برای  
گرفتن خاک پائین آمد و (چنانکه در احادیث است) آن مشت  
خاک را از زمین خواست اینهمه از نوشتهجات شخص یونانی بدعنوان  
که مستی بر مرفیون بود ملخوذ گشته است زیرا یکی از مصنفین



مَدِیْنَتِیْنِ اَرَامْنَه بَرَزْنِیْنِ نَامِ اِبْنِ الْفَاظِ فَبِلْدَا اَزْ کِتَابِ هَمَانِ شَخْصِ

بَدْعِیْنِ اَقْبَاسِ کَرْدَه اسْت - Եւ տեսեալ օրինացն

աստուծոյ Բէ գեղեցիկ Ե աշխարհս, խորհեցաւ

առնել 'ի սմ արդ: Եւ իջեալ առ Գիւղն

երկիր, ասէ. տուր ինձ 'ի կաւոյդ քուհէ,

Եւ յինէն տա՛մ ոգի: . . . . . Տուեալ նահ Գի

ւղետն արկրէ իւրէ, ստեղծ զնա փշե

աց ի նա ոգի: . . . . . Ե վասն արնորիկ ան-

ուանեցաւ Կաւոյ, զի 'ի կաւոյն արարաւ:

(کتابتَر د بد عنهاباب ۴) - ترجمه - و خدای ثوراه

چوندید که اینهمان خوب صورت است مصمم شد که انسانرا

از آن بسازد و نزد ماده در زمین نازلشده گفت چیزی از

خال خود را بمن بده و از خودم روح خواهم داد..... و چون ماده

چیزی از زمین خود را بوی داد او را آفرید و روح را در وی

دمید..... و از این سبب بآدم مصمم شد که از خال ساخته

گردیده بود انتهی - و بر حسب کمان فاسد مرفیون اشخصیکه

او را خدای ثوراه مینامند که او را کرا برای آفرینش انسان

از زمین برداشت فرشته است و منی زیر امیکه میزند که ثوراه از

جانب یکی از فرشتگان که دشمن خداست نازل کردید  
 - و آن فرشته رابرت العالمین و خالق مخلوقات و رئیس اینها  
 می نامیدند که آخرین این القاب را (یعنی رئیس این جهان) از انجیل  
 گرفته بودند چنانکه شیطان ملقب با این لقب است (ببین انجیل  
 یوحنا باب ۴، آیه ۴) و اهل اسلام آن آیه را در باره حضرت محمد  
 بیان میکنند و معنی صحیح آنرا نمی دانند - و مرفیون میگویند  
 که آن فرشته ساکن آسمان دوم بود و در اول ندانست که خداست  
هست اما چون از وجود واجب الوجود اطلاع یافت دشمن آن  
خدای غیر معروف کردیده بنا نمود بکوشیدن تا مردم خدای  
حق را شناسند و او را حرمت و عبادت نمایند - و این  
 خیال باطنیه اهل اسلام در خصوص عزرازل میگویند مشایخ  
 کلی دارد که او نیز ساکن آسمان دوم شد - اما تمام مابقی حکا  
 عزرازل را باید در کتابهای زردشیمان ببینیم چنانکه در فصل  
 پنجم این کتاب مفصلاً بیان خواهیم نمود

در سوره مریم (یعنی سوره ۱۹ آیه ۶۹)

ال۷۳) چنین مرفوم گشته است - قَدْ رَبَّكَ لَنُصْرَتُهُمْ وَ  
السَّالْمِينَ ثُمَّ لَنُصْرَتُهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثَاءً ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ  
شِيعَةٍ إِلَهُهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ

اَوَّلُهَا صَلَاتًا وَانْ مِنْكُمْ الْاَوَّلُ دُهُمَا كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَقًّا  
 مَقْضِيًّا ثُمَّ يَنْفِي الَّذِينَ اَتَوْا وَنَدَرُوا الطَّالِبِينَ فِيهَا جِسْمًا **ترجمه**  
 پس پیرو ردگار نو که حشر میکنیم ایشان را بادیوان پس هر آینه حاضران  
 خواهیم کرد پیروان جهنم بزانود را آمدگان پس پیرون میآوریم از  
 هر گروهی هر کدامشان سخت نژند بر خدا از نا فرمانی پس ما ایم و انا  
 نربانا نکه ایشان سزاوارند بآن از راه انداختن و نیست از شما مگر  
 که وارد شوند است آنرا باشد بر پیرو ردگار و اجبی حکم کرده شد  
 پس مبرهانیم آنرا که پرهیزکار شدند و واکذاریم ستمکاران را و آنرا  
 بزانود را آمده - و در بیان این آیه ها مفسرین مختلف الرأی هستند  
 چونکه بعضی میگویند که جمیع مؤمنین هم باید از جهنم عبور کنند  
 و اما شعله ها پیش ایشان را ضرر نمیرساند و دیگران بر آنند که آن  
 عبارت از پل صراط است که جمیع مردم از آن بر بالای جهنم باید  
 عبور کنند - و درباره آن پل چیزی داریم که در فضل یقیم بیات  
 نمائیم و اما در اینجا میگوئیم که شاید این الفاظ انْ مِنْكُمْ الْاَوَّلُ دُهُمَا  
 راجع است بآنچه بعضی از مسیحیان نادان در بیان آیه از انجیل  
 مرقس (باب ۹ آیه ۴۹) و آیه دیگر از رساله اول بفریشتگان  
 (باب ۳ آیه ۱۳) گفته اند چون گمان برده اند که جائی هست که در آن  
 مسیحیان کناهکار با فشر از کناه ها نشان پاک کرده میشوند -

اما اگر این الفاظ مزان فبیشی به پل صراط داشته باشد البته  
این خیال نه از مسلمان بلکه از زردشتیان اخذ شده است  
چنانکه در موضع خود بیان خواهد شد

و ذکر میزان در سوره شوری (یعنی سوره ۴۲)

و نیز در سوره قارعه (یعنی سوره ۱۰۱) یافت میشود چنانچه  
مکتوب است - اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا  
يُؤْتِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (سوره شوری آیه ۱) -

ترجمه - اوست خدايکے فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان

و چه چیز دانا کرد ترا شاید فیا مت نزدیک باشد - و نیز  
مکتوب است - فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ مُعَذِّبٌ رَاضِيٌ  
وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (سوره قارعه آیه ۵ و ۶)

ترجمه - پس اما آنکه گران آمد سنجیده هایش پس اوست

در عیش پسندیده و اما آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس  
مادایش دوزخ است - لازم نیست که در اینجا تمام آنچه را که در

احادیث فبیش بان میزان عظیم مندرج است بیان نمائیم  
زیرا هر شخص آن امور را میداند اما باید استفسار کنیم که اصل

این تعلیم از کجا بوده است - واضح باد که در کتاب جعل است  
مستحق وصفت نامه ابراهیم که اولاد مصر نصیفت شد و بنوا

یونانی و عربی ترجمه شده است و در آن کتاب چیزی به این  
که باید آنرا با آنچه در قرآن درباره سنجیدن حسنات و سیئات  
گفته شده است مقابل کنیم - در آن کتاب چنین مندرج است -  
که چون ملک الموت با مرآهی خواست روح حضرت ابراهیم را بفر  
نماید آن خلیل در خواست کرد که قبل از وفاتش اذن یابد که بحاجه  
آسمان و زمین را مشاهده کند و چون اجازت یافت عروج  
کرده هر چیز را تماشا نمود و چون بعد از چندی داخل آسمان دوم  
گشت آن مبرا را دید که فرشته اعمال سردم را بآن می سجد زیرا در

آن کتاب مذکور چنین مندرج است - *Ἐν μέσῳ τῶν*  
*δύο πυλῶν ἑστῆκε θρόνος . . . καὶ ἐπ' αὐτῷ ἐκάθ*  
*ητο ἁγίος θαύματος, . . . ἔμπροσθεν δὲ αὐ*  
*τοῦ ἵστατο πρᾶπεζα κρυσταλλοειδῆς ὅλος*  
*διὰ χρυσοῦ καὶ βύσσου . ἐπάνω δὲ τῆς τρα*  
*πέζης ἦν βιβλίον κείμενον, τὸ πάχος αὐ*  
*τοῦ πηχίων ἐξ, τὸ δὲ πλάτος αὐτοῦ πη*  
*χέων δεκά . ἐκ δεξιῶν δὲ αὐτῆς καὶ ἐξ ἀρ*  
*ιστερῶν ἵσταντο δύο ἄγγελοι κρατοῦντες χάρ*

-την καὶ μέλανα καὶ κάλαμον. τὸ πρῶ-  
 -τον δὲ τῆς τραπέζης ἐκάθητο ἄγγελος το-  
 -τοφόρος, κρατῶν ἐν τῇ χειρὶ αὐτοῦ βυβλόν-  
 -τις ἐξ ἀριστερῶν δὲ ἐκάθητο ἄγγελος πύρινος  
 ὅλος ἀνιλέως καὶ ἀπότομος, ἐν τῇ χειρὶ  
 αὐτοῦ κρατῶν σάλπιγγα ὕδρον αὐτῆς κατ-  
 -έχων πῦρ πυρφόρον δοκιμαστήριον τῶν  
 ἁμαρτωλῶν, καὶ ὁ μὲν ἀνὴρ ὁ θαυμασιος  
 ὁ καθήμενος ἐπὶ τοῦ θρόνου, αὐτὸς ἔκριν-  
 -εν καὶ ἀπεφῆνατο τὰς ψυχάς· οὐ δὲ δύο  
 ἄγγελοι οἱ ἐκ δεξιῶν καὶ ἀριστερῶν  
 ἀπεγράφοντο· ὁ μὲν ἐκ δεξιῶν ἀπεγράφ-  
 -ετο τὰς δικαιοσύνας, ὁ δὲ ἐξ ἀριστερῶν  
 τὰς ἁμαρτίας· καὶ ὁ μὲν πρὸ προσώπου  
 τῆς τραπέζης, ὁ τὸν βυβλὸν κατέχων, ἐ-  
 -βυβλίασεν τὰς ψυχάς, καὶ ὁ πύρινος  
 ἄγγελος, ὁ τὸ πῦρ κατέχων, ἐδοκίμασεν  
 τὰς ψυχάς· καὶ ἠρώτησεν Ἀβραάμ τὸν

ἀρχιστράτηγον Μιχαήλ· τί ἐστὶν ταῦ-  
-τα ἃ θεωροῦμεν ἡμεῖς; καὶ εἶπεν ὁ ἀρ-  
-χιστράτηγος· Ταῦτα ἅπερ βλέπεις, ὅς-  
-τε Ἀβραάμ, ἐστὶν ἡ κρίσις καὶ ἅντα  
-ποδοῖς. — (وصفت نامۀ ابراهیم صورت اوّل فصل ۲)

**ترجمہ**۔ درمیان آن دو در تختی قائم بود..... و مردی عجیب  
بر آن نشسته بود و میزی که شباهت بلور داشت تماماً از  
طلا و گنجان نازک (بَرّ) قائم و بر روی آن میز کنای میخاده شد  
که مظهر آن شش ذراع و عرض آن ده ذراع و بر طرف راست و چپ  
دو فرشته ایستاده بودند که کاغذ و مرکب و قلم می داشتند و  
پیش روی میز فرشته نورانی نشسته بود که در دست خود مینا  
میداشت و بر طرف چپ فرشته تماماً آتشین و بی رحم و متعبد  
نشسته بود که در دست خود کمر نامیداشت و در آن کمر آتش  
سوزنده که بعبار کناهکاران میباشد میداشت. و خود آن  
مرد عجیب که بر آن تخت نشسته بود ارواح را دآوردی میکرد و  
بر ایشان فتوی میداد و آن دو فرشته که بر دست راست و چپ  
می بودند در دفری مینوشتند آنکه بر دست راست بود اعمال  
عادلان را و آنکه بر طرف چپ بود کناهان را مینوشت و آنکه پیش  
میز بود و آن مینا را میداشت ارواح را می سفید و آن فرشته

آتشین (او که آتش می داشت) ارواح را می آزمود - و ابراهیم از  
 صبا بیل سپه سالار پرسید - این چیزهایی که ما آنجا را می بینیم  
 چیست - و آن - سپه سالار گفت - ای ابراهیم مقدس این چیزها  
 که می بینی دوری و جزا است انتهی - (وصیت نامه ابراهیم ص ۱۲)  
 اول باب ۱۲ - و بعد از آن نوشته شده است که حضرت ابراهیم  
 دید که هر روحی که اعمال حسنه و افعال رذیله او برابر است نه  
 در زمره ناجیان و نه در عدت هلاک شدگان شمرده میشود  
 بلکه در جایگاه مابین هر دو باشد قرار میگیرد - و این امر مثل  
 آنست که در سوره اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۴۴) مکتوب است -  
 وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ

از آنچه گفته شد آشکار میشود که حضرت

محمد آن ذکر مہر انرا که در قرآنست از این کتاب جعلی که نهمینا چہما  
 صد سال قبل از هجرت در مصر تصنیف شده بود اخذ نمود و  
 میتوان گفت که آن اطلاعی را که از آن کتاب بهم رسانید از ما را  
 قطبہ کہ کثیر کش بود حاصل کرد - و اما اصل آن تعلیمی کہ نسبت  
 بآن میزان در وصیت نامه ابراهیم مندرج است نزد کتاب  
 مقدس بلکه در کتابی بسیار قدیمیستی بہ کتاب الأموات یافت  
 میشود - مخفی نمائاد کہ بسیار دفعہ ہای این کتاب الأموات



از بود مذهب مصریان بت پرست گرفته شده است زیرا ایشان  
 گمان برده بودند که آن کتاب تصنیف یکی از نبیهاست که اسم او  
 تھوت بودی باشد و از آن سبب آنرا با نغمه های مردگان در مقبره  
 می خواندند تا اموات از آن کتاب در آخرت هم تعلیم یابند - و در  
 کتاب بر سر فصل ۲۵ تصویر پیت که آنرا در اینجا نقل کردیم - و هر  
 کس بر این تصویر نظر افکند می بیند که دو بت مستقیم حور و آنیو قلب  
 شخص عادل مرده را در برابر او نهاده می بیند و در برابر وی دیگر  
 نشان بتی دیگر است که اورامئات یعنی راستی می نامیدند - و  
 خدائی دیگر که تھوت مذکور باشد حساب آن بت را در طولومار  
 می نویسند و آن ارقامی که در این صفحه بر بالای میزان مندرج است  
 به حروف مصری مذهب مکتوب است و هی هده - آسر - اوف -  
 عانج - ماخرؤ - ر - حاف - ماخبت - نج - م - خنت - سح  
 - زطیف - آب - آف - نف - آیف - ر - اسنیف - ن -  
 آسر - ماخرؤ - نرؤ - آعا - خنت - حسرک ائما - زط - ان  
 - تھوت - نب - ان - نو - پا - پ - تھوت - زطو -  
**ترجمه** - آسر عادل شمرده شده است -  
 میزان در مقام خود برابر است در وسط دیوانخانه الهی - میگوید  
 - دل برای وی دلش بجای خوش در آسر عادل شمرده شده داخل

بشود - باشد که هُوتِ خدای بزرگ در شهرِ حَسْرَتِ مالکِ شهر  
 هَرُ مِلّیسِ مالکِ کلماتِ هُوتِ (یعنی نبوت) چنین بگوید: اَنَهُ  
 - واضح باد که بر بالای سر بعضی از بنهائی که در این تصویر منقش  
 میباشد اسامی آنها بجزوفِ مصری مرفوم است و مصنف  
 این اوراق آنها را بجزوفِ فارسی نیز نوشت تا مطالعه کنندگان  
 بهتر بفهمند - و آنچه بر بالای آن حیوان هولناک مکتوب است این است  
 طر - خِفَنُ - ن - عام - نِبْت - اَسْنِی - عام - اَمْنِی -  
**ترجمه** - مغلوب سازنده دشمنان به بلعیدشان خوانند  
 عالمِ امواتِ حیوانِ عالمِ اموات - و نزدیکِ آن حیوانِ مذبحِ پست  
 پرازهدا که بر درِ مقدّسِ درویشِ قائمِ میباشد - و آن داور  
 تختِ نشین که در آن مقدّس نشسته با روحِ آن مِسْ بِرِ حسب  
 آنچه هُوتِ نوشته است سلوکِ می نماید - خودِ اَسَرِ خدای  
 محسنِ میباشد و القابش بارقامِ معرّی بدینطور مرفوم است -  
 اَسَر . اَن . فَنَر . نُر . نِب . عَالِج . نُر . اَعَا . حِی . زِی .  
 حَسَر . سِتَو . اَکَر . خُنْی . اَمْنِی . نُر . اَعَا . نِب . اَبَط .  
 سُن . مَحْج . نُر - **ترجمه** - اَسَر وجودِ پیکرِ خدا مالکِ  
 حیاتِ خدای بزرگ حاکمِ ابدِ سَر و رِ بهشت و دوزخ در عالمِ  
 امواتِ خدای بزرگ مالکِ شهرِ اَبَطِ پادشاهِ اَزَلِ خدا - اَنهِی

واضح باد که اسم آسر در جزء اول این تصویر بآن مثبت عادل داد  
 میشود و از آن رو که او بآن معبود متقدم شده است - وزیر آن نمث  
 بارها این الفاظ مرفوم است - غانغ . آسر . یعنی حیات و  
 سلام - پس از آنچه گفته شده ظاهر است که هر آنچه در  
 قرآن نسبت بآن میزان مکتوبست از این پیروی صادر شده است  
 در احادیث است که حضرت محمد در معراج خود

حضرت آدم ابوالبشر را دید که گاهی کریمه وزاری می نماید و گاهی  
 خوش و خرم میکرد چنانکه در مشکوٰۃ المصابیح صفحه ۵۲۱ مندرج  
 است - فلما فتح علونا السماء الدنيا اذا رجل قاعد على هيئة أسود  
 وعلى يديه أسود اذا نظر قبل يمينه ضحك واذا نظر قبل شماله  
 بكى فقال مرحبا بالنبى الصالح والابن الصالح قلت لجبرئيل من هذا  
 قال هذا آدم وهذه الأسود عن يمينه وعن شماله نتم بذية اهل  
 اليمين منهم اهل الجنة والأسود التى عن شماله اهل النار فاذا  
 نظر عن يمينه ضحك واذا نظر قبل شماله بكى - ترجمه - و چون  
 در را باز کرد بآسمان پائین ترین برآمدیم - اینک مردی نشسته  
 که بردست راست وی سپاهها و بردست چپ وی سپاهها  
 بود - چون بطرف راست خود نگرید خندید و چون بطرف چپ  
 خود نگرید گریان گشت - و گفت. مرحبا به نبی بنو کار و به پسر

بنکوکار - به جبرائیل گفتم این کیست - گفت این آدم است و  
 این سپاهما بر دست راست و بر دست چپ وی ارواح پیرانش  
 می باشند پیر اهل دست راست از ایشان اهل بهشت اند و آن  
 سپاهمائی که بر دست چپش اند اهل جهنم می باشند پس چون  
 بسوی راست خود میسرگردی خندد و چون بسوی چپ خود  
 می نگرد کر بان میشود

مخفی نمائاد که اصل این حدیث بنزد کتاب  
 وصیّت نامه ابراهیم موجود است زیرا در آن کتاب (صورت اول  
 فصل ۱۱) چنین مکتوب است - Ἐστρεψεν δὲ ὁ Μιχαὴλ  
 τὸ ἄρμα καὶ ἤνευκε τὸν Ἀβραάμ ἐπὶ τὴν  
 ἀνατολὴν ἐν τῇ πύλῃ τῇ πρώτῃ τοῦ οὐ-  
 -ρανοῦ. καὶ εἶδεν Ἀβραάμ δύο ὁδοὺς. ἡ  
 μία ὁδὸς στενὴ καὶ γεθλιμμένη καὶ ἡ  
 ἑτέρα πλατεῖα καὶ εὐρυχωρὸς, καὶ εἶδ-  
 εν ἐκεῖ δύο πύλας. μία πύλη πλατεῖα  
 κατὰ τῆς πλατείας ὁδοῦ, καὶ μία πύλη  
 στενὴ κατὰ τῆς στενῆς ὁδοῦ. ἔξωθεν  
 δὲ τῶν πυλῶν τῶν ἐκείσε τῶν δύο, ἶδεν

ἄνδρα καθήμενον ἐπὶ θρόνου κεχρυσωμέν-  
 -ου· καὶ ἦν ἡ ἰδέα τοῦ ἀνθρώπου ἐκείνου  
 φοβερά, ὁμοία τοῦ δεσπότου· καὶ ἔδον ψυχ-  
 ᾶς πολλὰς ἐλαυνομένας ὑπὸ ἀγγέλων  
 καὶ διὰ τῆς πλατείας πύλης εἰσαγόμεν-  
 -ας, καὶ ἔδον ἄλλας ψυχὰς ὀλίγας καὶ  
 ἐφέροντο ὑπὸ ἀγγέλων διὰ τῆς στενῆς πύ-  
 -λης, καὶ ὅτε ἐθεώρει ὁ θαυμάσιος ὁ ἐπὶ  
 τοῦ χρυσοῦ θρόνου καθήμενος διὰ τῆς  
 στενῆς πύλης ὀλίγας εἰσερχομένας, διὰ  
 δὲ τῆς πλατείας πολλὰς εἰσερχομένας,  
 εὐθὺς ὁ ἀνὴρ ἐκεῖνος ὁ θαυμάσιος ἤρ-  
 -παξεν τὰς τρίχας τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ  
 καὶ τὰς παρειὰς τοῦ πώγωνος αὐτοῦ καὶ  
 ἔρριπεν ἑαυτὸν χαμαὶ ἀπὸ τοῦ θρόνου  
 κλαίων καὶ ὀδυρόμενος· καὶ ὅτε ἐθεώρ-  
 -ει πολλὰς ψυχὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς  
 στενῆς πύλης, τότε ἀνίστατο ἀπὸ τῆς

γῆς καὶ ἐκαθέζετο ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ  
ἐν εὐφροσύνῃ πολλῇ χαίρων καὶ ἀγαλ-  
-λομενος. ἠρώτησεν δὲ ὁ Ἀβραὰμ τὸν  
ἀρχιστράτηγον· Κύριε μου ἀρχιστρά-  
-τηγε, τί ἐστίν οὗτος ὁ ἀνὴρ ὁ παν-  
-θαύμαστος, ὃ ἐν τοιαύτῃ δόξῃ κοσμοῦ-  
-μενος, καὶ ποτὲ μὲν κλαίει καὶ ὀ-  
δύρεται, ποτὲ δὲ χαίρεται καὶ ἀγάλλ-  
-λεται; Εἶπεν δὲ ὁ ἀσώματος, Οὗτός  
ἐστίν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, ὃ ἐν  
τοιαύτῃ δόξῃ, καὶ βλέπει τὸν κόσμον,  
καθότι πάντες ἐξ αὐτοῦ ἐγένοντο· καὶ  
ὅτε ἰδῇ ψυχὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ  
τῆς στενῆς πύλης, τότε ἀνίσταται  
καὶ κάθηται ἐπὶ τοῦ θρόνου αὐτοῦ  
χαίρων καὶ ἀγαλλόμενος ἐν εὐφροσ-  
-ύνῃ, ὅτι αὕτη ἡ πύλη ἡ στενὴ τῶν  
δικαίων ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς τὴν

ζωήν, καὶ οἱ εἰσερχόμενοι δι' αὐτῆς εἰς τὸν  
 παράδεισον ἔρχονται· καὶ διὰ τοῦτο χαί-  
 -εν ὁ πρωτόπλαστος Ἀδάμ, διότι θεωρεῖ  
 τὰς ψυχὰς σωζομένας· καὶ ὅταν ἴδῃ ψυ-  
 -χὰς πολλὰς εἰσερχομένας διὰ τῆς πλα-  
 -τείας πύλης, τότε ἀνασπᾷ τὴν τρίχας  
 τῆς κεφαλῆς αὐτοῦ καὶ ῥίπτει ἐαυ-  
 -τὸν χαμαὶ κλαίων καὶ ὁδορόμενος  
 πικρῶς· διότι ἡ πύλη ἡ πλατεία τῶν  
 ἁμαρτωλῶν ἐστίν, ἡ ἀπάγουσα εἰς  
 τὴν ἀπώλειαν καὶ εἰς τὴν κόλασιν  
 τὴν αἰώνιον.

ترجمہ - دیکھا کہ عریض دروازہ  
 کہ انبیا ابراہیم راجوی مشرق در دروازہ اول آسمان  
 رسانید۔ و ابراہیم دوراہ دید کہ راہ نیک و دشوار و راہ  
 دیگر فراخ و وسیع و انجام داد دید کہ در فراخ مطابق آن راہ  
 فراخ و نیک در نیک مطابق آن راہ نیک۔ و بیرون از آن دور  
 کہ انجام بود مردی بر تخت مطلق نشیندند و صورت آن  
 شخص ہایل بود مثل خداوند و ارواح عذیبہ دیدند کہ بفرشتگان

رانده و از دروسبع در آورده میشوند و ارواح کی دیگر دیدند  
 و آنها بفرشتگان از آن در شک آورده میشوند - و چون انقض  
 عجب که بر آن تخت طلایی نشسته بودی دید که از در شک  
 ارواح کی و اما از دروسبع بسیار داخل میشوند فی الفور آن  
 مرد عجب مویهای سر خود و طرفین ریش خود را گرفته خود را  
 کربان وزاری کنان از تخت بر زمین انداخت - و چون مبدد  
 که ارواح بسیار از در شک داخل میکردند آنگاه خوش و خرم شد  
 باشد امانی عظیم از زمین برخاسته بر تخت خودی نشست  
 - و ابراهیم از سپه سالار (یعنی از مهکاشل) پرسید - احو  
 اقام سپه سالار گشت این مرد پنهان عجب که با پنهان جلا  
 آراست و گاهی کرب و زاری میکند و گاهی شادمان و  
 خرم میگردد - و آن بی حسد گفت - این شخص که در این پنهان  
 جلال است آدمی نیست آفریده شده ی باشد و جهان را شاد  
 میکند زیرا که از وی پیداشدند و چون می بیند که ارواح  
 بسیار از در شک داخل میشوند آنگاه باشد امانی برخاسته  
 و خوش و خرم شده بر تخت خودی نشیند و آنرو که آن در شک  
 عادلان است که مؤدی بها باشد و آنرا که از آن داخل  
 میکردند به بهشت در میآیند و آدمی نیست آفریده شده از اینجه



شادمان میگردد زیرا می بیند که آن ارواح نجات می یابند  
 - و چون می بیند که ارواح بسیار از در وسیع داخل میشوند  
 آنگاه موبهای سرخود را می کند و به تلخی گریان و زاری کنات  
 خویش را بر زمین می اندازد زیرا آن در وسیع کناه کار داشت  
 که مؤدی بجلالت و سزای ابدی می باشد انتهی

و اگر چه آسانست که شخصی عالم ثابت کند  
 که بسیار چیزهای دیگر نیز علاوه بر آنچه ذکر شد از آنچه در قرآن  
 و در احادیث مندرج است از کتابهای جعلی مسهبان نادان  
 و با از تصنیفات باطله بدعیان مأخوذ گشته اما شاید آنچه  
 قبل ذکر شده است کفایت میکند و حالا در آخر این فصل  
 مناسبی دارد که پرسیم که چون حضرت محمد این قدر مطالب را  
 از کتابهای باطل پذیرفته است آیا از کتاب محمد صلی الله علیه و آله  
 از انجیل و از رساله های حواریین نیز چیزی اخذ نموده یا نه نموده  
 - و در جواب این سؤال مهم واضح باد که فقط در یک آیه قرآن  
 آیه انجیل و شاید در یک موعی در احادیث مشهورترین چیزی  
 از رساله پولس رسول افساس شده است زیرا (۱) در سوره  
 اعراف (یعنی سوره ۷ آیه ۳۸) مکتوبست - اِنَّ الَّذِیْنَ كَذَبُواْ  
 بِالْبَیِّنَاتِ وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لَا نُفِیْ لَهُمْ اَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا یَدْخُلُوْنَ

الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخَيْلِ - **ترجمه** - وانا نكفك  
 کردند بآبهای ما و سرکشی کردند از آن باز نشود برایشان  
 درهای آسمان و نه درآیند بهشت را تا بیرون آید شر درخیمه  
 سوزن و آخر این آیه از انجیل مأخوذ است زیرا در انجیل لوقا  
 (باب ۱۸ آیه ۳۵) چنین مکتوب است -  $\epsilon\upsilon\kappa\omicron\pi\omega\tau\epsilon\rho\omicron\nu$

$\gamma\acute{\alpha\rho} \epsilon\sigma\tau\iota \kappa\acute{\alpha}\mu\eta\lambda\omicron\nu \delta\epsilon \tau\rho\upsilon\mu\alpha\lambda\iota\alpha\varsigma \rho\alpha\phi\text{-}$   
 $\acute{\iota}\delta\omicron\varsigma \epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu, \eta \pi\lambda\acute{o}\upsilon\sigma\iota\omicron\nu \epsilon\iota\varsigma \tau\eta\nu \beta\alpha\sigma\iota\lambda\text{-}$

$\epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu$  - **ترجمه** - زیرا که دشمن شر از سوراخ سوزن  
 $\theta\epsilon\omicron\upsilon \epsilon\iota\sigma\epsilon\lambda\theta\epsilon\iota\nu$

آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا - و همین  
 مطلب در انجیل متی (باب ۱۹ آیه ۲۴) و در انجیل مرقس (باب  
 ۱۰ آیه ۲۵) نیز مندرج است

و (۲) در احادیث از ابی هریره نوشته

شده است که حضرت محمد گفت که خدا بعالی فرموده است  
 -  $\alpha\chi\lambda\epsilon\tau\iota \lambda\iota\beta\alpha\delta\iota \nu\iota \mu\alpha\lambda\alpha \epsilon\iota\pi\epsilon\nu \rho\alpha\tau\iota \omega\lambda\alpha \alpha\upsilon\tau\iota$

$\sigma\epsilon\mu\iota\tau\iota \omega\lambda\alpha \chi\epsilon\rho\epsilon\tau\iota \epsilon\pi\iota \tau\omicron\upsilon\beta\eta\tau\iota$  (مشکوۃ المصابیح صفحه ۴۸۷)  
 - **ترجمه** - مهتا کرده ام برای بندگان بنکوی خود آنچه را

که چشمتی ندید و نه کوشی شنید و بر خاطر بشر خطو و نکود - واضح  
 باد که این قول خدای عز و جل از رساله اول پولس رسول بفرنیسا

(باب ۲ آیه ۹) اثبات شده زیرا در اینجا چنین مکتوب است

Ἄ ὁφθαλμὸς οὐκ εἶδε καὶ οὐς οὐκ ἤκου-  
-σε, καὶ ἐπὶ καρδίαν ἀνθρώπου οὐκ ἀνέβη,  
ὅσα ἡτοίμασεν ὁ Θεὸς τοῖς ἀγαποῦσιν αὐτον.

**ترجمه** - چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و بخاطر  
انسان خطور نکرد (یعنی) آنچه خدا برای دوستداران خود  
مهیّا کرده است انهمی

حاصل کلام اینکه ادعای معترضین که بر آنند  
که انجیل و کتابهای دیگر مسیحیان و خصوصاً بعضی صحیفه‌ها  
جعلی بدعتیان قدیم یکی از منابع تعالیم دین اسلام بوده است  
هرگز قابل انکار نمیباشد.

## فصل پنجم

در امتحان و تفحص ادعای آن معترضین که حکماً میگویند که بعضی  
از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتابهای قدیم  
زردشتیان و هندو ما خود گشته

از تصدیقات مؤرخین عرب و یونان معلوم است که قبل از

نواد حضرت محمد و در ایام وی پادشاهان ایران بسیاری از  
 بمالک عرب حکمرانی می نمودند - ابو الفدا ما را مطلع ساخته است  
 که انوشیروان کبیری افواج خود را در سلطنت جنه فرستاده  
حارث ملک آن مملکت را از تختش اخراج نموده منذر ماء التما  
 که مطیع خود بود بعوض وی بر سر پشاهی بنشاند - و بعد از آن  
 و بعد از آن همان پادشاه نامدار فتون خود را که وهرز سپه  
سالار بود به پن روانه داشته و اهل حبش را خارج گردانیده  
 او را ابوالتیف را بر تخت اجدادش جاداد (ابو الفدا باب ۲) و  
 اما بعد از چندی خود وهرز تخت نشین کرده سلطنت را  
 با ولاد خویش سپرد (سیره الرسول تصنیف ابن هشام صفحه ۲۴  
 و ۲۵) - و ابو الفدا چنین میگوید - كانت المناذرة الی نصر بن  
ربیعہ عمالاً للأكاسرة علی عرب العراق یعنی اولاد منذر که همان  
نام را داشتند و در نخل نصر بن ربیعہ بودند عمال اکاسره پادشاهان  
ایران بر عربیان عراق بودند (باب ۴) - و دربارهٔ پن نیز چنین  
میگوید - ثم ملك الهمین بعد هم من الحبشة اربعة ومن القر من  
ثمانية نصارى الهمین للإسلام - ثم رجعهم - آنکاه بعد از ایشان  
(یعنی بعد از اهل حمیر) چهار نفر از اهل حبش و هشت نفر از اهل  
فارس بر پن سلطنت نمودند آنکاه پن از آن اسلام کردید -

لهذا اشکار است که اهل ایران در ایام حضرت محمد و قبل از آنیم  
 با اهل عرب معاشرت کلی داشتند و چونکه ایشان از اعراب <sup>مشرقی</sup> نجاشی  
 در علوم و مدنیت بدنهاست بیشتر ترقی کرده بودند مناسب بود  
 که دین و رسوم و علومشان بر اعراب تأثیر فراوان کند - و هم از  
 نواریج و هم از شهادت و تفسیرین قرآن هویدا است که حکاینها و اشعار  
 ایرانیان در میان طوایف جزیره العرب انتشار کلی داشت -  
 و بر حسب این است آنچه ابن هشام ما را اعلام کرده است چون  
 میگوید که در ایام حضرت محمد اهل عرب قصه های رسنم و اسفند  
 و پادشاهان قدیم ایران را نه فقط شنیده بودند بلکه بعضی از فرشت  
 آنها را پسندیده با آن حکایتهائی که در قرآن مندرج است مقابله  
 مینمودند - و آنچه ابن هشام میگوید این است - والتقریرین  
 الحارث بن کلدہ بن عامر بن عبد مناف بن عبد الدار بن  
 فہی کان اذا جلس رسول الله صلی الله علیہ وسلم مجلسا فادعا  
 فیہ الی الله تعالی و تلا فیہ القرآن و حذر فرشتا ما اصاب الام  
 الخالبه خلفه فی مجلسه اذا قام فحدثهم عن رسنم الشدید و عن  
 اسفند یار و ملوک فارس ثم یقول و الله ما محمد با حسن حدیثا  
 متی و ما حدیثه الا اساطیر الاولین اکتبها کما اکتبها فانزل الله  
 منه و قالوا اساطیر الاولین اکتبها فی کتب علیہ بکره و اصیلا

مُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ  
 غَفُورًا رَحِيمًا وَنَزَلَ فِيهِ إِذْ نُثِّلَ عَلَيْهِ الْإِنشَاءُ قَالَ أَسَاجِرُ الْأَوَّلِينَ  
 وَنَزَلَ فِيهِ وَبَلَّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فَبَعَثُ الْإِبْرَاهِيمَ نُسْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ بَعَثُ  
 مُسْتَكْبِرًا كَانَ لَهُ جَمْعُهَا فَبَعَثُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - **موضوعه** -  
 واقع شد و فهمید که رسول الله صلعم مجلس منعقد نمود پس در آن  
 مجلس بنزد خدا بعالی دعا کرد و فراتر از درس بخواند و فرمایش را  
 نرسانید از آنچه بامتهای خالی (یعنی بی ایمان) اتفاق افتاد  
 بود که نضر بن حارث بن النخ در مجلسش بعد از وی آمد و چون  
 برخاست پس با ایشان دربارهٔ رسم زور آورد و اسفندبار و  
 پادشاهان فارس تکلم نمود آنکاه می گفت - ثم بعد از محمد در  
 گفتگو از من بهتر نیست و گفتگوی وی هیچ نیست جز افسانه‌ها  
 پیشینان او آنها را نوپسانده است چنانکه من آنها را  
 نوپسانده‌ام - پس خدا در بارهٔ وی این آیه را نازل فرمود -  
 وَكَفَنَّا مِثْلَ مَا نَسُوا أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ شَيْءٌ وَكَفَنَّا مِثْلَ مَا نَسُوا أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ شَيْءٌ  
 خوانده میشود بر او بامداد و شب آنکاه بگو فرو فرستاد آنرا آنکه  
 میداند پنهان برادر آسمانها و زمین بد رسیده که او باشد از نزد  
 مهربان (سورهٔ فرقان یعنی سوره ۲۵ آیه ۷۶) - و در بارهٔ  
 او نازل شد که - چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانه‌ها

پیشبنادنت (سوره فم یعنی سوره ۸۷ آیه ۱۵) - و در باره  
 او نازل شد که - وای بر هر دروغگوی کناهاکاری که میشود  
 آیات خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میکند سرکشی کن  
 چنانکه گویانی شنود آنرا پس مرزده ده او را بعد از آن در دناک  
 (سوره جاثیه یعنی سوره ۷۵ آیه ۷) و البتّه آن حکایت‌های  
 دسّم و اسفند بار و پادشاهان فارس همان بود که فردوسی  
 فرمایند از ایام حضرت محمد آنهارا از آنچه دهقان جمع کرده بود  
 برشته نظم کشیده در شاه نامه مندرج ساخت - و می‌نویسند  
 گفت که چون اعراب قصّه‌های ملوک دیگر را می‌خواندند البتّه  
 از قصّه جمشید غافل و بیخبر می‌ماندند و امسانه‌های معراج آنرا  
 و براف و زردشت و توصیف بهشت و پُل چنود و درخت  
 خوابه و حکایت حد و راهر من از ناریکی اولای قدیم از ایشان  
 نهفته و مجهول نبود - پس الآن تکلیف ما اینست که اینرا یادمان  
 تمام استفسار و تشّیش نمائیم که آیا این امور و امثال آنها بر  
 خود قرآن و بر احادیث مرزّه اهل اسلام بی تأثیر مانده است  
 بانه چونکه معترضین بر آنند که هر یک از این چیزها بیک طوره  
 بر قرآن و هم بر احادیث اثر کل داشته است بنوعیکه البتّه حقا  
 و اعتقادات ابرائیمان قدیم یکی از بنایع دین اسلام گردیده

و نیز میگویند که بسیاری از آن افسانه‌ها اینست که در قدیم الایام  
 در ایران منتشر بود مختص با پراپندان نبود بلکه در میان هندو  
 قدیم نیز که از هرات کوچ کرده به هند انتقال نموده بودند اندک  
 بافت زبراکه بعضی از آن اوهام و خیالات و تصورات کوبارث  
 عقلی مذهبی هر دو طایفه بود و بعضی از آنها بعد از آن بمرور  
 از ایران بهند رسید - اما چونکه مناسب نیست که این قول  
 معترضین را بدون دلیل مسلم بداریم اکنون باید ادله آن ادعای  
 از ایشان بطلبیم - و در جواب این سؤال میگویند که باید بعضی از  
 آیات قرآن و بعضی از احادیث بسیار ما بین و باقی در کتب قدیمه  
 زردشتیان و هندو مندرج است مفاصله کنیم

(۱) حکایت معراج حضرت محمد - آنچه در خود

قرآن درباره معراج و اسری مندرج است در سوره اسری  
 (یعنی سوره ۷ که آنرا سوره بنی اسرائیل نیز میگویند) آیه اول  
 مکتوبست - وَهِيَ هَذِهِ - سُجَّانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا  
 مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ  
 آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - ترجمه - دانم پاک بودن  
 آنرا که بر دشت بنده اشرافی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی  
 که برکت دادیم ما پیرامونش تا بنمایم از آیاتمان بدرستی که خدا



اوست شنونده بینا - و معلوم است که مابین مفسرین فرق  
 اختلاف کل درباره بیان این آیه یافت میشود - و این استی از  
 احادیث ما را اخبار می نماید که عایشه می گفت - ما فجد جسد  
 رسول الله صلعم ولكن الله اسرى بروحه - ترجمه - جسد  
 رسول الله صلعم گرفتند و لكن خدا رو حشرایش برد - و نیز در  
 احادیث چنین مرقوم است که حضرت محمد گفت - نام عینی  
و قلبی بظن (سفر الرسول صفحه ۱۳۹) یعنی چشم در خواب و قلب  
 من بیدار بود - و از آنچه محیی الدین در تفسیر خود نوشته است  
 هویدا می گردد که آن مفسر معراج و اسرای محمد را بطور مجازی مبرور  
 کرد و پس چونکه چنین میگوید - سبحان الذی اسرى اى انزله  
عن الاواحق المادية والتفانص الشبهية بلسان حال الجرد و  
الكمال فیمفهم العبودية الذی لا تصرف فيه اصلا لبلا اى في  
ظلمة الغواشي البدنية والتعافيات الطبيعية لان العروج والترك  
لا يكون الا بواسطة البدن من المسجد المحرام اى من مقام القلب  
المحرم عن ان يطوف به مشرك القوى البدنية و يرتكب فيه موا  
خطاياها و يحج غوى الجوانية من البهيمية والسبعية  
المنكسفة سوانا افرالهما و نقرطهما العروها عن لباس الغشبية  
الى المسجد الاقصى الذی هو مقام الروح الا بعد من العالم الجسماني

بشهود تجلیات الذات وسجات الوجه و تذكر ما ذكرنا ان نصح  
 كل مقام لا يكون الا بعد الترتيب الى ما فوقه لفهم من قوله لترتيب  
 من اياتنا مشاهدة الصفات فان مطالعة تجلیات الصفات  
 وان كانت في مقام القلب لكن الذات الموصوفة بذلك الصفات  
 لا تشاهد على الحال بصفة الجلال والجمال الا عند الترتيب الى مقام  
 الروح اى لترتيب ايات صفاتنا من جهة انها منسوبة اليها ونحز  
 المشاهدون بها البارزون بصورها (نفسه سورة بنی اسرائیل)  
 - ترجمه - سبحان الذي اسرى بعنق اوريا اذ الايتام  
 مادة وازنقصهای تشبیهی رها بنده است بزبان حال تجرد  
 وكمال درجای مجودیت که در آن هیچ تبدیل نیست - لبلای بعنق  
 در نار یکی پوششهای بدنی و تعلقات طبعی زبراعروج و نزول  
 جز بوسیله بدن نمیشود - من المسجد الحرام یعنی از آنجا که  
 قلب منع کرده شده است از اینکه قوای بدنی را با خود شریک  
 ساخته آنرا الهواف نماید و از اینکه در آن مرکب کناهان و  
 خطاها گردد و نزدیک فریبده قوتهای حیوانی از بصیرت و وحشت  
 پناه برد که زیادت و مبالغه آنها بطور بد فاش میشود تا آنها از  
 لباس فضیلت برهنه گردد - الى المسجد الأقصى که آنست جای  
 آن روحی که از عالم جسمانی بسیار دور است بسبب ظاهر شدن

مجلبات ذات و جلالهای وجه (خدا) و بیاد آور آنچه ذکر کردیم  
 که تصبیح هر معنای کرده نمیشود جز بعد از ترقی کردن بآن مقامی که  
 بالا تر از آن باشد تا بفهمی دربارهٔ قول وی - لثربه من آياتنا مشاهد  
 نمودن صفات زبیرا هر آنکه بکسب این بر مجلبات صفات اگر چه در  
 مقام قلب هم باشد اما آن دانست که بآن صفاتها موصوف است  
 کمال را بصفت جلال و جمال مشاهده نمی نماید جز و فیه که ترقی  
 کرده است بمقام روح - یعنی آیات صفاتمان را بوی نشان بدین  
 از اینجهت که آنها بما مفسود است و ما مشاهده کنده آنها و مشاهده  
 صورتهای آنها هستیم

لهذا اکرم شهادت خود حضرت محمد و عائشه  
 و نسیه یحیی الدین را قبول کنیم آشکار است که معراج حضرت محمد  
 فقط مجاذی بود و نه حقیقی - اما آنچه ابن اسحق و دیگران میگویند  
 بالکل برخلاف این رأی میباشد زیرا ابن اسحق میگوید که حضرت  
 محمد فرمود که حضرت جبرئیل دو باره او را بیدار کرد و او بار دیگر  
 خوابید پس میگوید - فماتت الثالثة فماتت فماتت فماتت فماتت  
 بعضدی فماتت معه فخرج الی باب المسجد فاذا دابة ایضی بین  
 البغل والحماری فخذ به جناحان یحضر بهما رجلین یضع یده فی  
 منتهی طرفه فمخانی علیه ثم خرج معی لا یفوتنی ولا أفوته قال ابن اسحق

وحدثت عن فتاده انه قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما دنوت منه لادركه شمس فوضع جبريل يده على معرفته ثم قال الا شفي يا ابراف مما نضع فوالله يا ابراف ما رجبك عبد الله قبل محمد اكرم على الله منه قال فاستجبها حتى ارفض عرفا ثم فرحت حتى ركبته قال الحسن في حديثه فضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومضى جبريل عابه السلام معه حتى انتموا الى البيت المقدس فوجد فيه ابراهيم وموسى وعيسى في نفر من الانبياء فاتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلى بهم ثم انى بانائين في احدهما خمر وفي الاخر لبن قال فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم انا واللبن فشرب منه وترك انا الخمر قال فقال له جبريل هديت للظفر وهديت امثاك يا محمد وحرمت عليك الخمر ثم انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة فلما اصبح غدا على فرشتين فاخبرهم الخبر فقال اكثر الناس هذا والله الامر البين والله ان العبر لظرد شهر من مكة الى الشام مدبرة وشها مقبلة افذهب ذلك محمد في ليلة واحدة ويرجع الى مكة

(سيرة ابن هشام صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹) - ترجمہ - پس

بارسوم نزد من آمده مرا به پای خود زد پس راست نشستم و بازوی مرا گرفت و باوی ایستادم پس نا بدر مسجد بیرون رفت

و اینک مرکبی سفید میان فاطر و الاغ در رانهای او بالها بود  
 که بانهاده و پای خود را میسود و دست خودش را در رانهای  
 نظرش می نهاد پس مرا بر آن سوار کرد آنگاه با من بیرون شد او  
 بر من سبقت نمی جست و من بروی سبقت نمی جستم - این  
 استی گفته است - و من حدیث یافتم از فثاده که او گفت - من  
 حدیث یافتم که رسول خدا صلعم گفت - و فثکه من نزدیک  
 بوی آمدم تا بروی سوار کردم سرکشی کرد پس جبرائیل دست  
 خود را بر بال وی نهاد آنگاه گفت - ای برافا آیا از آنچه میبکفی  
 جهان داری و بخدا قسم ای برافا قبل از محمد هیچ بنده خدا که نزد  
 خدا محترم تر از او باشد بر تو سوار نشده است - پس بنوعی  
 شرمیده شد که عرف از وی جاری گشت - آنگاه فرار گرفت  
 تا بروی سوار شدم - حسن در حدیث خود گفته است -  
 رسول خدا صلعم هرفت و جبرائیل ع با وی هرفت تا به بیت  
 المقدس رسید پس در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را در دست  
 از انبیا یافت پس رسول خدا صلعم بر ایشان امامت کرده با  
 ایشان نماز خواند پس دو ظرف آورد که در یکی از آنها شراب  
 و در دیگری شهر بود گفته است - پس رسول خدا ص ظرف  
 شرب را گرفته از آن نوشید و ظرف شراب را واکنا زد پس جبرائیل

بوی گفت - ای محمد بفطرت هدایت شدی و امت تو هذا  
 شدند پس شراب بر شما حرام کرد بد آنگاه رسول خدا صلعم بمکه  
 مراجعت نمود پس چون صبح شد بنزد فرشتی رفته ایشانرا از این  
 خبر اطلاع داد پس بسیاری از مردم گفتند - قسم بخدا این امر هویدا  
 قسم بخدا که رفتن قافله از مکه بشام يك ماه طول میکشد و برگشتن  
 آن یکماه پس محمد در يك شب آنرا میبرد و بمکه بر میگردد - و نیز  
 در مشکوٰۃ المصابیح چنین مکتوب است - عن قتاده عن اخی بن  
 مالک عن مالک بن صعصعة ان نبی الله صلی الله علیه وسلم  
 حدثهم عن لیلۃ اُسرَی به بینما انا فی الحظیم و ربما قال فی الحجر  
 مضطجعا اذ انا فی آیت فتوح ما بین هذه الی هذه یعنی من تُعرفو  
 نخره الی شعرته فاستخرج قلبی ثم اُثبت بطسیت من ذهب ملو  
 اهما نأفصل قلبی ثم حشی ثم اعبدونی رواه ثم غسل البطن بماء  
 زمزم ثم ملئ اهما نأ و حکم ثم اُثبت بدابة دون البغل و فوف الحمار  
 ابصر فقال البراق یضع خطوه عند اقصی طرفه فحلت علیه فانطلق  
 فی جبریل حتی فی السماء الدنیا فاستفتح قبل من هذا قال جبریل  
 قبل و من معک قال محمد قبل و قد ارسل الیه قال نعم قبل مرحبا  
 به فتم الحی و جاء ففتح فلما خلصت فاذا هما آدم فقال هذا ابوک آدم  
 فسلم علیه فسلمت علیه فرد السلام ثم قال مرحبا بالابن الصالح

والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الثانية فاستنقذ قبل  
من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا لرسول اله  
قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت اذ ابيى وحبسى  
وهما ابنا خالة قال هذا حبسى وهذا حبسى فسلم عليهما فسلت فرقا  
ثم قال مرجبا بالانخ الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب الى السماء الثالثة  
فاستنقذ قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا  
ارسل اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت اذ ابيى  
قال هذا يوسف فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ  
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الرابعة فاستنقذ  
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل  
اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت فاذا ادره  
فقال هذا ادره فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ  
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء الخامسة فاستنقذ  
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل  
اله قال نعم قبل مرجبا به فتم الى جاء ففزع فلما خلصت فاذا اهارون  
قال هذا اهارون فسلم عليه فسلت عليه فرقا ثم قال مرجبا بالانخ  
الصالح والنبي الصالح ثم صعد ب حتى اى السماء السادسة فاستنقذ  
قبل من هذا قال جبرئيل قبل ومن معك قال محمد قبل وفدا ارسل

الیه قال نعم فیل مرجبا فتم الجی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسی  
 قال هذا موسی فسلم علیه فسلت علیه فردّه ثم قال مرجبا بالآخر  
 الصالح والنبی الصالح فلما جاوزهت بکی فیل لهما ینکبک قال ابک  
 لأنّ غلاما بعث بعدی یدخل الجنّة من آمنه اکثر من یدخلها  
 من اثمی ثم صعدي الی السماء السابعة فاستنقع جبرئیل فیل  
 من هذا قال جبرئیل فیل ومن معک قال محمد فیل وقد بعث الیه  
 قال نعم فیل مرجبا به فتم الجی جاء فلما خلصت فاذا ابراهیم قال  
 هذا ابوک ابراهیم فسلم علیه فردّه السلام ثم قال مرجبا بالابن الصالح  
 والنبی الصالح ثم رفعت الی سدرة المنتهی فاذا ینفها مثل فلان  
 هجر واذا ورفها مثل اذان القبلة قال هذا سدرة المنتهی فاذا  
 اربعة انصار نهران باطنان ونهران ظاهران قلت ما هذان باجبرئیل  
 قال اما الباطنان فنهان فی الجنّة واما الظاهران فالنیل والفرات  
 ثم رفع لی البیت المعمور ثم ابنت باناء من خمر وانا و من لبن وانا  
 من عمل فاخذت اللبن فقال هی الفطرة انت علیها وامتلک -  
 (مشکوۃ المصابیح صفحہ ۵۱۶ الی ۵۲) - **ترجمہ** - از مناد  
 از افس بن مالک از مالک بن صغصغہ کہ پیغمبر خدا صلعم با ایشان  
 در باره شیئی کہ در شب برده شد گفت - ما دامیکہ من در حطیم  
 (و شاید گفتہ باشد در حجر) خوابیدہ بودم اینک آہندہ بنزد



من آمد پس آنچه از این نا اهن است (یعنی از نا و کلویش نا بموی زلفها) شکاف پس دل مرا بیرون آورد آنکاه پیاله از طلا پر از ایهان نزد من آورده شد پس دلم شسته شد آنکاه در اندرون نهاد و شد آنکاه بحالت اول برگشتم (و در روایی) - آنکاه شکر را باب زمزم شست آنکاه از ایهان و حکمت پر کرده شد) آنکاه مرکی کو چکن از فاطر و بلند نواز الاغ که بیراف مستی بود و پای خود پشرا نزد آخر نظرش مینهاد نزد من آورده شد - پس بر آن سوار شدم و جبرائیل مرا برد تا با آسمان نزد بکثر بن رسیدم و خواست که در را باز کند گفته شد این کبک گفت جبرائیل گفته شد و بانو کبک گفت محمد گفته شد و نزد وی فرستاده شد گفت بلی گفته شد مر جابوی پس آمدنش که آمد چه مدد خوب است پس بکشد و پیر چون رسیدم پس اینک آدم در آنجا بود پس گفت این است پدر آدم پس بوی سلام بگو پس بوی سلام گفتم پس سلام را زد نمود آنکاه گفت مر جابو پیر بنکو و نبی بنکو - آنکاه بامن بالا آمد تا با آسمان دقم رسید پس خواست که در را باز کند الخ - پس چون رسیدم اینک پچی و عیسی و ایشان هر دو پسران خاله بودند گفت این پچی و این عیسی است پس بدیشان سلام بگو الخ - آنکاه بامن با آسمان سوم بالا آمد الخ - پس چون رسیدم اینک

یوسف گفت این است یوسف پس بوی سلام بگو پس بوی  
 سلام گفتن و سلام را رد نمود آنگاه گفت - سر حیا به برادر و بنکو  
 و نبی بنکو - آنگاه بامن تا با آسمان چهارم آمد - آلتخ - پس چون  
 رسید پیش اینک ادر پس آلتخ - آنگاه بامن بالا آمد تا با آسمان پنجم  
 رسید آلتخ چس اینک هارون آلتخ - آنگاه بامن بالا آمد تا با آسمان  
 ششم رسید آلتخ - پس اینک موسی آلتخ - پس چون گذشتم  
 که بیست بوی گفته شد چه چیز ترا بگوید آورد گفت کریم میکنم  
 زیرا بعد از من جوانی فرستاده شده است که بیشتر از امت  
 وی داخل بهشت خواهند شد از آنچه از امت من داخل آن کردند  
 - آنگاه بامن تا با آسمان هفتم بالا آمد آلتخ - اینک ابراهیم گفت  
 این است پدرت ابراهیم آلتخ - آنگاه تا بسدوده المنتهی بالا برده  
 شدم پس اینک سیوه هایش مثل کوزه های کوزه دان و اینک  
 برکهایش مثل کوشهای فیله ها گفت این است سده المنته  
 - پس اینک چهار درودخانه دوردخانه باطنی و دوردخانه  
 ظاهری - گفتن ای جبرائیل این دوردخانه چیست - گفت اما  
 آن دونای باطنی پس دوردخانه در بهشت است و اما آن  
 ظاهری پس بنل و فرات است - آنگاه برای من خانه معهود  
 برپا کرده شد - آنگاه ظرفی از شراب و ظرفی از شهر و ظرفی از

عسل بنزد من آورده شد - پس شهر را گرفتیم پس گفت این خطره است  
که ثو و امت ثویر آن هستند - و بعد از این همه بسیار چیزهای  
دیگر نیز مثل کریمه کردن حضرت آدم مذکور میشود که در اینجا ذکر آنها  
لازم نیست

الآن باید اسفسار کنیم که آنچه درباره معراج حضرت محمد  
مذکور است از کجا اخذ شده و برای تحصیل جواب این سؤال مأم  
رجوع بمنابیم بکتاب مستقی از نای و پراف نامک که بزبان پهلوی  
در ایام از شهر بابکان نخباً چهار صد سال قبل از هجرت تصنیف  
شد و در آن کتاب مندرج است که چون دین زردشپان در  
ایران در منزل افتاده بود و مجوسان مینواستند آنرا در قلوب  
مردم بجدید نمایند جوانی زردشنی از نای و پراف نام اخبار نمون  
او را با آسمان فرستادند تا هر چیز را در اینجا ببینند و خبر آورد و  
در آن کتاب مکتوب است که آنجوان عروج نموده از آسمان از طبقه  
بطبقه بالا رفت و چون هر چیز را دیده بود او فرمود و پرا امر فرمود  
که بزمن مراجعت کرده هر آنچه را مشاهده نموده بزردشپان  
بیان کن که آنچه را در آن کتاب از نای و پراف نامک مندرج است  
- اکنون دوسه موضع از آن کتاب را اینجا اقتباس میکنیم تا ببینیم  
که آیا فی الحقیقه شباهتی است مابین معراج حضرت محمد و معراج









و از آن جای ناراحتی هم ممکن پریم مراد را آورده با تمام روش و  
 و البته اورمزد و امشاس پندان بردند - انگاه خواستم نماز  
 (سلام) ادا کنم پیش اورمزد - و مهربان بود گفت که ای خادم  
 درست (امین) ارثای و براف پاک پیغمبر مازد پستان (اورمزد  
 پرستان) برویجهان مادی چنانکه دیدی و دانی براسنی  
 بخلافی بکوز پرانکه اورمزد هستم اینجا میباشم - هر که درست  
 و راست بسکوبد من میبخشوم و میدانم - هی کوبه دانا بان - و  
 چون اورمزد بدینطور گفت من شکفته می مانده ام زیرا روش  
 دادم و نندادم و بانگ شنیدم و دادم که اینست اورمزدانها  
 واضح باد که مابین این حکایت معراج آن  
 دستور مجوسی و آنچه درباره معراج حضرت محمد مذکور شد  
 شباهت عجیب یافت میشود - و زردشنان علاوه بر این  
 قصه دیگر نیز دارند باین معنی که خود زردشت فرستاد از آن  
 زمان با آسمان صعود نموده من بعد از آن یافت که دوزخ را نیز  
 مشاهده نماید و در آنجا اهرمن را دید و تمام این داستان  
 در زردشت نامه که کتاب جعلی است مفضل است درج است  
 - اما نه فقط در ایران بلکه میان بت پرستان هند نیز این  
 نوع افسانه ها انتشار یافته است زیرا بر زبان سنسکرت



(که زبان قدیم هِنود است) کتابی مستقی به اِنْدِرَاوِکا گَم (بهمنی  
 سفر به عالم اِنْدِرَة که اهل هِنود و پراخدای جوئی پیدا کنند) موصوف  
 است که در آن کتاب ذکر شخصی اَرَجَنَة نام مندرج است که با تمام  
 سفر کرده هر چیز را میآشنا نمود. و در آن کتاب چنین نوشته  
 شده است که اَرَجَنَة سر اَبه سماوی اِنْدِرَة را دید که اسم آن اَنُص  
وَنُونَنی میباشد و در باغ نَنْدَنَة واقع است. و در کتابهای  
 هِنود مفهوم است که در آنجا رودهای جاوید در سَنَنْبهای نَر و  
 ناز را آبباری مینماید و در وسط آن باغ آسمانی درختی مستقیم  
پَکُشَپَنی میوه باری آورد که آنرا اَمِرِئَة یعنی بیاض بگویند و هرگز  
 آن میوه بخورد هرگز نمی میرد. و کلهای درختان خوب صورت  
 و رنگارنگ بآن درخت زیبت می بخشد و هر که زیر سایه اش ایستاده  
 می نماید هر خواهشی که در دل خود میآورد انجام میدهد. - الباقین  
 درخت هانست که اهل اسلام آنرا طوبی مینامند. و اما زرد  
 هم درختی عجیب میدانستند که آنرا بزبان اوستا اَواپه و در زبان  
 پهلوی اَومِیانی نامند که معنی آن اسم دارای آب خوب میباشد  
 چنانکه در کتاب وَنَد پَناد (مترجم پنجم) مکتوب است -

و در کتاب وَنَد پَناد (مترجم پنجم) مکتوب است -

و در کتاب وَنَد پَناد (مترجم پنجم) مکتوب است -



τὸν Ἀβραὰμ ἐπὶ ἄρματος χερουβικού  
καὶ ὑψώσεν αὐτὸν ἐπὶ τῆς νεφέλης  
καὶ ἐξήκοντα ἀγγέλους, καὶ ἀνῆρ-  
χετο ὁ Ἀβραὰμ ἐπὶ ὄχνηματος ἐφ'  
— (صورت افضل ۱) — ὅλην τὴν οἰκουμένην.

**ترجمہ** - میکائیل فرشتہ مقرب نازل شدہ ابراہیم را بر  
عربابہ کمر و ب برداشت و در بارہ اثیر ظک بلند نموده او را و  
شصت فرشتہ را بر اثر آورد و ابراہیم بر آن مرکب بر بالای نما  
ربع مسکون میگذشت انتہی

و اینست اصل آن مرکب براق نام که در احادیث

مذکور است و اسمش از لفظ عبرانی  $\text{פָּרָק}$  (باراق) یعنی برف  
مأخوذ است - و چیزی مانند اینها در کتاب جعلی  $\text{خَوُخ}$  -

(فصل ۱۴) نیز یافت میشود - و در این کتابها ذکر آن درخت

سماوی و آن چهار رودخانه نیز مندرج است و اهل یهود

هم در خصوص درخت حیات که در باغ عدن بود میگویند

که بلندی آن پانصد سال راه است (نرگوم یونانیان) و چیزها

بسیار دیگر نیز که پندهایت عجیب است درباره آن میگویند -

و چون اهل اسلام گمان میبرند که چنٹ حضرت آدم در آسمان

بوده است اصل این اشتباه در بعضی کتابهای جعلی و خصوصاً  
 در رؤیای پولس (ضلع ۴) یافت میشود - و شاید آنچه  
 زردشبنان و هنود درباره این امور میگویند از این قسم کتابها  
 جعلی مأخوذ گشته است و با آنچه در آن کتابها یافت میشود  
 از حذف آن بت پرستان اخذ شده است و بهر حال هیچ شخص  
 دانا آن را هباز قبول نمیکند - و اما اگر شخصی پرسد که آیا  
 همه این افسانه ها با لکل هیچ بنیاد ندارد باید در جواب او بگوئیم  
 که البته هیچ سکه فلزی وجود نمی یافت اگر سکه درست هیچ موجود  
 نمیشد که آن دیگرها شباهت آنها برای فریب دادن اشخاص  
 نادان ساخته شده است - و همین همه این افسانه های  
 معراجهای اشخاص منقرضه جعل شده است از این سبب که در  
 کتاب مقدس ذکر معراج حقیقی حضرت خنوخ و حضرت الیاس  
 یافت میشود و نیز در آنجا مکتوب است که حضرت عیسی با آسمان  
 صعود نمود و پولس رسول در خواب چیزهای سماوی میزدید  
 - اما هر کس آنچه را که نسبت با این امور در کتاب مقدس مکتوب  
 مطالعه نماید البته خواهد فهمید که تفاوت آنها با آن افسانه ها  
 مذکور از زمین تا آسمان است مثل آن فرق که ما بین شانا  
 که تماماً افسانه است و تاریخ جهانگشای نادری که بیان واقع

میباشد یافت میشود - و اصل حقیقی جمیع آنچه در احادیث و در افسانه های یهود و نصاری نسبت بد زخمت طوبی و آن چهار روخانه مندرج است در تورا و موسی (کتاب پیدایش باب ۲ آیه ۸ الی ۱۷) دیده میشود که مردم نادان افسانه دوست چون آنرا نفهمیده و ندانسته بودند که باغ عدن در نزدیکی بابل و بغداد بود بقوت خجسته خود سبالتنه نموده راستی الهامی را بدروغ و تالیف الهی را بداسنانهای باطل مبدل کردند

(۲) اصل آنچه درباره جنت و حور و غلمان و اجنه و ملک الموت و ذرات کائنات در قرآن و احادیث مندرج است - البته هر مسلمان از جمیع این امور واقفیت و آگاهی کافی دارد و هر آنچه را که نسبت بانها در قرآن و احادیث گفته شده است بخوبی میدانند لهذا لازم نیست که این چیزها را در اینجا مفصلاً بیان کنیم - اما معترضین میگویند که اصل و بنیاد همگی این تعالیم در کتب زودشیمان یافت میشود - و همانا هر که کتاب مقدس را بخواند میدانند که اثری از آنها در کتاب هیچ یات از انبیای یافت نمی شود جز اینکه انبیاء و حواریین میگویند که برای ایمانداران حقیقی آرامگاهی هست که آنرا آغوش ابراهیم و جنت با بهشت مینامند - اما ذکر حور و غلمان هرگز در صحف انبیاء و حواریین یافت

نمی شود چنانکه معلوم است - ولکن جمیع این چیزها در کتابها  
 زردشپان و اهل هنود سندرچ است و آنچه در آن کتابها در  
 اوصاف آنها خوانده میشود با اقوال فرآن و احادیث شباهت  
 عجیب غریب دارد - مثلاً آنچه اهل اسلام درباره حورپران (که  
 در خصوص ایشان در سوره رحمن یعنی سوره ۵۵ آیه ۷۲ مکتوب است  
 حُورٌ مَّقْصُودَاتِ الْبَیِّنَاتِ و در سوره واقعه یعنی سوره ۵۶ آیه  
 ۲۲ وَ حُورٌ عِیْنٌ کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ) گفته اند البته از آنچه  
 زردشپان قدیم نسبت بر و آنان مؤنث مسمات به پیرکان  
 (یعنی پرپان) میکنند اخذ است زیرا زردشپان گمان میشود  
 که پرپان از واج ماده هستند که در هوا ساکتند و با ساز دکان  
 و روشنی علاقه دارند و خوب صورت ایشان بنوعی است که قلوب  
 مردان بدامشان گرفتار میگردد - و اگر چه بعضی از آنها که جز  
 زبان عرب هیچ نمیدانند بر آنند که این لفظ حور عین عربی و از  
 فعل حار مشتق است اما میتوان گفت که اصلش از زبان اوستا  
 و پهلوی میباشد زیرا در اوستا لفظ «ه» «ای» (یعنی حوری)  
 بمعنی آفتاب و خورشید یافت میشود و همان لفظ در پهلوی  
 هوَر و در فارسی خور نامجال گفته میشود - و چون اهل عرب  
 این لفظ حوری را در زبان خود داخل ساخته اصل آنرا نمیدانند

لهذا گمان بردند که بسبب سیاهی رنگ چشما نشان چنین  
اسمی دارند زیرا معنی حار و بعریب همین میباشد - و نه فقط در

ایران اما در میان هندو قدیم نیز ذکر آن قسم دختران و پسران  
سماوی که اهل اسلام ایشانرا حور و غلمان و هندو آئین ستریا  
و گندھاروس مینامند یافت میشود و در شریعت نامه منو چنین

आहवेषुमिथो न्योन्यं जिघांसन्तो महीक्षितः

युष्मन्मानः परं शक्त्या स्वर्गयान्त्यपराद्भ्युक्ताः

(باب ۷ - آیه ۸۹) - ترجمه - مالکان زمین که از طرفین

یکدیگر را میخواستند بکشند من بعد بزور جنگیده و روی پر  
نکردانیده (یعنی نکریننده) با آسمان میروند انتهای

و نبرد زنلو با کیهانم اندر دانه پادشاه چنین میگوید

धर्मज्ञाः पृथिवीपातासु त्यक्तजीवितयौधिनः

शस्त्रेण निधनं काले ये गच्छन्त्यपराद्भ्युक्ताः

अयं लोको ऽक्षयस् तेषां ————— (باب ۲ آیه ۱۷ و ۱۸)

ترجمه - نکهبانیان عادل زمین که جنگ جوانان جان نثارانند

که ایشان در موسم روی پس نکر دانیده بدلاهی بمرک میروند

این عالم باقی از آن ایشانست انتهای - و از اینفشان می بینیم

که بشت پرستان قدیم هند گمان میبردند که مردم بوسیله کشته شد

در جنّت می‌وانند آسمان و بهشت و حور و غلمان را بپسند آورند  
و جَنَّتْ نیز لفظ عربی نیست زیرا اگر از فعل جَنَّ می‌بود پس البتّه  
جَنَّتْ بر وزن فاعِل می‌بود اما اشتقاقش از لفظ اَوْسَنَّا می‌درد  
(یعنی جَنَّتْ) می‌باشد که آن نیز روح شریراست - و جَنَّتْ را در  
فارسی بهشت می‌گویند و این لفظ از لفظ جَنَّتْ می‌دهد (یعنی  
وَهَشْتَوُ) که در اَوْسَنَّا بمعنی کامل و بجزین می‌آید مشتق است  
و زردشبان قدیم جَنَّتْ را جَنَّتْ می‌دهد -  
(وَهَشْتَوَاهُو) یعنی جهان بجزین می‌نامند چنانکه در دینّه

۹ سطر ۴ مذکور است

در ذکر میزان پدید آمدن در احادیث چنین

مرفوم است که حضرت محمد در معراج خود حضرت آدم را دید که  
هر و شب که بر آن آسوده که بر دست راستش بود می‌نگریست و می‌فکند  
و چون بر آنها شک بر دست چپش بود نظر می‌افکند که به وزاری  
می‌نمود و دیدیم که همان چیز در وصیّت نامه ابراهیم نیز مکتوب است  
که اصل آن حکایت می‌باشد - اما یک تفاوت مابین این دو  
نصّه یافت می‌شود و آن اینست که آن ارواح که در وصیّت نامه  
ابراهیم مذکور است ارواح مردگان می‌باشد اما آن آسوده که  
در احادیث ذکر شد ارواح آن اشخاص هستند که هنوز تولّد نیافته



اند. و اهل اسلام آنها را ذرات کاینات مینامند که معنی  
 اصلی ذره مورچه کوچک و غبارهاست که دیم خورشید دهد \*  
 میشود میباشد و آن لفظ البتّه عین عرب است اما آن اعتقاد  
 که در خصوص آن ذرات کاینات دارند از زردشتیان قدیم اخذ  
 کرده اند زیرا زردشتیان همان خیال را میداشتند و هر ذره  
 کاینه را بزبان اوستا «لله» (یعنی) (فرّوشی) و بزبان پهلوی  
 «لر» (فرّوش) مینامیدند. و ممکن است که زردشتیان  
 این تعلیم را از مصریان آموخته بودند اما بمرحال اهل عرب آنرا از  
 ایران گرفته داخل دین اسلام ساختند

و قبل از این دیدیم که اهل اسلام لقب ملک  
 المونرا از یهود اخذ کرده اند زیرا ایشان بدان فرشته بزبان عبری  
 همان لقب را (یعنی מלך המון) میدهند اما درباره اسم  
 تفاوت کمی یافت میشود چونکه یهود او را מלך (یعنی سمائل)  
 و اهل اسلام عزرائیل میگویند و لکن این اسم نیز عرب نیست  
 بلکه عبری است و معنیش نصره الله میباشد. اما ذکر این  
 فرشته در کتاب مقدس یافت نمیشود پس هویدا است که یهو  
 آنچه را که درباره وی میگویند از جای دیگر آموخته اند و شاید  
 اصل آنرا در کتاب اوستای بابیم جا باشد که نوشته است که اگر که

(۳) حکایت برآمدن عزرا قبل از جهنم - اهل اسلام  
اسم عزرا بار از جهود که و پرا بجهانطور (یعنی یسوع مسیح) منبأ  
گرفته اند و آن اسم در کتاب لاویان (باب ۱۰ آیه ۸ و او ۲)  
مذکور است - اما حکایت برآمدن و پرا از زردشتیان آمده  
اند چنانکه از مقابلۀ احادیث و کتاب مملوئی مستفی به بودند هشیمنه  
یعنی آفرینش ظاهر میشود - و در قصص الانبیاء صفحہ ۹ چنین  
مکتوبست - خدا بنعالی عزرا را پیدا کرد عزرا قبل در سبتین هزار  
سال خدا بنعالی را سجده کرد آنگاه بر زمین آمد بحر طبعه هزار  
سال خدا بنعالی را سجده کرد ثابری زمین دنیا آمد - و در عرائر  
الجالس (صحفہ ۴۳) نوشته شده است کہ ابلیس (یعنی عزرا قبل  
ناسه هزار سال نزد دروازه جنت ماند با میدضر در میانند  
بحضرت آدم و حوا را برادرانش از حسد پر بود و در بودند هشیمنه  
فصل اول ۲ چنین مکتوبست - در سال ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰



و پیرکت ..... روح مضرب سبب عیب دانی از هشی  
 اورمزد آگاه نبود و آخر از آن شعر بر میخیزد و تا بمقام روشن آمد  
 و چونکه آن روشنی اورمزد را دید ..... جیب آرزوی آرازد  
 و گوهر رشک آینه بجلال ساختن پیرداخت انتهی

البته آن تفاوتی که مابین احادیث و این  
 تعلیم زردشنان یافت میشود پیدا است زیرا در احادیث  
 مندرج است که عزرا ز پل خدا را عبادت می نمود و زردشنان  
 میگویند که اهرمن نمیدانست که اورمزد موجود است  
 اما مشایخی نیز مابین این دو حکایت هست چونکه هم عزرا  
 و هم اهرمن در سمیعین بازو فانی (یعنی شعر) بوجود پیوستند  
 و هر دو از آنجا برآمده بجلال ساختن مخلوقات خدا پیرداختند  
 و قبل از اینکه از ذکر عزرا پل و با اهرمن  
 فارغ شویم مناسب است که چیزی دیگر نیز ذکر نمایم که دلیل  
 علاقه داشتن این دو حکایت با یکدیگر میباشد و آن اینست  
 که هم از احادیث و هم از کتبهای زردشنان پدید می آید که  
 طاووس با عزرا پل که اهرمن باشد دشت داشته است - و در  
 قصص الانبیاء چنین مذکور است که چون عزرا پل پیش درخت  
 نشست بود و میخواست داخل گردد - طاووس از هشت برکنگر

نشسته بود یکی را دید که اسمهای اعظم میخواند طائوس گفت تو  
 کبخی گفت من فرشته ام از فرشتگان خدای عز و جل، گفت اینجا  
 چرا نشسته گفت اِنْظُرُ الْجَنَّةَ یعنی نظر میکنم بهشت را میخواهم که  
 در بهشت آمم طائوس گفت عرافان نیست که کسی را در بهشت  
 گذارم تا آدم را در بهشت است گفت اگر مرا در بهشت راه دهی  
 چنان دعا آموزم هر که آن دعا را بخواند و پراس چیز بود یکی آنکه  
 پرفشود و در قوس سرکش نباشد ستم آنکه هرگز او را از بهشت  
 بیرون نکنند ابلیس آن دعا را بخواند طائوس نیز بخواند از کنکرو  
 در بهشت پرید هر چه از ابلیس شنیده بود با ما را گفت انتمی  
 - و بعد از آن گفته شده است که چون خدای تعالی حضرت آدم  
 و حوا و ابلیس را از بهشت بر زمین انداخت طائوس را نیز همراه ایشان  
 اخراج نمود - و حکایت طائوس میان زردشپهان و بکراس  
 اما ایشان نیز او را مددکار اهرمن می پندارند زیرا در کتاب  
 مستی بر رد بدعتها تصنیف پرتقی درباره اهرمن چنین مکتوب است  
 ۱۳۴ ۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰  
 ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰  
 ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰  
 ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰  
 (باب ۲) - ترجمه - میگویند (زردشپهان) که اهرمن

گفت چنین نیست که هیچ چیز نبکونم و بسازم بلکه مفهوم و برای ثابت کردن این قول طلاس را بساخت - انتهی - و اگر طلاس خلوقی عزازیل بوده باشد البته عجیب نیست که از وی تعلیم یافته او را مدد کار کرد و همراه وی از جنت بیرون دادند

(۴) در خصوص نور محمد - در فصلی الانبیا

چنین مندرج است که حضرت محمد گفت - اول چیزی که (خدا نام) بیافرید نور من بود (صفحه ۲ بین بنو صفحہ ۲۸۲) - و در روایات صاحب مرفوم است که حضرت محمد گفت که چون حضرت آدم آفریده شد خدا آن نور را بر پیشانی وی نهاده گفت ای آدم این نوری که بر پیشانی تو خدام نور نجیب ترین و بهترین فرزندان و نور رئیس انبیاء که فرستاده خواهند شد میباشد - و بعد از آن مرفوم است که آن نور از آدم جشت و از شبت با ولادتش سپرد شد تا بنو الی بعد الله بن مطلب رسید و از او بآمنه رسید و منبکه او بحضرت محمد حامله گشت و نیز گفته شده است در احادیث که حضرت محمد گفت - خدا بنوعالی آن نور را بچهار قسم کرد پسند از باب قسم عزیز را بیا فرید و از باب قسم فلم را بیا فرید و از باب قسم جشت را بیا فرید و از باب قسم مؤمنان را بیا فرید این چهار قسم را باز چهار قسم کرد از قسم اول عزیز و مؤمنان و از باب فرید

که رسول و از منم دوّم عقل را بیا فرید و در سر مؤمنان نهاد  
و از منم سوّم شرم را بیا فرید و در چشم مؤمنان نهاد و از منم  
چهارم عشق را بیا فرید و در دل مؤمنان نهاد (قصص الانبیاء  
صفحه ۲) و اگر اینک با این جویم انرا آرد کتب زردش بیایم  
زیرا که در کتاب مستقی مبنو خرد (که در ایام ساسانیان بزبان  
پهلوی تصنیف شد) چنین نوشته است که اورمزد آفرینند  
اینهان و همه مخلوقاتش و فرشتگان مقرب و عقل سما و پرا از  
نور خاص خود بامدح زمان بپوران آفرید - و نیز در کتاب پینها  
قد بشر از سفر مبنو خرد ذکر همان نور یافت میشود زیرا در پیش  
۱۹ در ذکر په خشنه که او را الآن چشمید بنامند چنین مرقو







نابش ظاهری از وی بصورت پرندۀ روانه شد ..... او که  
 جمشید صاحب رمنه خوب می باشد دیگر آن نابش را ندیده جم  
 بی شادی افتاد و او مضطرب شده بر زمین بدشمنی نمود  
 پر داخت - بار اول آن نابش جدا گشت آن نابش از جمشید  
 آن نابش از جم پسر و پوغان (یعنی پسر خورشید) بصورت  
 پرندۀ و راع (یعنی برف) روانه شد مگر آن نابش گرفت .....  
 چون بار دوم آن نابش از جمشید جدا گشت آن نابش از جم پسر  
 و پوغان بصورت پرندۀ و راع روانه شد فریدون پسر جیل  
 آنو یاف جیل دلبز آن نابش گرفت چون مرد فیروزترین مردان  
 فیروز بود ..... چون بار سوم آن نابش از جمشید جدا گشت  
 آن نابش از جم پسر و پوغان بصورت پرندۀ و راع روانه شد  
 که شایب مردانه آن نابش گرفت چون زور آورترین مردان  
 زور آور بود آنهی

اکنون اگر این دو حکایت را با یکدیگر مقابله کنیم  
 می بینیم که جمشید (که بر حسب تعلیم اوستا اول مردی بود  
 که خدا بر روی زمین آفرید و از آن سبب همانست که ما او را  
 حضرت آدم ابوالبشر میگوئیم) آن نور را به بهترین او داد خود  
 سپرد بروقی آنچه در حادثه در بارۀ نور محمد گفته شده است

- پس هویدا است که این قصه ایرانی قدم اصل آن حکایت  
نور محمد میباشد و اهل اسلام آنرا از زردشنان اخذ کرده اند  
- و علاوه بر این همه واضح است که چون در این سفر زردشانی  
در خصوص من جمشید نوشته شده است که او بر افس و جن و  
عفرینها و غیره سلطنت مینمود البته آنچه که اهل یهود از این  
قبیل درباره حضرت سلیمان میگویند از همین بدیوع جاری  
شده است و مسلمانان همان قصه را از ایشان اخذ نموده اند  
چنانکه در فصل سوم دیدیم - و مخفی ننماید که آنچه اهل اسلام  
درباره منقسم شدن نور حضرت محمد میگویند در کتاب دنیا  
آسمان (نامه شت زرفشت) مفصلاً مندرج است پس ظاهر  
میشود که این نیز از تعالیم زردشنان و از آن سرچشمه است  
(۵) ذکر پل صراط - اهل اسلام بر آنست که  
حضرت محمد گفت که بعد از اوئی آخری یوم الدین همه مردم  
باید به پل صراط که مابین زمین و بهشت بریکای جهنم بنا کرده  
شده است عبور کنند و میگویند که آن پل بار یکتر از موی و نیز  
تراز شمشیر است و شریران از آن افتاده در آتش جهنم هلاک  
میکردند - و اگر شخص اصل این تعلیم را بخواهد بداند او گویاید  
بیرسد که اشفاق آن لفظ صراط چیست زیرا اصلش در زبان



و دیگر بزم از گناه بسیار و پاک نگاه میدارم کردار خود بشرا پرهیز  
 کردنی پاکشش قوتِ حیات کردار و گفتار و خیال و عقل  
 و هوش و خرد بار آده نوای مسبب توانای اعمال حسنه با انصاف  
 انرا ادا میکنم آن پرسشش ترا بخیال و گفتار و کردار به نام بمانم  
 در راه روشن نافر سیده باشم بنزای کران دوزخ در گذرم از  
 چنود برسم تا بان مسکن بھرن پر بوی ثماما مرغوب همیشه  
 درخشان انتھی - واضح باد که اگر چه لفظ صراط اسم آن پل است  
 و من بعد بمعنی راه می آید اما معنی اصلی آن لفظ از زبان عربی  
 معلوم نمیشود - و لکن از فارسی معنی چنود ظاهر و هویدا است  
 زیرا از چیدن ( بمعنی جمع کردن و پیوستن ) و و نیز بمعنی گذر  
 مشتق است و معنی ثمام آن لفظ چنود پل پیوند سازنده  
 است زیرا بجهشت و زمین را یکدیگر می پیوند

(۶) بعضی مطالب دیگر - اما چونکه بیان  
 مفصل جمیع آن امور بیکه اهل اسلام از زردشتیان اخذ کرده اند  
 زیاده طول میکشد پس برای اختصار معانی بذکر سه چهار  
 مطلب دیگر اکتفا میکنم - و یکی از آنها این است که اهل اسلام  
 بر آنند که هر نبی قبل از وفاتش بر آن نبی آینده که مبیاست  
 جایگزینی نکردد شهادت میداده است مثلاً میگویند که خضر

ابراهیم بر حضرت موسی و حضرت موسی بر حضرت داود و  
 علی هذا الترتیب شهادت داده اند - اما هر که کتب انبیاء را  
 ملاحظه نماید می فهمد که بر عکس آن همه پیغمبران از اول تا  
 آخرشان پی در پی بر حضرت عیسی شهادت میدادند و پس  
 - پس چون اهل اسلام این خیال را از کتاب مقدس بناموخته  
 باید پرسیم که از کجاست - واضح باد که کتابی میان کتب  
 زردشنبه مستی به دساتیر آسمانی موجود است که مصنف  
 دبستان مذاهب و مؤلف برهان فاطع آنرا خوانده اند و خو  
 زردشنبان میگویند که بزبان آسمانی مکتوب شده و در آتیا  
 خسرو پرویز بزبان دری ترجمه گشته است و هم بزبان اصلی و هم  
 بدری موجود است و ملا فیروز که آن کتاب را چاپ کرده ادعا می کند  
 که - محوی است بر پانزده صحیفه نازله بر پانزده پیغمبر که اولین  
 آنها حضرت مهاباد و آخرین ایشان حضرت ساسان پیغم و از  
 آن جمله حضرت زرتشت سیزدهم است - و در آخر هر یکی از این  
 پانزده صحیفه خبر آن پیغمبری که بعد از آن بر ترتیب میباشد  
 بظهور آید داده شده است - البته این کتاب جعلی است اما  
 میتوان گفت که این خیال میان اهل اسلام چنان مقبول آمده  
 که ایشان آنرا از این کتاب زردشنی اخذ کرده اند و آیه دوم

هر يك از اين صحف هين است - فـ شـ پـ شـ مـ نـ اـ يـ هـ رـ شـ نـ د  
هر شش گـ رـ مـ رـ يـ اـ نـ فـ رـ اـ هـ يـ دـ وـ رـ - و د ر د ر ي - بـ نـ اـ مـ اـ بـ زـ دـ هـ شـ ا  
بـ خـ شـ اـ فـ شـ كـ رـ مـ هـ رـ يـ اـ نـ دـ اـ دـ كـ ر - و هـ ر كـ يـ يـ پـ نـ د كـ هـ اـ يـ نـ فـ وـ لـ بـ اـ نـ چـ هـ  
بـ رـ مـ صـ دـ وـ سـ نـ زـ دـ هـ سـ وـ رـ هـ از سـ وـ رـ هـ اـ يـ فـ رـ اـ نـ مـ كـ تـ وـ بـ اـ سـ تـ بـ عـ و  
بـ سـ مـ اـ لـ لـ هـ aـ lـ l— h— r— h— i— m— مـ طـ اـ بـ قـ نـ يـ دـ اـ رـ د - و aـ lـ f— a— z— a— w— l— بـ وـ نـ د هـ شـ نـ يـ هـ  
نـ يـ زـ مـ ثـ لـ اـ نـ سـ تـ چـ وـ نـ كـ هـ اـ نـ جـ اـ مـ رـ فـ وـ مـ اـ سـ ت - ۱۱۵ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷  
۱۳۳ ۱۳۴ - بـ عـ نـ يـ بـ نـ اـ مـ اـ وـ رـ مـ زـ دـ اـ فـ رـ يـ نـ دـ هـ - و لـ اـ بـ قـ ذـ كـ رـ اـ يـ نـ  
نـ يـ زـ مـ يـ اـ شـ د كـ هـ زـ رـ دـ شـ نـ يـ اـ نـ د ر هـ ر ر و ز يـ نـ جـ و فـ تـ د عـ اـ د اـ شـ نـ د  
كـ هـ اـ نـ هـ aـ r— a— t— o— مـ يـ كـ فـ تـ نـ د - اـ مـ aـ d— a— y— n— اـ مـ رـ مـ a— y— n— زـ رـ دـ شـ نـ يـ a— n— و  
صـ a— b— i— n— مـ طـ اـ بـ قـ نـ يـ اـ S— t— زـ يـ r— a— n— يـ نـ جـ و فـ تـ مـ عـ تـ b— n— د عـ a— k— e— a— h— l— a— s— l— a  
بـ رـ a— y— x— o— d— q— u— o— l— كـ رـ دـ هـ نـ مـ a— z— i— s— m— y— o— u— a— n— d— مـ طـ a— b— q— n— y— n— جـ و فـ تـ از اـ نـ هـ فـ تـ  
و فـ تـ د عـ a— y— K— e— صـ a— b— i— n— d a— s— t— n— d— m— i— a— s— t—

(۷) آخر كلام اگر شخصی بگوید که محال است

كـ هـ حـ ضـ رـ t— m— h— d— حـ كـ a— t— h— a— و ر سـ و م زـ رـ دـ شـ نـ يـ a— n— a— p— n— d— e— د اـ خـ ل  
فـ r— a— n— و ا حـ a— d— i— t— x— o— d— K— r— d— a— n— p— d— e— b— a— s— t— و نـ يـ زـ مـ كـ n— x— o— u— a— d— b— o— d  
كـ هـ a— n— n— b— i— a— t— i— از اـ يـ n— a— m— o— r— w— a— f— f— i— t— h— m— d a— s— t— n— d— b— a— s— t— d— i— s— m— e— r— z— i— n—  
د ر جـ o— a— b— a— y— n— F— o— l— m— i— k— o— b— n— d— K— e— a— w— l— d— r— r— o— z— n— e— a— l— h— a— b— m— n— d— r— j—  
كـ هـ حـ ضـ رـ t— m— h— d— عـ a— d— i— t— d a— s— t— K— e— b— e— a— s— t— a— x— a— s— h— r— a— t— a— f— e— K— e— n— z— d— o— y—

می آمدند چیزی بزبان ایشان بگوید و چون بدینطور بعضی اوقات  
 بزبان فارسی حرف میزد از این سبب چند الفاظ فارسی در  
 زبان عربی رواج یافت و ثانیاً چون معلوم شد که حضرت  
 محمد افسانه های یهود و داستانها و رسوم عرب بت پسند  
 پسندیده داخل قرآن خود ساخت پس چه اشکال دارد که  
 قصه های فارسیان نیز مقبول وی گردیده باشد - و  
 درباره بسیاری از حکایتهائی که در قرآن مندرج است مسلم  
 که آنها در ایام وی میان اعراب رواج کلی می داشت چون  
 الْكَذْبَى درباره این قوم داستانها چنین نوشته است -  
 فان ذكرت قصته عاد و ثمود و النافه و اصحاب الفيل و نظائر  
 هذه القصص فلنا لك هذه اخبار باردة و خرافات عجائز  
 التي اللواطی كن پدرسها لبلهت و نهادهن - ترجمه  
 پس اگر حکایات عاد و ثمود و نافه و اصحاب قبل و امثال این  
 حکایات را ذکر کنی بنویسم که این اخبار سُست و خرافات  
 پیره زنان قوم است که ایشان آنها را شب و روز بطریقی افشا  
 می گفتند - و ثالثاً از سیره الرسول تصنیف ابن هشام و  
 ابن اسحق معلوم است که میان اصحاب حضرت محمد شخصی ابر  
 مستقیم سلمان فارسی بود که حضرت محمد در وقت محاصره



کردن مدینه بر حسب نصیحت وی آن خند فرماید و نیز  
در همین غزوه ثقیف طایف مغبیق را موافق رأی او اقرار  
باستعمال آورد. و میگویند که در ایام خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله  
بر آن بودند که سلمان در نصیحت کردن فرآن مدد کار حضرت  
محمد میباشد و ذکر این مطلب در سوره نحل (یعنی سوره ۱۰۵) آیه ۱۰۵  
باین الفاظ یافت میشود. وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا  
يُعَلِّمُهُ الْبَشَرُ لَئِن لَّنْ بِلِئَالِي النَّبِيِّينَ الْإِثْمَانُ وَهَذَا الشَّاتُ  
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ - ترجمه - و هر آینه میدانیم که ایشان میگویند  
که می آموزد او را انسانی زبان آنکه رو میگردانند بسوی او و این  
و این زبان عربی روشن است. - البته اگر معترضین میگویند که  
آن عجمی سبب حسن عبارت فرآن بود اینجواب کفایت میکند -  
اما چون این اثبات کرده اند که بسیاری از آن مطالبی که هم در  
فرآن و هم در احادیث مندرج است مطابقت جریث انگیز با  
آنچه در کتب زردشتیه یافت میشود دارد پس این قول فرآن بر  
رد نمودن آن اعراض بچپوجه کافی نیست بلکه از آن آیه امر هویدا  
که در ایام خود محمد معلوم شده بود که آنحضرت از سلمان فارسی  
تعلم یافته است. پس لابد است که در اینجا نیز اینرا مسلم نمائیم  
که کتابهای زردشتیان نیز یکی از منابع دین اسلام میباشد.

## فصل ششم

در خصوص خُفَا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر تعلقات  
وارد آمده است


میل از ظهور حضرت محمد بعضی از اهل عرب از بت پرستی و شرک  
نفرت کلی داشته در پی دین حق میبودند - و چون از اهل یهود  
و شاید از اخباری چند که بنواثر از قدیم الایام نازمان ایشان  
رسیده بود اطلاع داشتند که حضرت ابراهیم خدای حق واحد  
حقیقی را میشتاخته است از آن سبب بعضی از ایشان هم در مکه  
و هم در مدینه و هم در طایف میجستجو و تفحص دین خلیل الله پرداخته  
عبادت اصنام را رد نمودند - و آنانکه مشغول این امر ام را میگشتند  
ملقب به خُفَا گردیدند که از انجمله ابوامیر و اصحابش در مدینه  
و امته ابن زاهد در طایف و چهار نفر از اهل مکه ستمی بودند و  
عبادت الله و عثمان و زید بودند - و معترضین بر آنند که خیالاً  
و نمونه و گفتگوی این نوع اشخاص و خصوصاً تعلیم زید این  
عمر و تأثیر اتم بر حضرت محمد و بر دین وی کرده است که دلیل آن  
در خودشان پدید می آید - و برای آنکه مطالعه کنندگان این اورا

بمیزبوانند صحت و با غلط این قول را بسیار مایند لازم است که آنچه را که ابن اسحق و ابن هشام نسبت به نجفای مکه نوشته اند بخوانیم - واضح باد که اگر چه چند نفر اشخاص دیگر نیز به حضرت محمد را نوشته اند اما کتاب ابن هشام ملقب بیهرة الرسول از همه آن نوع کتابهای دیگر معتبرتر است زیرا از همه قدیم تر و نزدیکتر بزمان حضرت محمد میباشد - اول موردی که بیان نمودن اعمال و احوال او بپرداخت زهری بود که در سنه ۱۲۴ هجری وفات یافت و آنچه او نوشت از نوادر از اصحاب حضرت محمد و خصوصاً از عروه که یکی از خویشان عایشه بود بروی معلوم شده بود - البته در مورد چندان سالها بسیار اشتباهات و مبالغات در آن اخبار دخول یافته بود و اما اگر کتاب زهری حالا موجود میبود بسیار فایده میداشت برای آنکه حقیقت امور را میفهمیدند بدانند زیرا قدیمتر و از آنچه معتبرتر از کتابهای دیگر میبود - و اگر چه تماماً از میان رفته است اما یکی از شاگردان زهری ابن اسحق نام (که در سنه ۱۵۵ هجری وفات یافت) کتابی دیگر در آن مطلب تصنیف نمود و اجرای بسیار از آن کتاب در سیرة الرسول ابن هشام (که در سنه ۲۱۳ هجری رحلت کرد) محفوظ مانده است پس الآن ما بوی آن کتاب رجوع میفائیم تا از حقا اطلاع

بابهم - وانچه در آنجا نوشته شده است اين ميباشد - قال ابن  
 اسحق واجتمع في يومئذ في عهد لهم عند صنم من اصنامهم  
 كانوا يعظمونه ويقرعون له ويعكفون عنده ويدبرون به وكان  
 ذلك عهد لهم في كل سنة يوماً فخلص منهم اربعة نفر نجيا ثم قال  
 بعضهم لبعض تصادفوا وليكنم بعضكم على بعض قالوا اجل وهم و  
 بن نوفل بن اسد بن عبد الغزي بن فصى بن كلاب بن مرث بن  
 كعب بن لؤى - وعبيد الله بن جحش بن رباب بن يعمر بن صفر  
 بن مرث بن كبر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزيمه وكانت امه  
 اميه بنت عبد المطلب - وعثمان بن الحويرث بن اسد بن  
 عبد الغزي بن فصى - وزيد بن عمرو بن نفل بن عبد الغزي  
 بن عبد الله بن فريد بن رباح بن رزاح بن عدى بن كعب بن لؤى  
 - فقال بعضهم لبعض تعلموا والله ما قومكم على شئ لقد اخطوا  
 دين اباهم ابراهيم ما حرم نطف به لا جمع ولا بهر ولا بضر ولا يرفع  
 باقوم المشرك لانفسكم فانكم والله ما اخلصتم ما انتم على شئ فقرعوا  
 في البلدان ان يخلصون الحنيفيه دين ابراهيم فاما ورفه بن نوفل  
 فاسلمكم في النصرانيه واتبع الكلب من اهلها حتى علم علما من اهل  
 الكتاب - واما عبيد الله بن جحش فاقام على ما هو عليه من  
 الا لباس حتى اسلم ثم هاجر مع المسلمين الى الحبشه ومعه امراته

ام حبيبة بنت ابي سفيان مسلمة فلما قدمها انتصر وفارق الاطلاق  
 حتى ملك هنالك نصرانيا - قال ابن اسحق فحدثني محمد بن جعفر  
 بن الزبير قال كان محمد بن جعفر حين انتصر بمصر باصحاب رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم وهم هنالك من ارض الحبشة فيقول  
 ففنا وصا صائم ابي ابصرنا وانتم تلمسون البصر ولم تبصر وابعد  
 وذلك ان ولدا للكلب اذا اراد ان يفتح مجنبه لينظر صا صا لينظر  
 وقوله ففتح فتح مجنبه - قال ابن اسحق وخلف رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم بعده على امرائه ام حبيبة بنت ابي سفيان بن حرب  
 - قال ابن اسحق وحدثني محمد بن علي بن حسين ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم بعث فيها الى النجاشي عمر بن امية الضمر  
 فخطبها عليه النجاشي فزوجها باباها واصدقها عن رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم اربع مائة دينار فقال محمد بن علي ما نرى  
 عبد الملك ابن مروان وقف صداق النساء على اربع مائة  
 دينار الا عن ذلك وكان الذي املكها للنبي صلى الله عليه وسلم  
 خالد بن سعيد بن العاص - قال ابن اسحق واماعثمان بن  
 الحويرث فقدم على فيصر ملك الروم فنصر وحسن منزله  
 عنده (قال ابن هشام) ولعثمان بن الحويرث عند فيصر خد  
 منعي من ذكره ما ذكرت في حديث الثمار - قال ابن اسحق واما

زبد بن عمرو ابن نفيل فوثف فلم يدخل في يهودية ولا نصرانية  
 وفارق دين قومه فاعتزل الأوثان والمبنة والدم والذبايح الخ  
 نذبح على الأوثان وهي عن قتل المرودة وقال اعبد رب ابراهيم  
 وبادي قومه بهيب ما هم عليه - قال ابن اسحق وحدثني هشام  
 بن عروة عن ابيه عن امه اسماء بنت اب بكر رضي الله عنهما  
 قالت لقد رايت زبد بن عمرو بن نفيل شيخا كبيرا مسندا ظهره الى  
 الكعبة وهو يقول يا معشر فرقت والذي نفس زبد بن عمرو بيده  
 ما اصبح منكم احد على دين ابراهيم غيري ثم يقول اللهم لو اني اعلم  
 اى الوجوه احب اليك عبدتك به ولكني لا اعلم ثم يجهد على  
 راحته - قال ابن اسحق وحدثت ان ابنه سعيد بن زبد بن عمرو  
 بن نفيل وعمر بن الخطاب وهو ابن عمه قال لا رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم استغفر لزبد بن عمرو قال نعم فانه يبعث الله وحده  
 (وقال زبد بن عمرو بن نفيل في فراق دين قومه وما كان لقي منهم  
 في ذلك) اربا واحدا ثم الف رب ادبن اذا نسمت الامور  
 عزلت اللات والعزى جميعا كذلك يفعل الجلد العيو ر  
 فلا هزى ادبن ولا ابنتهما ولا صفتى بنى عمرو ازور  
 ولا غمما ادبن وكان ربنا لنا فى الدهر اذ حل بسبر  
 عجت وفي اللهاى معجيات وفي الايام يعرفها البصير

بان الله مدافنی رجلا      کثیرا کان شانهما الغفور  
 وابقی آخرین سیر قوم      ضربل منهم الطفل الصغیر  
 و بین المرء بعثر ثاب هوما      کما یترقح الغنم المطهر  
 ولكن اعبد الرحمن ربی      لیغفر ذنبی الرب الغفور  
 فمواقفه ربکم احفظوها      منی لا تحفظوها الانبور  
 نری الا برادر دارم جهان      ولکن اعدا رها میهنه سحر  
 و خری فی الجفو وان هموثوا      بالافوا اما یضیق به الصدور  
 (سیره الرسول جلد ۱ صفحہ ۷۶ و ۷۷) -  - ابن ابی شیبہ  
 گفته است - و فرجش روزی در عہدی کہ داشتند نزدیک  
 از بنہا ایشان جمع شدند و آنرا تعظیم می نمودند و برای آن  
 شری بخر می کردند و نزد آنرا اعتکاف می نمودند و دوران می  
 و در هر سال آن برای ایشان عہدی بود - پس چہار نفر از  
 خفا کشف کرده از ایشان جدا ماندند - آنکاء بیکدیگر گفتند  
 صدامت نمائید و اسرار یکدیگر را پنهان دارید - گفتند خوب  
 - و ایشان و رفقا ابن نوفل بن الخ و عیسا الله ابن جمش ابن الخ  
 و مادرش اممہ دختر عبد المطلب و عثمان ابن حویرث ابن  
 الخ و زید ابن عمرو ابن الخ بودند - و بیکدیگر گفتند - بخدا قسم  
 کہ میبایست کہ قوممان بر هیچ نباشند از دین پدرشان ابراهیم .

درگذشته اند سنک چیست که آنرا طواف بکنیم نمی شنود و  
 نمی بیند و هیچ فایده نبرساند - ای قوم برای انفسانت  
 التماس کنید پس بخدا قسم که شما بر هیچ نبینید - پس بیلاد  
 دیگر متفرق شدند تا حنیفیت یعنی دین ابراهیم را ببینند -  
 پس ورفته ابن نوفل در دین مسیحی محکم گشته کتب را از اهل آنها  
 نفع نمود تا علم را از اهل کتاب دانست - و اما عبیدالله ابن  
 جحش پس او در شکی که داشت بماند تا وقتی که مسلمان گردید  
 - انگاه با مسلمانان به حبش هجرت کرد و زنتش ام حبیبه دختر  
 ابوسفیان که مسلمان بود همراه او رفت - پس چون بدانجا رسید  
 مسیحی شده دین اسلام را ترک کرد و در آنجا در دین مسیحیان  
 هلاک شد - ابن اسمعیل گفته است - پس محمد ابن جعفر ابن  
 زبیر سراخبر داده گفت - عبیدالله ابن جحش وقتی که مسیحی شد  
 بر اصحاب رسول خدا ص (که ایشان در آنجا از زمین حبش بودند)  
 گذشته میگفت - فَقَمْنَا وَصَاصًا ثُمَّ یعنی مابینا شده ایم  
 و شما بینا بر اجنبی میکنید و هنوز بینا نشده اید - و آن  
 این است که بچه سگ چون میخواهد که چشمان خود را باز کند  
 ناله بیند صَاصًا میکند ناله بیند و قول او قَمَّ یعنی باز کرد  
 چشمانش را - ابن اسمعیل گفته است - و رسول خدا ص بعد از



وی (یعنی بعد از عیبدالله) زشت<sup>۹</sup> ام جیبیه دختر ابوسفیان  
 ابن حربراک رفت - ابن اسحق گفته است - و محمد ابن علی ابن حبیب  
 برای من حکایت کرد که رسول خدا صلعم در پی وی (یعنی ام جیبیه)  
 عمر و ابن امیه ضمیر برانزد نجاشی فرستاد پس نجاشی و پسر ابراهیم  
 (محمد) خطبه کرد پس او را با وی نزویج نمود و کابینش از رسول خدا  
 صلعم چهار صد دینار داده شد - پس محمد ابن علی گفت غیبتیم  
 که عبد الملك ابن مروان کابین زنان را چهار صد دینار معین  
 کرده است جز از آنجه و کسیکه او را به نبی صلعم داد خالد ابن  
 سعید ابن عاص بود - ابن اسحق گفته است - و اما عثمان ابن  
 حویرث نزد قیصر پادشاه روم رسیده مسیحی گشت و درجه او ترقی  
 وی بلند شد - ابن هشام گفته است - و در باره ماندن عثمان  
 ابن حویرث نزد قیصر حدیثی است که آنچه در حدیث فجار بیات  
 کرده ام مرا از ذکر آن منع کرده است - ابن اسحق گفته است - و  
 اما زید ابن عمر و ابن نقیل پس او بماند و داخل دین یهود و یزید  
 نصاری شد و دین قوم خود پشتر انوک کرد و از بنیها و از مردار و از  
 خون و از مریاینهائی که برای بنیها ذبح میکردند اجتناب نمود و  
 از مثل موئوده (یعنی دختر بیکه زنده خالاک کنند) نفی کرد و گفت  
 - خداوند ابراهیم را می پرستم و بر قوم خود آن عیبی را که مرکب

آن بودند آشکارا کردند - ابن اسحق گفته است - وهشام  
 ابن عمرو از پدرش از مادرش اسماء دختر ابوبکر (رضی الله عنها)  
 بمن خبر داده است که او (یعنی اسماء) گفت - همانا زید ابن عمرو  
 ابن نفیل را و فتنه بسیار پیرو بود بدم که پشت خود را بر کعبه  
 داده میگفت - ای آل شریش با و که جان زید ابن عمرو در دست  
 وی است قسم که هیچ یکی از شما جز من بدین ابراهیم نرسیده  
 است - آنگاه میگفت - ای خدا بد رسنی که من اگر میدانستم که کد  
 وجه از وجوه نزد تو پسندیده تر باشد ترا بدان می پرسند  
 و لکن من انرا نمیدانم - آنگاه کنه های دست خود را بر زمین  
 نهاده سجده کرد - ابن اسحق گفته است - و بمن خبر داده شد  
 است که پسرش سعد ابن زید ابن عمرو ابن نفیل و عمر ابن  
 خطاب که پسر عم وی بود بر رسول خدا صلعم گفتند برای زید ابن  
 عمرو استغفار نما و او گفت بل و بد رسنی که وی به تنهایی  
 مثل امتی بر میخیزد - و زید ابن عمرو ابن نفیل درباره ای که دین  
 قوم خود را ترک کرد و در خصوص آنچه از آنجهت از ایشان بوی  
 واقع شد چنین گفت - آبا بیک پروردگار یا بجز او پروردگار  
 ایمان بیاورم - در حالیکه امور منقسم شده است - لا ت  
 وعزی را نمائما ترک کرده ام - مرد زور آور شکبایا چنین میگفت

- پس ننبه عزیزی و نه بد و دخترش ایمان آورده ام و نه در بخت  
 بنی عمرو را ز بارش میبخام - و بضم ایمان نیاورده ام و او برای  
 ما پروردگار بود در زمانی که حلم من کم بود - تعجب کردم و در  
 شبها چیزهای عجیب هست و در روزها نیز که شخص بیانا افتاد  
 می شناسد بد رسیده که خدا اکثر اوقات مردان را فانی گردانند  
 است که کار ایشان فجور بوده است - و دیگر اثر اسبب احسان  
 گروهی زنده نگاه داشته است پس از ایشان بچه های کوچک  
 می پروراند - و میان ما مرد لغزش می خورد و روزی بنکوم پستو  
 چنانکه خرم میگردید شاخه باران خورده - و اما پروردگار در حمز  
 خود رای پرستم ناپروردگار غفور کنه مرابا میزد - پس  
 نفوای خدای پروردگار را حفظ بنماید مادامیکه آنرا حفظ  
 کنند هلاک نخواهد شد - پاکان را می بینی که مسکنشان  
 باغهاست و برای کافران سهره و زانست و برای ایشان در  
 زندگان رسوائیست و اینکه بپزند و آنچه را که سینه ها از آن  
 تنگ میشود ملاقات کنند - انتهی

و این هشام ما را مطلع میسازد که

خطاب که تم زید بود و پرا از مکه اخراج نموده او را میجو رساخت  
 که بر کوه حراء مقابل آن شهر بماند و اذن نداد که داخل مکه گردد

(سیره الرسول جلد اول صفحه ۷۹) - و از همان کتاب نیز اطلاع بهمه میسر میسر است که حضرت محمد عادت داشت که در هر سال وقت تابستان در مغاره واقع همان کوه حراء بر حسب عادت عرب برای تَحَنُّتْ منزل کند پس می توان گفت که اکثر اوقات بابت ابن عمرو که از خود پنهان وی بود ملاقات میکرد - و اقوال ابن اسحق این فیاس را ثابت میکرد و اندر پرا میگوید که حضرت محمد در چنینکه مبعوث شد در همانجا بود - ثم جاء جبرئیل بملائئنه من کرامه الله وهو یجری فی شهر رمضان ..... کان رسول الله ص یجاء فی حراء من کل سنة شهر او کان ذلک مما تَحَنُّتْ به فریش فی الجاهلیة والتَّحَنُّتْ التَّیْر ..... قال ابن هشام نفول العرب التَّحَنُّتْ والتَّحَنُّفْ یریدون التَّحَنُّفْ فیدلون الفاء من التَّاء (صفحة ۸۰ و ۸۱) - ثم رجعه - انکاه جبرائیل نزد وی آمد با آنچه از کرامت خدا که بنزد وی آورد و او در حراء در ماه رمضان بود ..... رسول خدا صاعم یکماه را از هر سال در حراء مجاورت می نمود و این از آن بود که فریش در جاهلیت بآن تَحَنُّتْ می نمود و تَحَنُّتْ بمعنی تزکیه نفس می آید ..... ابن هشام گفته است - اعراب تَحَنُّتْ و تَحَنُّفْ میگویند و میخوانند حنیفیت و ابگو پس فارا بدل از تابا آوردند - انتهى - و هر که از قرآن و از احادیث

وافتاست می بیند که تسلیم زبدا بن عمر و بر نعمالیم حضرت محمد  
 ناشیری اتم داشته است زیرا هر یکی از آن امور که دربارهٔ احمقا و  
 زبدمذکور شد در دین حضرت محمد نیز یافت میشود و از آن قبیل  
 نمی موورده و رد بیت پرستی و اقرار بر وحدانیت الهی و خیر جنات  
 و انذار از سعیر و جهنم و خدا را رب و رحمن و غفور گفتن - و عللاً  
 بر این همه محقق نمائند که حضرت محمد آن ادعائرا که زبدا بن عمر و  
 نموده بود او نیز همانرا بعبینه نمود زیرا زبدا و جمیع خنقهای دیگر  
 در پی دین ابراهیم بودند و زبدا دربارهٔ خود گفت که از ابا فاضل ام و  
 حضرت محمد نیز از ادعای سکر که مردم را بسوی دین ابراهیم دعوت  
 میمایم و حضرت ابراهیم را بجهان لفتیکه زبدا و اصحابش داشتند  
 (یعنی خنیف) بارها ملقب میسازد و در اثبات این امر کفایت  
 میکند که آنچه چند از قرآن اقتباس نمائیم زیرا در سورة ذنأ (یعنی  
 سورة ۴۱ آیه ۱۲۴) چنین مکتوب است - وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ  
 اسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ  
 إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - ترجمه - و آنکه بهتر است در دین از آنکه خدا  
 کند رویشرا بپند او و بنکوست و پیروی کند دین ابراهیم حق  
 کما بر او گرفت خدا ابراهیم را دوست - و در سورة آل عمران  
 (یعنی سورة ۳ آیه ۸۹) مرقوم است - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ

اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - **ترجمہ** - بگو راست  
 گفت خدا پس پر و شود کیش ابراهیم حق کرا برا و نباشد از مشرکان  
 - و نیز در سورۃ انفصام (یعنی سورۃ ۵۲) مکتوب است -  
 قُلْ اِنِّیْ هَدٰی رَبِّیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ دِیْنًا اَقِیْمًا مِثْلَ دِیْنِ اِبْرٰهٖمَ  
 حَنِیْفًا - **ترجمہ** - بگوید درست کیش ابراهیم حق کرای - و هر کس از صراط  
 و نحو عرب و افغاست می بیند که در اینجا حضرت محمد خود را وامیست  
 خود را به حنیف ملقب میگرداند - و اگر چه اصل آن لفظ بنی  
 عبری و سریانی بمعنی نجس و مرتد می آید اما چون اهل عرب زیاده  
 و اصحابش را حنفاء یعنی مرتدین می گفتند و آنرا که دین اجداد  
 بپس پرست خود را ترک کرده بودند پس هم ایشان و هم حضرت محمد  
 آن لقب را پسندیده برای خودشان پذیرفتند و معنی آنرا نیز  
 بنکو گردانیدنند زیرا که شاید ایشان نیز مابین لُحُف و لُحُث  
 هیچ تفاوتی ندیدند - و اینرا نیز نباید فراموش نمود که آن چها  
 نیز از خویش و اقارب حضرت محمد بودند زیرا جمیع آنها از نسل  
 لوی بودند و نیز عجب بداند خاله زاده حضرت محمد بود و وی  
 پوه اش ام حبیب را بر بنی گرفت و ورقه و عثمان بنی عثمان خاند  
 بودند چنانکه از نسب نامه که در سیره الرسول (جلد اول صفحه ۳۲)

(۷۶) مندرج است وفدوی از آن قبل از این اقتباس شد  
 ظاهر میگردد - پس بمرحال امکان نداشت که آراء وافوال و  
 خیالات و تعالیم زید و حنفاء دیگر بر حضرت محمد اثری اتم  
 نکرده باشد - و آخر الامر واضح باد که اگر چه حضرت محمد (بر حسب  
 آن حدیثی که بیضاوی در تفسیر سوره نوبه آیه ۱۱۴ اذکر کرده است)  
 اذن نیافت که برای مادر خود آمنه استغفار نماید اما برای  
 زید ابن عمر و استغفار نمود چنانکه مذکور شد و گفت که او  
 در روز قیامت امت علیّه میباشد و در انصورت بر منجید  
 و حضرت محمد باین افوال تعالیم و ادعای زید را تصدیق نمود  
 و لکن شاید کسی در ایجاد جواب آنچه  
 گفته شد بگوید بالفرض مسلم داریم که پیایع اسلام آنهاست  
 که مغرضین گفته اند پس ظاهر میگردد که در مقام دین اسلام  
 اثری از خود حضرت محمد یافت نمی شود و این محال است - البته  
 ممکن نیست که چون حضرت محمد دین خود را ایجاد مینمود چه  
 از طبیعت و خوی وی در آن دین و مذهب بظهور نرسیده  
 باشد زیرا اگر چه ببناء خانه خود را از سنگها و آجرها و خشتها  
 گوناگون بنا میکند اما کار ترتیب دادن آنچه ها هنر و هوش او را  
 نمایان میکرد و اندواده و مهارت ببناء از بناش هویدا میشود

و چون عمارت دین اسلام صورت بسته است و از همه ادیان  
 دیگر تفاوت دارد از این سبب ظاهر است که بنای آن عمارت  
 شقص عاقل نمی رسد بوده است - و از فصاحت عبارت قرآن  
 بلاغت حضرت محمد نیز هویدا می گردد - و علاوه بر این همه آثار  
 بسیاری از حوادث و وقایع سرگذشت حضرت محمد در قرآن  
 دیده می شود - مثلاً ظاهر است که او قبل از هجرت قدرش دنیوی  
 نمی داشت و برونی این امر در آن آیه ها بلکه قبل از هجرت مکتوب  
 گشت هیچ ذکر جنگیدن برای انتشار دین یافت نمی شود -  
 اما بعد از هجرت چون اهل مدینه انصار وی گردیده بودند  
 اولاً باصحاب خود اذن داد که برای حفاظت جان خویش و دفاع  
 بکنند چنانکه در سوره حج (یعنی سوره ۲۲ آیه ۴ و ۵ و ۶) چنین  
 مکتوب است - اِذِنَ لِلَّذِينَ يُثَانِلُونَ بَايَعْتُمْ ظُلُومًا ..... اَللّٰهُ  
 اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللّٰهُ - ترجمه  
 و سئوری داده شد مرا آنرا که کارزار کرده شدند بآنکه آنها ستم  
 کرده شدند ..... انا آنکه بیرون کرده شدند از دیارشان  
 بناحق مگر آنکه می گفتند پروردگار ما خداست - و این هشت  
 جلد اول صفحه ۱۶۷) از عروه و اشخاص دیگر از اصحاب میگوید  
 اذن مقاتله اولاً در این آیه ها عطا شد - اما (ثانیاً) بعد از



چندی چون حضرت محمد و اصحابش در بعضی غزوات غالب  
آمده بودند این اذن بندها شده حکم کردید و همچنین در سوره  
بنه (یعنی سوره ۲ آیه ۲۱۲ و ۲۱۴) مرقوم است - كُنْ عَلَيْنَا  
الْفِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ ..... بِسْأَلِنَاكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِتَالٌ  
فِيهِ كُلُّ فِتَالٍ فِيهِ كِبَرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسِيحُ  
الْحَرَامُ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ  
الْقَتْلِ - **ترجمه** - نوشته شد بر شما کارزار و او کراهت  
دارد برای شما ..... می پرستند ترا از ماه حرام کارزار در آنرا  
بگو کارزار در آن بزرگ است و باز دارد از راه خدا و کافر می است  
بان و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلس را از آن بزرگتر است نزد  
خدا و فتنه بزرگتر است از کشتن - و معنی آن این است که <sup>نان</sup> مسلمانان  
باید بینکند و اذن ندهند که فریشت ایشانرا از رفتن بکعبه  
منع کند - (و تَالِئًا) چون مسلمانان در سنه ششم هجری بنی  
فریظه و بعضی طوایف دیگر را هم مغلوب ساخته بودند آنگاه  
حکم جهاد سفت ترکشت چنانکه در سوره مائده (یعنی سوره ۵  
آیه ۳۷) مکتوب است - إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ  
رَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ  
تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ

خَزْمٍ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - ترجمه -  
 جز این نیست مزد آنانکه جنگ کردند خدا و پیغمبرش را و شهادت  
 در زمین بپایه ای اینکه کشته شوند یا بردار کشیده شوند یا برید  
 شود دستهایشان و پاهایشان از خلاف یکدیگر پارنده شوند  
 از زمین این مرایشانراست خواری در دنیا و مرایشانراست  
 در آخرت شکفته بزرگ - واضح باد که مفسرین قرآن بر آنند که  
 این مطلب دربارهٔ بت پرستان و نه دربارهٔ یهود و نصاری  
 مندرج شده است - اما سلوک اهل اسلام نیست باهل  
 کتاب هم چند سال بعد از آن معین گشت و اینکه حضرت محمد  
 در سال یازدهم هجرت مشرف بموت بود زیرا (رابعاً) در سوره  
 نوبه (یعنی سوره ۹ آیه ۵ و ۶) که بر حسب تاریخ سوره آخری  
 قرآن میباشد گفته شده است که بعد از اتمام آن چهار  
 ماه حرام جنگ را باید بار دیگر شروع کرد چنانکه مکتوب است  
 فَإِذَا فُتِحَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ فَأُفْلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ  
 وَخُذُوهُمْ وَأَخْصِرُوهُمْ وَأَعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَاِنْ نَابُوا وَ  
 آفَا مُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
 رَحِيمٌ ..... فَأُفْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا  
 يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ

اَوْ نَوَالِ الْكِتَابِ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ -  
 ترجمه - پس چون منقضى شد ماممهای حرام پس بکشید  
 مشرکان را هر جا یافتند آنها را و بیکرید آنها را و حبس کند آنها را  
 و بشبند مر آنها را بجز رهگذری پس اگر ثوبه کردند و برپا  
 داشتند نماز را و دادند زکوة را پس خالی کند راهشان را بدرست  
 که خدا آمرزنده مهربانست ..... بکشید آنان را که نکر و بدند  
 بخدا و نه بر روز آخرت و حرام نمیدارند آنچه را حرام کرد خدا و رسو  
 و نمی پذیرند دین حق را از آنان که داده شدند کثای را تا بدهند  
 جزیه از دست خود و آنها خواشند کامند - پس بر حسب قرآن  
 اوده خدای علیم که ذات پاک او از تغییر و تبدل مبرا و معتر است  
 بروفق ترقی فیه و زئی السله حضرت محمد و اصحابش که درجه  
 بدرجه پیش میرفت مبدل میگردید - و این نیز در مطلبی دیگر  
 هم هویدا است زیرا خود فقهای اسلام اقرار مینمایند که بعضی  
 از آیه های قرآن منسوخ و بعضی آیه های دیگر ناسخی باشد  
 و این تعلیم مطابق سوره بقره (یعنی سوره ۲ آیه ۱۰۱) است جائز  
 که چنین مکتوب است - مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ  
 مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - ترجمه  
 آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا نرسد یا دریم بهتر از آن یا مانند

انرا آبا نمیدان که خدا بر همه چیز توانا است - و از آن سبب است  
 که ما دامیکه حضرت محمد امجد مبد داشت که شاید ممکن باشد که  
 ادیان مجود و نصاری و چیزی از رسوم دینی اعراب را مخلوط سازند  
 دینی از آن ایجاد نمایند که جمیع سکنه جزیره العرب انرا بپسندند  
 و قبول کنند در همانوقت جد و جهد تمام صرف میکرد نا همه این  
 طوایف مختلفه و جمله این ملل متفرقه را به وی خود مایل گردانیدند  
 اجتناب میکرد بکرات اتحاد دهد و تابعین خویش سازد - اما چون دیدند  
 که این سعی عبث و بیفایده می باشد ، آنگاه تصمیم بست که بمجود  
 نصاری راهلک سازد و با افلا از حد و در عرب نفی گرداند - و این  
 مطلب نیز از خود فرآن پدید میآید - و علاوه بر این همه از آنچه در  
 سوره احزاب (یعنی سوره ۳۳ آیه ۳۷) نسبت بزن زبیده که پیشوا<sup>ند</sup>  
 وی بودند نوشته شده است الظاهر من الشمس است که خوی و طبیعت  
 خود حضرت محمد بر فرآن تأثیر اتم داشته است و این مطلب از آنچه که هم  
 در فرآن و هم در احادیث نسبت به بسیار زن گرفتارش مندرج است  
 هویدا میگردد - البته آن مجموعه مطالب و تعالیه که در فرآن و  
 احادیث موجود است مثل انواع و اقسام آبی است که در دریاچه  
 از هر طرف از بنایع متفرقه جاری شده بهم پیوسته باشد اما  
 آن ظرفیکه آن آبها از آن صورت گرفته است غفل و نفس و خوی خود

## حضرت محمد میباشد

مخفی ننماید که بسیاری از آن مطالب و تعالیم  
 که در قرآن مندرج است مثل عقیده وحدانیت ذات اقدس  
 الهی خوب و مفید میباشد و در آنچه که درباره میزان و جنت و  
 درخت طوی و امثال آنها گفته شده است البته اندک راستی  
 و ظاهراً مسئولان یافت - اما هر کس بخواهد آب شفاف پاکرانی شود  
 نمی باید از جوی مکدر بپاشد بلکه بسوی خود سرچشمه تهر آب  
 حیات رجوع نماید که خود قرآن بارها بر آن شهادت داده است  
 و آن سرچشمه کتب انبیاء و حواریین میباشد که در خصوص آنها  
 چنین مکتوب است - اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيْهَا هُدًى وَ نُوْرٌ  
 وَ قَبْلُهَا عَلٰى اَنَّاوٰدٍ بَعْثَیْ بِنِ مَّرْیَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ يَدَیْهِ مِنَ  
 التَّوْرَةِ وَ اٰتَيْنَاهُ الْاِنْجِیْلَ فِیْهِ هُدًى وَ نُوْرٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ  
 يَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِیْنَ - (سوره مائده یغفر  
 سوره ۵ آیه ۴۸ و ۵۰) - ترجمه - بدرستی که ما فرستادیم  
 تورات را در آن هدایت و روشنی ..... و از پی در آوریم بر آنها  
 انجیل را به عیسی پس مریم نصیبش گشته مرا آنچه باشد میان دودش  
 از تورات و دادیم او را انجیل در آن هدایت و روشنی و نصیبش گشت  
 مرا آنچه را باشد میان دودش از تورات و هدایت و پسند مر

پرهنز کارنرا - و هر که نخواهد بداند که دین حضرت ابراهیم <sup>علیه السلام</sup> خلیل  
 چه بوده است باید نوراۃ حضرت موسی را بادقت تمام ملاحظه  
 نماید و آنجا خواهد دید که خدا بوی وعده داد که خداوند و نجات  
 دهنده و جید علی مسیح از نسل وی و پسرش اسحق تولد خواهد  
 یافت - و حضرت ابراهیم آن وعده را پذیرفته و یار کرده بمسیح  
 موعود ایمان آورد و بواسطه آن ایمان نجات یافت - و در اثبات  
 این مطلب بذکر دوسه آیه اکتفا میکنیم - در نوراۃ حضرت موسی  
 (سفر پیدایش باب ۱۷ آیه ۱۹) مکتوب است که خدا یستعالی بمحضرت  
 خلیل گفت - بمحقق زوجات ساره برای تو پیری خواهد زد و  
 او را اسحق نام بده و عهد خود را بادی اسنوار خواهم داشت تا  
 با ذرتت او بعد از او عهد ابدی باشد - و در باب ۲۲ آیه ۸ نیز  
 مرقوم گشته است که بار دیگر خدای عزوجل و پیرا مخاطب ساخته  
 گفت - و از ذرتت تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت  
 چونکه قول مرا شنیدی - و در بیان این وعده خود خداوند علی  
 مسیح در انجیل جلیل به یهود فرمود - پدر شما ابراهیم شادی کرد  
 بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید (انجیل یوحنا  
 باب ۸ آیه ۵۶) - و پولس رسول نیز بالهام ربانی گفته است -  
 وعده ها با ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمیکوید به نسلها که

کونادربارهٔ بیماری باشد بلکه دربارهٔ یکی و به فضل تو که مسیح  
 ..... اما اگر شما از آن مسیح میباشید هر آینهٔ فضل ابراهیم  
 و بر حسب وعده و ارث هستند (و ساله بغدالهبان باب ۳ آیه  
 ۱۶ و ۲۹) - خدای رحمن و رحیم که آن عهد ابدی خود را ادا کرده است  
 اینرا عنایت فرماید که هم مصنف اقل و هم مطالعه کنندگان عزیز  
 این اوراق با حضرت خاکیل محفوظ و مستفیض آن ارث عدهٔ شما  
 بکردند آمین

تمت

# فهرست

دباجه

صفحه ۲

ننبه

صفحه ۵

## فصل اول

در خصوص آنچه مجتهدین و علمای معتبر اسلام در حل این  
مقای ام بیان میکنند

صفحه ۶

## فصل دوم

در بیان و تفهیش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از عفا بدو  
رسوم مسلمانان از ادیان و عادات اهل عرب ایام جاهلیت  
پذیرفته شده و همان بدیوع اول دین اسلام است

صفحه ۱۲

## فصل سوم

در آزمایش ادعای آنانکه میگویند که بعضی از آن تعالیم و حکایا  
که هم در قرآن و هم در احادیث مندرج است از تفاسیر موهوم



نمود اقباس شده و بعضی از رسوم مذهبی اهل اسلام از طریق  
صایین اخذ گشته است

صفحه ۲۷

## فصل چهارم

در تحفی و آرمایش ادعای آن اشخاص که میگویند که بسیاری  
از آنچه در قرآن مندرج است از قصه ها و کلماتی باطل بعضی  
فرقه های بدعتی نصاری مأخوذ گشته

صفحه ۱۱۳

## فصل پنجم

در ائمه و تفصیل ادعای آن معترضینی که حکما میگویند که بعضی  
از آنچه در قرآن و در احادیث مندرج است از کتبهای قدیم  
زود شبان و هنوز مأخوذ گشته

صفحه ۱۷۵

## فصل ششم

در خصوص خفا و آن اثری که از ایشان بر حضرت محمد و بر پیغمبر  
وارد آمده است

صفحه ۲۲۲



# فهرست کتب

## بن بار عیسی

عبدالمسیح بن اسحق کندی کتاب مستند که در ایام خلیفه مامون رشید نوشته شد  
 نامه محمدی بن ارمیاس و حواری مسیحی .. ... چهار روپیه ۶ آند  
 البارکوة الشتیة فی روایات دینیة (اصل نویشین) - - - دو روپیه ۸ آند  
 منار الحق - از مصنف البارکوة .. ... سه روپیه  
 الانجیل المجید فی العهد القدیم و الجدید .. ... ۱۲ آند

## بن یان فارسی

نویسندگان مشتمل بر حکایات بیبیل .. ... ۱ آند  
 طریق الحیات - از کشیش فیندتر .. ... ۱ آند  
 عبدالمسیح اسحق کندی .. ... ۱۲ آند  
 انگلیون مجید در عهد عتیق و جدید .. ... ۸ آند  
 کشف الاسرار در باره نبوتها فی انبیا .. ... ۱۲ آند  
 مفتاح الاسرار - در الوهیت مسیح - از کشیش فیندتر - - - ۱ آند  
 شهادت قرآنی بر مکتب تباری .. ... ۱۰ آند  
 وسیلة النجات - - - .. ... ۴ آند  
 میزان الحق - از کشیش فیندتر .. ... ۲ آند

وصالہ مسیحی بہ برهان بطولون فخر نادان

نویشین - ترجمہ البارکوة الشتیة

مواصلات دینی مابین کشیش مسیحی و ایرانی حق جوف

## کتاب مقدس بن یان عربی

کتاب مقدس کامل - - - یک روپیه ۱۰ آند  
 ایضا .. با اعراب .. ... پنج روپیه چار آند

زبور شریف .. .. . ۱۰ آنہ

انجیل مجید بازبور .. .. . یک روپیہ

انجیل مجید کامل .. .. . ۴ آنہ

طبع بیروت .. .. . یک روپیہ ۲ آنہ

## کتاب مقدس بزبان فارسی

کتاب مقدس کامل .. .. . چھار روپیہ

کلون .. .. . ہفت روپیہ ۱۱ آنہ

نوریت شریف .. .. . یک روپیہ

زبور شریف چاہد سنگ .. .. . ۱ آنہ

ثانی مجلد .. .. . یک روپیہ ۶ آنہ

صحف انبیاء - یسعیاہ تا ملاکی .. .. . ۱۲ آنہ

انجیل مجید ترجمہ ہنری مارٹن .. .. .

ترجمہ ڈاکٹر بروس .. .. . سدر روپیہ

خورد .. .. . ۸ آنہ

چاپ سنگ .. .. . ۶ آنہ

اناجیل اربعہ ہرایک .. .. . نیم آنہ

المشترک

اسسٹنٹ سکریٹری

پنجاب لیجسلیٹو کونسل

انارکلی - لاہور

ملک پنجاب











